

وب سایت:

<https://www.mollakarimi.ir/>

کانال تلگرام:

[@omidmollakarimi](https://t.me/omidmollakarimi)

جزوه آیین دادرسی مدنی یک جزوه آیین دادرسی مدنی یک

با توجه به تدریس چندین ساله‌ی این درس در دانشگاه‌های مختلف و استقبال دانشجویان و داوطلبان حقوقی، تصمیم گرفتم که برای این درس (که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده‌فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تشتت منابع می‌شوند) جزوه‌ی کاملی رو تهیه کنم که شرح روان و بیانی ساده داشته باشد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظم منطقی آن به سردرگمی تبدیل نشود. مطالعه‌ی این جزوه به دانشجویان و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصی حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری و حتی آزمون‌هایی مثل وکالت، قضاوت و سردفتری، توصیه می‌شود. نظر به طراحی سؤالات آزمون‌های اخیر حقوقی بر مبنای قوانین خاص مرتبط با آیین دادرسی مدنی، نکته مهم در تألیف این جزوه این است که قوانین خاص جدید و آیین‌نامه‌های جدید به متن جزوه افزوده شده است. حقیر در این جزوه با استفاده از سبکی نوین، مباحث را به شیوه نموداری با نظمی خاص ارائه کرده‌ام و این روش علاوه بر اینکه به یادگیری آسان کمک می‌کند در کوتاه‌ترین زمان ممکن قابلیت جمع‌بندی دارد. خلاصه اینکه جزوه‌ی بروز و خوبی را در دست دارید. ضمناً جهت دریافت جزوات دیگر تألیف‌شده حقیر به نشانی‌های اینترنتی ذکرشده در جزوه مراجعه فرمایید.

مدرس: دکتر امید ملاکریمی

وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه و عضو هیأت علمی

تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیه جزوات گذاشته شده در وبسایتم (مثل جزوات حقوق مدنی و حقوق تجارت) اینه که مثل یه گاو بنفش در بین سایر گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم!! در واقع این، هدف من است که متفاوت باشم و در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می‌خوام نوشته‌هام مثل گاو بنفش باشه که واقعاً در خور توجه باشه. حتماً دیدید آدم‌هایی رو که با یه ویژگی خاص، خودشون رو متفاوت و منحصر به فرد نشون می‌دن؛ مثلاً عینک زرد می‌زنن یا یه مدل موی خاص خودشون رو دارن؛ من هم می‌خوام با «ساده‌نویسی» و آوردن مثال‌های ساده‌فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. من کمترین می‌خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب توجه باشه. نمی‌خوام از این جمله کلیشه‌ای‌ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت بودن» من این «متفاوت بودن» رو در جزوه‌هایی که به رایگان در دسترس دانشجویان حقوق گذاشتم، نشون دادم.

در آخر، باید بگم که جزوات سایت MollaKarimi.ir و حتی این نوشته دائماً با توجه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین و تست‌های آزمون‌های هر سال، به روز می‌شه و چنانچه پی‌دی‌اف یا نسخه چاپ شده جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخه به روز رو دانلود کنید. ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیه کارگاه‌هاست! اسم کارگاه ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام ([@vekalatyar](https://www.instagram.com/vekalatyar)) و تلگرام ما ([@omidmollakarimi](https://www.t.me/omidmollakarimi)) رو دنبال کنید تا کلی محتوای حقوقی خوب رو مشاهده و دریافت کنید. در آخر هم باید بگم کافیه نام و نام خانوادگی خودتون رو به فارسی به شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ پیامک کنید تا از آخرین تغییرات این جزوات و اخبار حقوقی و جزوات جدیدی که نگارش می‌شه مطلع‌تون کنیم.

توجه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسط معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبه انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان آور است. نگارنده، سپاسگزار خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند.

مقدمه

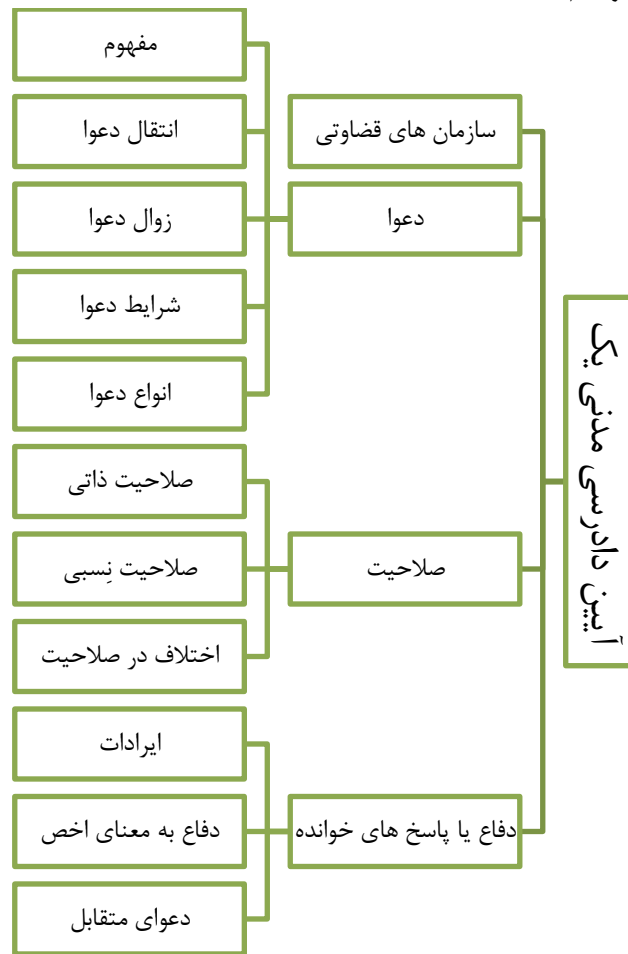
به صورت چریکی، کل حقوق آیین دادرسی مدنی را آموزش خواهیم داد به گونه‌ای که به سادگی خوردن یک سوپ مرغ به صورت شیوا و رسا آن را بفهمید. مفاهیم حقوق مدنی اگر بدون مثال‌های ساده توضیح داده بشه مثل یک قورباغه زشت، تحمل اوون سخت است اما در این نوشته، کاری می‌کنیم که این قورباغه را ببوسید. ما اوون قدیم که دانشجوی کارشناسی بودیم، استادامون بهمون کتابای مرحوم کاتوزیان رو معرفی می‌کردند. وقتی کتاب‌های ایشون رو دستمون می‌گرفتیم با یک سری اصطلاحات قلمبه‌سلمبه چقر فقهی و حقوقی مواجه می‌شدیم که ازش چیزی نمی‌فهمیدیم و نهایتاً حوصله‌مون سر می‌رفت و زده می‌شدیم؛ البته باید گفت که مشکل از خودمون بود که اوون اصطلاحات رو در سال‌های دوره کارشناسی نمی‌فهمیدیم، چون مفاهیم پایه رو نمی‌دونستیم و یکی باید اول به زبون داستانی و با مثال‌های روشن برامون قصه می‌گفت و بعد، برامون خواندن اصطلاحات ثقیل و دشوار، مثل خوردن هلو می‌شد! در سال‌های اخیر که «شبکه‌های اجتماعی»، ادبیات عامیانه رو ترویج دادن و مخاطب عمده این شبکه‌ها، دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها هستند، معلم حقوق باید به زبون اینستاگرامی برای اوونها تدریس کنه! اصلاً هنر معلمی یعنی «ساده‌گویی»؛ خلاصه اینکه، مدنی رو به طور کامل می‌گم و شما رو معتاد به روش خودم می‌کنم؛ قول می‌دم!

دو هفته اول تقدیم به پدر و مادر عزیزم

و پس تقدیم به تمام کسانی که تابه حال هیچ به آن تقدیم نشده است؛ تقدیم به کمانان!

«بسمه تعالی»

آیین دادرسی مدنی یک، چهار بحث دارد: ۱. سازمان‌های قضاوتی؛ ۲. دعوا؛ ۳. صلاحیت؛ ۴. دفاع یا پاسخ خواننده. قبل از شروع این چهار بخش، مقدمه‌ای چند صفحه‌ای را خواهیم داشت:



آیین دادرسی مدنی از ۳ بخش تشکیل شده است:

۱. آیین: مواد ۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م
۲. دادرسی: مواد ۴۸ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م
۳. مدنی: مواد ۵۰۲ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م

✓ هفت‌خوان دادرسی مدنی، هفت «داد» است: «دادخواه - دادگاه - دادخواست - دادرسی - دادنامه - دادورز»

خلاصه ماده ۱ ق.آ.د.م: آیین دادرسی مدنی، اصول و مقررات ستاندن داد مدنی است.

اصول و مقررات دادخواهی:

۱. اصول = قواعد

۲. مقررات = تشریفات

- کدام فرض ذیل غلط است؟

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.

اصول آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده، شورای حل اختلاف، دعاوی تصرف، داوری و دیوان عدالت اداری حاکم است.

✓ هیچکدام.

• کدام فرض ذیل غلط است؟

مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.

مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.

مقررات آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.

✓ **مقررات آیین دادرسی مدنی** در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده مگر شورای حل اختلاف و حتی دعاوی تصرف و حتی داوری و حتی دیوان عدالت اداری حاکم است.
هیچ کدام.

نکته: قوانین خاص، دارای «مقررات» خاص خود هستند ولی «اصول» همه جا حاکم است حتی در قوانین خاص.

✓ **اصول حاکم بر دادرسی مدنی:**

• اصل تناظر

• اصل درخواست رسیدگی «ماده ۲ ق.آ.د.م»

• اصل تکلیف به رسیدگی «ماده ۳ ق.آ.د.م»

• اصل تعیین تکلیف به طور خاص «ماده ۴ ق.آ.د.م»

• اصل قطعیت آراء «ماده ۵ ق.آ.د.م»

• اصل رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه «ماده ۶ ق.آ.د.م»

• اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای «ماده ۷ ق.آ.د.م»

• اصل فراغ دادرس «ماده ۸ ق.آ.د.م»

• اصل فوریت و عطف بماسبق شدن «ماده ۹ ق.آ.د.م»

• اصل امره بودن (دکترین)

✓ در مواد ۲ تا ۹ ق.آ.د.م **اصولی** را گفته، که این اصول در همه جا حاکم است.

✓ مواد ۱ تا ۹ ق.آ.د.م همه‌جا حاکم است، حتی در قوانین خاص: اصول

✓ مواد ۱۰ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م همه‌جا حاکم است، مگر در قوانین خاص: **مقررات**

مقررات آیین دادرسی مدنی که در مواد ۱ تا ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است در مقام بیان تشریفاتی است که برای دادخواهی توسط دادخواه (خواهان، واخواه، تجدیدنظرخواه، فرجام‌خواه، خواهان اعاده دادرسی و متعرض ثالث) در محلی به نام دادگاه با وسیله‌ای به نام دادخواست نزد شخصی به نام دادرس در جلسه‌ای به نام دادرسی به موجب رأی به نام دادنامه (اعم از حکم و قرار) صورت می‌گیرد و توسط شخصی به نام دادورز به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

نتیجه اینکه آیین دادرسی مدنی مجموعه اصول (مواد ۱ تا ۹) و مقرراتی (مواد ۱۰ تا ۵۲۹) است که در مراحل هفت‌گانه دادخواهی به کار می‌رود. به نحوی که اصول همیشه و همه‌جا حتی در موضوعات داوری و تصرف که در قانون عام هستند (ولی از حیث موضوع، خاص هستند) و قوانین خاص (شورای حل اختلاف، دیوان عدالت اداری و دادگاه خانواده) حاکم است.

همین طور مقررات یا تشریفات آیین دادرسی مدنی همه‌جا حاکم است مگر در موضوعات و قوانین خاص؛ البته در موضوعات و قوانین خاص اگر به مقررات آیین دادرسی مدنی ارجاع شده باشد و یا سکوت شده و مقررات خاصی پیش‌بینی نشده باشد، باز هم همان مقررات عام آیین دادرسی مدنی در موضوعات و قوانین خاص اعمال می‌شود. پس:

✓ اصول، حاکم است حتی در قوانین و موضوعات خاص.

✓ مقررات، حاکم است مگر در قوانین و موضوعات خاص، مگر در حالت ارجاع و سکوت که در این حالت، دوباره مقررات مندرج در ق.آ.د.م حاکم می‌شود.

مقررات ورود به دادرسی مدنی

۱. کلیات (اصول): مواد ۱ تا ۹: با چه چیزی باید برم سراغ دادرسی؟
۲. صلاحیت: مواد ۱۰ تا ۳۰: کجا باید طرح دعوا کنم؟
۳. وکیل (وکالت در دعاوی): مواد ۳۱ تا ۴۷ با کی برم سراغ دادرسی؟



سه راه دادرسی:

راه اول

- در جریان دادخواست با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجهه‌ایم:

۱. شرایط دادخواست
۲. بهای خواسته
۳. ابلاغ
۴. ایرادات
۵. توقیف دادخواست
۶. قرار ردّ دادخواست

۷. عدم پذیرش دادخواست

✓ ما در مرحله جریان دادخواست با خود دادخواست سر و کار داریم و هنوز جریان دادرسی شروع نشده است.

- در جریان دادرسی با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجهه ایم:

۱. جلسه دادرسی

۲. توقیف دادرسی

۳. قرار ردّ دعوا

۴. عدم استماع دعوا

✓ این دو جریان نباید با هم خلط شود.

- جریان‌های فرعی ذیل که جریان‌های اصلی را تکمیل می‌کند:

۱. تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۰)

۲. دستور موقت (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵)

۳. دعاوی طاری (ورود ثالث، جلب ثالث، تقابل و اضافی) (مواد ۱۳۰ تا ۱۴۳)

۴. دعاوی تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت (مواد ۱۵۷ تا ۱۷۸)

۵. دلایل (مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴)

راه دوم

راه دوم داوری است (قاضی تحکیم) راه دیگری است که چه قبل از دادرسی قضاوتی، چه در اثنای و چه بعد از دادرسی می‌توان به آن مراجعه کرد.

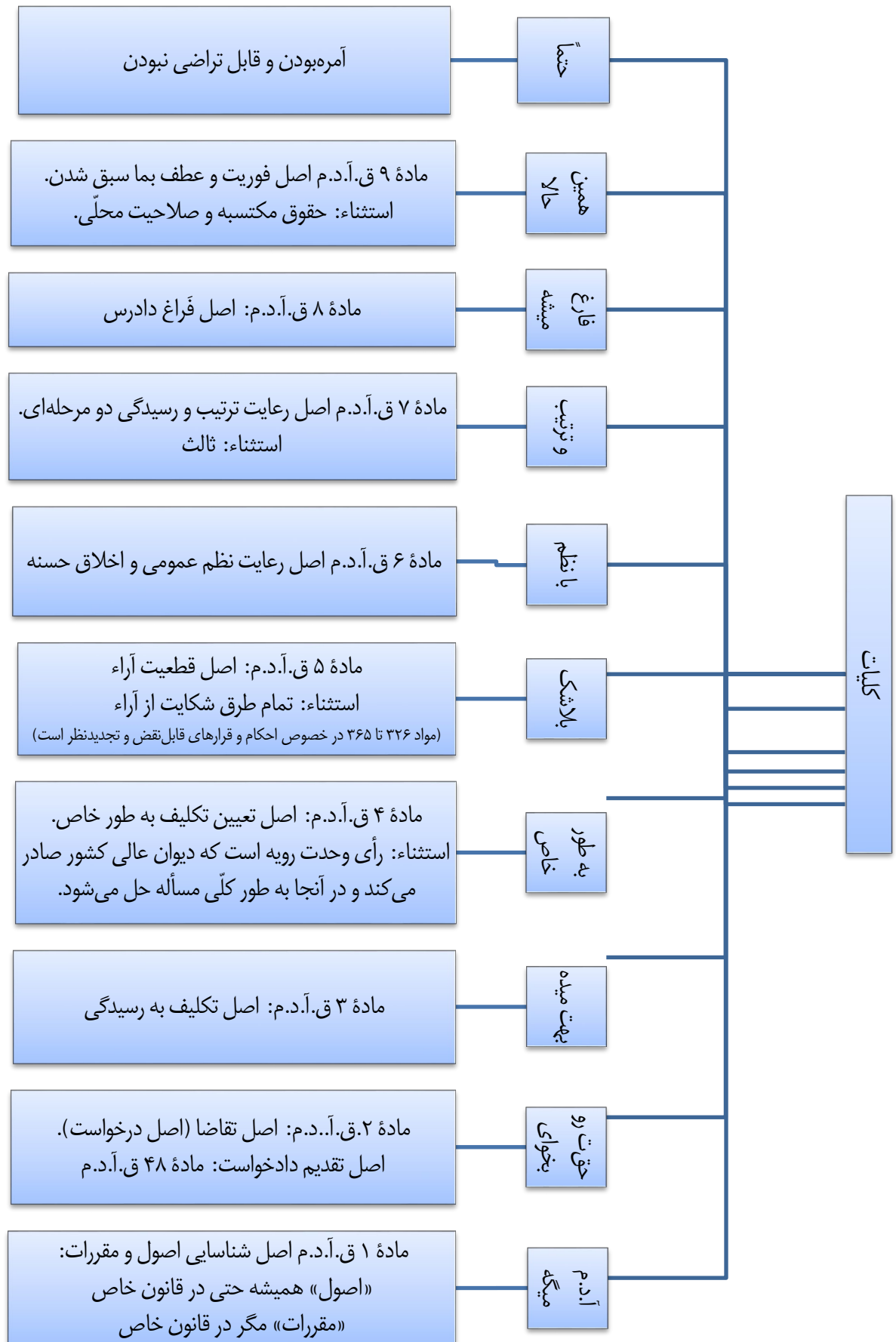
داوری یا مراجعه به قاضی تحکیم چه قبل از دادرسی قضاوتی و چه در اثنا دادرسی قضاوتی حتی در دیوان عالی کشور (البته اگر پرونده در دیوان عالی کشور باشد، ارجاع به داوری مستقیم توسط دیوان نخواهد بود، بلکه دیوان پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی مورد فرجام ارسال می‌دارد. ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م) همین طور بعد از دادرسی فراهم است.

رأی داوری همانند آراء محاکم دادگستری مشمول قانون اجرای احکام مدنی بوده و توسط واحد اجرای احکام دادگستری اجرا می‌شود.

مقدماتش با دادرسی متفاوت است ولی اجرایش یکی است.

راه سوم

یکی دیگر از راه‌های ستاندن حق به تجویز مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م «سازش بین طرفین» می‌باشد که در هر مرحله از دادرسی و چه بسا قبل از آن و یا بعد از آن و به اشکال مختلف رسمی و یا عادی در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل می‌آید و همانند داوری در نهایت از حیث اجراء مشمول اجراء احکام دادگستری می‌باشد.



آ.د.م میگه حق تو رو بخوای بهت میده به طور خاص بلاشک با نظم و ترتیب فراغ همیشه همین حالا حتماً

تحلیل مواد ۱ تا ۹ قانون آیین دادرسی مدنی

ماده ۱ ق.آ.د.م

- ✓ قانون امور حسبی یک قانون خاص است و **مقررات** خاص دارد. هم شکلی و هم ماهوی است. در قانون امور حسبی ابتدا ق.آ.د.م حاکم نیست در صورت سکوت قانون امور حسبی یا ارجاع آن به قانون آیین دادرسی مدنی، مطابق قانون اخیرالذکر عمل می‌شود. ماده ۲ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ گفته: «رسیدگی به امور حسبی تابع **مقررات** این باب می‌باشد مگر آنکه خلاف آن مقرر شده باشد».
- ✓ امور بازرگانی: در حال حاضر چون آیین دادرسی تجاری نداریم، ابتدائاً و مستقیماً آیین دادرسی مدنی حاکم است، بر خلاف امور حسبی.
- ✓ دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب این شبهه را ایجاد نکند که کیفری است، «موضوع» مهم است نه «دادگاه». هر جا موضوع «مدنی» باشد، باید از آیین دادرسی مدنی بهره ببریم، همچنین در صورتی که امر غیرکیفری در هیچ قانونی تعیین تکلیف نشده بود، آیین دادرسی مدنی استفاده می‌شود.
- ✓ در امور حقوقی (مدنی و تجاری) علاوه بر **اصول**، **مقررات** آیین دادرسی مدنی نیز حاکم است، ولو اینکه در مرجع غیرحقوقی باشد و در مراجع حقوقی خاص، صرفاً **اصول** آیین دادرسی مدنی حاکم است و نه **مقررات** آن، مگر اینکه به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده یا هیچ پیش‌بینی‌ای نشده باشد، مثل ماده ۲ قانون امور حسبی، ماده ۱۹ قانون شورای حل اختلاف، ماده ۱۲۴ قانون دیوان عدالت اداری، ماده ۸ قانون حمایت خانواده، موضوع دعوی تصرف ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م، سازش ماده ۱۹۳ ق.آ.د.م، داوری ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م.

داوری	سازش	تصرف	دیوان	خانواده	شورا	حسبی	تجاری	مدنی		آیین دادرسی
+	+	+	+	+	+	+	+	+	اصول	
-	-	-	-	-	-	-	+	+	مقررات	

ماده ۲ ق.آ.د.م

- ✓ رسیدگی به هر دعوی حقوقی مستلزم درخواست (تقاضای)
 ۱. ذی نفع
 ۲. ذی سمت
 ۳. دارای اهلیت
 می‌باشد، یعنی اصولاً دعوا به تقاضای متقاضی‌ای که اهلیت، سمت و نفع داشته باشد، به عمل می‌آید.
- ✓ اشخاص حقیقی اصیل دو شرط دارند، ولی اشخاص حقیقی غیراصیل به طور کلی باید سه شرط داشته باشند، زیرا در اشخاص حقیقی اصیل، بِسْمَتِ مُسْتَعْرِقِ در نفع شده است. وقتی این سه تا شرط جمع شود: تازه «متقاضی» می‌شود.
- ✓ تقاضا:
 - کتبی: دادخواست (اصل): «ماده ۴۸ ق.آ.د.م»
 - شفاهی: درخواست (استثناء): هر جا قرار است که قرار صادر شود مانند: دستور موقت، تأمین دلیل، تأمین خواسته، تأمین اتباع، تأمین دعوی واهی.
- ✓ «درخواست» به مفهوم عام یعنی «تقاضا» و به مفهوم خاص آن «دادخواست» است.
- ✓ اصل بر تقاضا به شکل دادخواست است.

✓ درخواست شفاهی است و ضمانت اجرا ندارد، ولی دادخواست کتبی است و فرم چاپی مخصوص دارد و ضمانت اجرا نیز دارد.

✓ ضمانت اجرای دادخواست شامل درخواست نمی شود.

✓ اصل مذکور در ماده ۲ ق.آ.د.م تحت عنوان اصل درخواست و تقاضا در سؤالات تحلیلی مثل ارشد هیچ استثنایی ندارد و همه جا باید درخواست باشد، حتی در مواردی که دادگاه رأساً اقدام می کند.

✓ اما در سؤالات نص محور مثل وکالت هر جا در قانون از عبارت «خود به خود»، «رأساً» یا «به دستور دادگاه» استفاده شده باشد، استثنای ماده ۲ ق.آ.د.م بوده و نیاز به درخواست ندارد. مثل مواد: ۳۲۱ تا ۳۲۴ و ۱۱۸ ق.آ.د.م که در قرار تأمین خواسته و دستور موقت، دادگاه رأساً اقدام می کند. (در مواردی که ذکر شد نه به طور کلی)

✓ اساساً در قانون خوانی، به ۳ حالت باید دقت شود که بسیار «تست خیز» و «محل توجه» هستند!

۱. «قاعده» + «حتی»، «ولو اینکه»، «با وجود اینکه»: اگر بعد قاعده ای که گفت این سه تا رو به کار بُرد می خواد ادامه قاعده رو بگه در واقع می خواد تأکید بر اجرای قاعده کنه.

۲. «قاعده» + «مگر»، «اما»، «ولی»، «الا»، «به جز»: اگر بعد قاعده ای که گفت این پنج تا رو به کار بُرد می خواد استثنای قاعده رو بگه.

۳. «قاعده» + «در صورتی که»، «اگر»، «زمانی که»، «وقتی که»، «به شرط»: اگر بعد قاعده ای که گفت این چند تا رو به کار بُرد می خواد شرط اجرای قاعده رو بگه.

• مثال ۱: دادگاه صالح برای رسیدگی به اصل دعوا، صالح به رسیدگی در مورد تأمین خواسته است، ولو اینکه/حتی اگر موضوع خارج از حوزه اصل دادگاه باشد.

• مثال ۲: کلیه دیون در حکم منقول است، ولو اینکه راجع به غیرمنقول باشد، مگر اینکه راجع به خسارات و اجرت المثل باشد + تعهد به تسلیم و تعهد به انتقال غیرمنقول.

ماده ۳ ق.آ.د.م

✓ اصل: تکلیف رسیدگی (ضمانت اجرا: ماده ۵۹۷ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۵ و بند ۵ ماده ۱۶ ق.نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰)

✓ استثناء: امتناع از رسیدگی

همیشه نقطه مقابل تکلیف، «اختیار» نیست؛ گاهی نقطه مقابل تکلیف، «امتناع» است.

استثنائات اصل تکلیف رسیدگی:

• تبصره ماده ۳، در صورتی که قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند. در این حالت، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.

• مواد ۹۱ و ۹۲، در صورتی که قاضی با یکی از جهات مندرج در ماده ۹۱ ق.آ.د.م مواجه شود، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند.

✓ برای امتناع از رسیدگی، نوع دعوا اعم از مالی یا غیرمالی و ... تفاوتی ندارد.

✓ دو شرط مجتهد بودن قاضی و خلاف شرع بودن قانون باید توأم باشد، پس:

• قاضی غیرمجتهد + قانون خلاف شرع: رسیدگی

• قاضی مجتهد + پرونده خلاف شرع: رسیدگی

• قاضی مجتهد + قانون خلاف شرع: امتناع از رسیدگی

✓ فتاوی و منابع در صورتی معتبر و ملاکند که قانون نباشد، اگر قانون باشد، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، رفرنس نمی شوند.

• قانون حاکم است، حتی اگر منابع فقهی خلاف آن باشد.

- قانون حاکم است، مگر اینکه قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.
- در صورتی منابع فقهی حاکم اند که قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.
- چنانچه قاضی مجتهد باشد، و قانون حاکم بر دعوا را خلاف شرع بداند، کدام مورد صحیح است؟
غلط: فقط در دعاوی غیرمالی می‌تواند از رسیدگی امتناع کند.
غلط: باید از رسیدگی امتناع کند، مگر دعاوی مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.
صحیح: باید از رسیدگی امتناع کند، حتی اگر دعاوی مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.
غلط: می‌تواند از رسیدگی امتناع کند و نوع دعوا اثری ندارد.

ماده ۴ ق.آ.د.م

به موجب ماده ۴ ق.آ.د.م اصل بر تعیین تکلیف هر دعوا به طور خاص است، که نباید با تکلیف به رسیدگی جداگانه خلط شود، چرا که دادرسی می‌تواند، به چند دعوا به طور توأمان رسیدگی کند و اصل، تکلیف بر رسیدگی جداگانه نیست، بلکه اصل بر این است که باید مستندات قانونی جداگانه توسط دادرسی برای هر دعوا تعیین شود.

تعیین تکلیف را به طور خاص می‌گویند، نه تعیین تکلیف به صورت جداگانه.

- ✓ نکته ماده ۴ ق.آ.د.م: «رأی وحدت رویه» استثناء ماده ۴ هست که به موجب مواد ۴۷۱ و ۴۷۳ ق.آ.د.ک وقتی صادر می‌شود که:
 - اختلاف در تفسیر قانون بین دو مرجع ناشی از استنباط متفاوت از قوانین باشد و موجب صدور آرای مختلف شود.
 - هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا معاون وی تشکیل می‌شود.
 - رسمیت جلسه حداقل با حضور سه چهارم قضات دیوان عالی کشور خواهد بود.
 - رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور می‌توانند درخواست تشکیل جلسه هیأت عمومی را کنند و اطلاع آنها از آرای مغایر توسط هر ذی‌نفعی از جمله وکلای دادگستری می‌تواند باشد.
- ✓ هر ذی‌نفعی، طرفین دعوا نیز می‌باشند.
- ✓ رأی وحدت رویه با رأی ایجاد رویه خلط نشود.
- ۲ تا رأی مغایر با حضور سه چهارم قضات دیوان عالی کشور سبب صدور رأی وحدت رویه می‌شود. «ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری»
- ۵ تا رأی مشابه با حضور دوسوم قضات هیأت عمومی دیوان عدالت اداری سبب صدور رأی ایجاد رویه می‌شود. «مواد ۱۲ و ۹۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»
- ✓ ما دو تا دیوان داریم: ۱- دیوان عالی کشور ۲- دیوان عدالت اداری
- ✓ دیوان عالی از دیوان عدالت بالاتر است.

ماده ۵ ق.آ.د.م

درست است که به موجب ماده ۵ ق.آ.د.م اصل بر قطعیت آراء و استثناء بر قابلیت شکایت آنها است؛ اما به نظر می‌رسد مقصود از اصل قطعیت مربوط به دادگاه‌های تجدیدنظر است و به نوعی، اصل بر عدم قطعیت آراء بدوی و استثناء بر قطعیت آنها است یا به عبارت دیگر، اصل بر قطعیت آراء تجدیدنظر و استثناء بر عدم قطعیت آنها است. اگه گیج شدید عیب نداره! این جوری یاد بگیرید: «آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر به موجب قانون (قانون آ.د.م یا سایر قوانین)، قابل نقض یا قابل تجدیدنظر باشد.»

ماده ۶ ق.آ.د.م

اصل رعایت نظم عمومی (قوانین آمره مدونه) و اخلاق حسنه (قوانین آمره غیرمدونه) بدون هیچ استثنایی در هر دادرسی است که باید رعایت شود.

✓ منظور از نظم عمومی، قوانین آمره است. قوانین مخیره یا تکمیلی مخالفتی با نظم عمومی ندارند.

ماده ۷ ق.آ.د.م

اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای

- ✓ یعنی اصل بر رسیدگی اولیه و در مرحله پایین است و بعد رسیدگی در مرحله بالاتر (تجدیدنظر، فرجام) می‌باشد.
- ✓ استثناء: ثالث چه به صورت ورود ثالث، چه به صورت جلب ثالث و چه به صورت معترض ثالث می‌تواند ابتدا و مستقیماً در مرحله بالاتر داخل در رسیدگی شود.
- ✓ نظم و ترتیب در مراحل رسیدگی برای طرفین دعوا است، نه برای ثالث.
- ✓ با نظم و ترتیب برای خودی‌ها (طرفین دعوا)
- ✓ با نظم و بی‌ترتیب برای غریبه‌ها (ثالث)

ماده ۸ ق.آ.د.م

✓ اصل بر فراغ دادرسی است،

✓ استثنائات این اصل:

- در تمام شکایت‌های عدولی که عبارت است از: واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث همان قاضی دوباره رسیدگی می‌کند و می‌تواند از رأی سابقش عدول نماید.
- در موارد رفع ابهام و اجمال و سهو قلم، خود همان قاضی مجاز به رفع این موارد است.

ماده ۹ ق.آ.د.م

به موجب این ماده اصل بر فوریت قانون جدید و عطف بماسبق شدن آن است، مگر در خصوص حقوق مکسبه (یعنی هر حق اعتراضی) و همین‌طور در خصوص صلاحیت‌های محلی.

که در این دو حالت استثنایی، قانون جدید اثر فوری نداشته و عطف بماسبق نمی‌شود و همان قانون سابق اجرا می‌شود، مگر اینکه همین ۲ حالت استثنایی خلاف شرع شناخته شده باشد که در این صورت باز هم همان قانون جدید حاکم است.

ماده ۱۰ ق.آ.د.م

اصل بر صلاحیت دادگاه‌ها است (عمومی و انقلاب یک عبارت مطلق است) اعم از اینکه حقوقی باشد یا کیفری و استثناء بر صلاحیت دادگاه‌های اختصاصی است. برای نمونه می‌توان به دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری، هیأت حل اختلاف مالیاتی، میسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی، ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، تأمین اجتماعی و هیأت‌های حل اختلاف موضوع قانون کار و هیأت یا مراجع حل اختلاف بین وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی (از جمله اختلافات موضوع ماده ۱۱ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی مورد نیاز دولت برای طرح‌های عمرانی و نظامی مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب اسلامی و یا تصویب‌نامه شماره ۲۱۲۷۶۷/ت/۳۷۵۵۰ ک مورخ ۱۳۸۶ مصوب وزیران عضو کمیسیون لوایح دولت تحت عنوان آیین‌نامه چگونگی رفع اختلاف بین دستگاه‌های اجرایی از طریق ساز و کارهای داخلی قوه مجریه) و همچنین قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴/۹/۱۶ که رسیدگی به پاره‌ای از دعاوی را در صلاحیت «شورای حل اختلاف» قرار داده است، اشاره کرد.

یه بخشنامه سال ۹۸ رییس محترم قوه قضاییه ابلاغ کردند که منطبق با قواعد مربوط به صلاحیت نیست در این بخشنامه آمده: «... در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی و دیگر دعاوی مدنی: الف - با ترغیب متقاضی رسیدگی به سازش و نظر موافق وی، پرونده ابتدا در شورای حل اختلاف مطرح می‌شود تا در صورت حصول سازش، وفق مقررات اقدام شود. ب - در صورت مراجعه به دادگاه‌ها، مقام ارجاع **قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن**، با لحاظ ماده ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف و با توجه به کیفیت دعوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش، پرونده را به شورای حل اختلاف ارجاع می‌کند.» خیلی این بخشنامه برای آزمون‌های حقوقی مورد توجه قرار نمی‌گیرد چون اساساً صلاحیت مراجع به موجب قانون تعیین می‌شود و این بخشنامه هم مانع از ارجاع نهایی پرونده به مرجع صالح نیست هرچند که آن را با تأخیر مواجه می‌سازد.

اصل آمره بودن (دکترین)

استثناء: صلاحیت محلی

بر اساس دکترین آیین دادرسی مدنی و از آن جایی که یک آیین دادرسی مدنی یک قانون شکلی است، اصل بر آمره بودن مقررات آیین دادرسی مدنی است؛ یعنی اولاً خلاف آن قابل تراضی نیست و ثانیاً نیاز به ایراد ندارد، یعنی در صورت تشخیص، دادگاه رأساً به آن رسیدگی می‌کند.

تعریف آیین دادرسی مدنی:

حقوقی که قانونگذار در مقررات مختلف برای اشخاص پیش‌بینی نموده معمولاً مورد تضییع و انکار قرار نمی‌گیرد و بنابراین اختلافی به وجود نمی‌آید. اشخاص، روزانه بارها حقوق دیگران را محترم داشته و از تجاوز به آن خودداری می‌نمایند. مثلاً: مبلغ چک صادر شده، از بانک دریافت می‌شود، سرقتی صورت نمی‌گیرد و ... معمولاً حقوق اشخاص مورد احترام قرار گرفته و از انکار یا تجاوز به آن خودداری می‌شود. تضییع حق دیگران و یا انکار آن، اگر چه ممنوع است، اما جز در مواردی که تصریح شده باشد، ممنوعیت همراه با مجازات نبوده و بنابراین جرم شمرده نمی‌شود. در این صورت، مدعی حق، در صورتی که برای احقاق یا شناسایی حق خود مایل به اقدام قانونی باشد، باید در مراجع صالحه قضاوتی حقوقی، علیه فاعل اقامه دعوا نماید. در این صورت چون «اختلاف حقوقی» به معنای اعم «مدنی» است، خواهان در مقام اقامه دعوا و تعقیب آن، خوانده در مقام دفاع و مرجع صالح در مقام رسیدگی و صدور رأی اصول و قواعدی را باید رعایت نمایند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می‌شود؛ اما در مواردی قانونگذار تضییع و انکار حقوق دیگران را به قید مجازات ممنوع کرده و جرم شمرده است. برای مثال تجاوز به ملک دیگران، سرقت و صدور چک بلامحل نه تنها ممنوع است بلکه این ممنوعیت، ضمانت اجرای کیفری دارد بدین معنا که متجاوز، سارق یا صادرکننده چک افزون بر اینکه ملزم به جبران خسارت است مستحق مجازات نیز می‌باشد؛ بنابراین در اینجا اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «کیفری» است و در نتیجه دارنده حق می‌تواند با طرح شکایت کیفری علیه متجاوز، سارق یا صادرکننده چک در مراجع صالحه اقدام نماید. اصول و قواعدی که طرفین شکایت و مرجع صالح در این خصوص باید رعایت نمایند «آیین دادرسی کیفری» خوانده می‌شود. مطابق ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.» البته باید دو نکته را در نظر داشت: ۱- سایر ترتیبات و قواعد ابلاغ احضاریه و دیگر اوراق قضایی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد؛ ۲- متضرر از جرم برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم باید مقررات آیین دادرسی مدنی را نیز رعایت کند.

در مواردی تضییع یا انکار حقوق دیگران توسط دولت یا تشکیلات عمومی غیردولتی (مثلاً شهرداری‌ها) از جمله به ادعای واهی حقی که قانونگذار از این حیث، به آنها داده، صورت می‌گیرد: در این حالت چون اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «اداری» شمرده می‌شود مدعی حق در مقام طرح شکایت و طرف مقابل در مقام پاسخ به آن و مرجع صالح در مقام صدور رأی، اصول و قواعدی را باید رعایت نماید که «آیین دادرسی اداری» خوانده می‌شود. آیین دادرسی اداری در «قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری» آمده است اما با این حال، ماده ۱۲۲ آن قانون اشعار داشته: «مقررات مربوط به ردّ دادرسی و نحوه ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.»

پس جمع‌بندی:

تعریف آیین دادرسی مدنی: «آیین دادرسی» مجموعه تشریفات است که از طریق آنها **مشکل حقوقی** (به مفهوم اعم) برای رسیدن به راه حلی حقوقی (به مفهوم اعم)، به مرجعی قضاوتی تسلیم می‌گردد.

• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، مدنی باشد، خواهان، خوانده و مرجع صالح باید:
• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی کیفری» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، کیفری باشد، طرفین شکایت و مرجع صالح باید:
• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی اداری» نامیده می شود	اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، اداری تلقی شود، مدعی حق در مقام طرح «شکایت» و طرف مقابل و مرجع صالح باید:

ماده یک قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاههای عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشند به کار می رود.» با توجه به این تعریف، موضوع مطالعه در این قانون، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی و بازرگانی به کار می رود. در حقیقت اصول و مقرراتی که برای کشف و تحقیق جرائم و تعقیب مجرمان و نحوه رسیدگی و صدور رأی و تجدیدنظر و اجرای احکام کیفری و تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی در امور کیفری وضع شده است. موضوع قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۹۲) است و البته همانطور که گفتیم مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. طبق ماده ۱۵ قانون یادشده، «پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زیان دیده از جرم می تواند تصویر یا رونوشت مُصدّق تمام ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.» از جمله تشریفات آغازین دعوا در آیین دادرسی مدنی، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است؛ البته در چند جرم خاص، برای کمک به جبران خسارت بزه دیده، قانونگذار دادگاه کیفری را مکلف نموده که خود حکم به جبران خسارت وی صادر نماید، بدون اینکه در این موارد نیازی به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی از طرف او باشد، مانند جرائم کلاهبرداری، سرقت و اختلاس که رد مال در آنها پیش بینی شده؛ جرائم خرق (سوزاندن) و تخریب که تأدیه خسارات وارده مقرر گردیده؛ و جرائم تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق که در آنها حسب مورد رفع تصرف یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعاده وضع به حالت سابق پیش بینی شده است. در جرائم خیانت در امانت و صدور چک بلامحل، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی مانند سایر جرائم الزامی است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث موضوع: آیین دادرسی مدنی در رسیدگی دادگاهها به موضوعات ذیل جاری است: (ماده ۱ ق.آ.د.م)

۱. **امور حسبی:** امور حسبی، همان امور غیرترافعی است؛ یعنی، اموری که محاکم به آنها رسیدگی می کنند؛ درحالی که ممکن است اختلافی بین افراد وجود نداشته باشد؛ مانند نصب امین برای غایب مفقودالاثر، مهر و موم ترکه.
۲. **دعاوی مدنی:** دعاوی ناشی از اختلافات حاصل از روابط خصوصی اشخاص با یکدیگر، مانند دعاوی قراردادی یا دعاوی خانوادگی یا دعاوی راجع به مطالبه وجه.
۳. **دعاوی بازرگانی (دعاوی تجاری):** منظور دعاوی ناشی از اعمال تجاری، یعنی دعاوی ناشی از اعمال مذکور در مواد ۲ و ۳ ق.ت. است. البته دعاوی بازرگانی نیز زیرمجموعه دعاوی مدنی است.
۴. **ضرر و زیان ناشی از جرم:** پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، متضرر از جرم می تواند ادله و تصویر مدارک استنادی خود را به مرجع تعقیب (دادسرا یا دادگاه جزایی) ارائه کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، ضرر و زیان ناشی از جرم را به وسیله تقدیم دادخواست مطالبه کند. گرچه رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم، از همان دادگاه جزایی که به اصل جرم رسیدگی می کند، خواسته می شود؛ اما رسیدگی دادگاه جزایی به دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است (ماده ۱۵ ق.آ.د.ک).

میزان تبعیت امور حسبی از آیین دادرسی مدنی: در خصوص رسیدگی به امور حسبی توجه داشته باشید که:

۱. رسیدگی به این امور، تابع قانون خاصی به نام قانون امور حسبی (مصوب ۱۳۱۹/۴/۲) است. با توجه به اینکه این قانون، قانونی خاص

است، رسیدگی به امور حسبی، در وهله اول تابع این قانون است، نه تابع قانون آیین دادرسی مدنی.

۲. رسیدگی به امور حسبی، در دو حالت، طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید که عبارت است از:

- در مواردی که قانون امور حسبی، ما را به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است.
- در مواردی که قانون امور حسبی ساکت است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث مراجع رسیدگی کننده: مراجعی که مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی هستند:

۱. دادگاه‌های عمومی

۲. دادگاه‌های انقلاب: البته دادگاه انقلاب فقط در یک مورد دارای صلاحیت رسیدگی به امور مدنی است و آن یک مورد رسیدگی به

دعای راجع به اصل ۴۹ قانون اساسی است. البته در هر دادگاه انقلاب، یک یا چند شعبه به دعای راجع به اصل ۴۹ ق.ا اختصاص می‌یابند (ماده ۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی). دادگاه‌های انقلاب اسلامی به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاه‌های انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع **صلاحیت ذاتی** است. احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب **واجد جنبه حقوقی** هم می‌باشد و **اموال** نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص حقیقی یا **حقوقی نسبت به این اموال** عنوان شود ولو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با **دادگاه [انقلاب]** صادرکننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند، و الا به بیت‌المال می‌دهد. رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ - سال ۱۳۷۱ رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند در صلاحیت همین دادگاه‌ها دانسته است.

۳. دادگاه‌های تجدیدنظر

۴. دیوان عالی کشور

۵. سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت قانون آیین دادرسی مدنی‌اند. البته سایر مراجع مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی نیستند؛ مگر آنکه در **قانون خاص**، چنین تکلیفی برایشان مقرر شده باشد؛ مانند:

- ماده ۱۸ قانون شورای حل اختلاف و تبصره آن، رسیدگی قاضی شورای حل اختلاف را از حیث اصول و قواعد (مواردی چون صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آنها) تابع ق.آ.د.م دانسته است.
- ماده ۸ قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱) رسیدگی دادگاه خانواده را به موجب تقدیم دادخواست می‌داند. البته رسیدگی دادگاه خانواده را مشمول سایر تشریفات ق.آ.د.م ندانسته است.
- شیوه رسیدگی در دیوان عدالت اداری، تابع قانون خاصی، به نام قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲) است؛ اما در موارد رد دادرسی، شیوه ابلاغ، وکالت و در سایر موارد سکوت قانون مزبور، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ابلاغ آرای هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، طبق قواعد ابلاغ در آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید. (تبصره ۲ ماده ۴ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۲)

در نتیجه، آیین دادرسی مدنی نه تنها در **دعای حقوقی**، موضوع پرونده‌های حقوقی بلکه در **طرح، دفاع و رسیدگی به جنبه حقوقی امور کیفری** نیز علی‌الاصول، باید رعایت شود. البته در مواردی قانونگذار بر قاعده مزبور استثنائاتی وارد نموده است در حقیقت علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه در حق مجنی علیه که به هر حال جنبه مدنی نیز دارد در جرایمی مانند سرقت^۱، تصرف عدوانی^۲ و ...، چون به موجب این نصوص دادگاه **ضمن صدور حکم** باید در هر حالت نسبت به حق متضرر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید متضرر از جرم

^۱ ماده ۶۶۷ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): در کلیه موارد سرقت و ربودن اموال مذکور در این فصل دادگاه علاوه بر مجازات تعیین شده سارق یا رباینده را به رد عین و در صورت فقدان عین به رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده و جبران خسارت وارده محکوم خواهد نمود.

^۲ ماده ۶۹۲ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): هر گاه کسی ملک دیگری را به قهر و غلبه تصرف کند **علاوه بر رفع تجاوز** به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.

برای احقاق حق خصوصی خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پرونده کیفری نداشته و بنابراین دعوای حقوقی به معنای اخص و در نتیجه رعایت آیین دادرسی مدنی در این قبیل موارد مطرح نمی‌شود.

اگرچه آیین دادرسی اداری در مقررات ایران تعریف نشده اما می‌توان گفت که آیین دادرسی اداری مجموعه اصول و قواعدی است که «شاکی» (به تعبیر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری) در مقام «طرح شکایت» در مراجع اداری و «طرف شکایت» در مقام پاسخ به شکایت و مرجع اداری در مقام رسیدگی، صدور رأی و اجرای آن باید رعایت نماید.

رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در رسیدگی به آن دسته از امور مدنی باید لازم باشد که رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوا بوده و امور «ترافعی» خوانده می‌شود؛ بنابراین رسیدگی به امور «حسبی» اصولاً نمی‌بایست مشمول این مقررات شود؛ اما در ایران، پس از لازم الاجرا شدن ق.آ.د.م و با توجه به ماده ۲ قانون امور حسبی، رسیدگی به امور حسبی نیز تابع تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی است بدین معنا که در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده، مقررات قانون آ.د.م لازم‌الرعايه است در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.

در حال حاضر نیز رسیدگی به دعوای بازگانی جز در مواردی که ترتیب خاص تعیین شده باشد به صراحت قانون آیین دادرسی مدنی برابر این قانون به عمل می‌آید.

پرسش این است که آیا می‌توان قانون آیین دادرسی مدنی را به عنوان «حقوق عام» آیین دادرسی در امور غیرکیفری به شمار آورده و بنابراین در رسیدگی به تمام امور حقوقی، به مفهوم اعم و در تمام مراجع قضאותی، چنانچه ترتیبی خاص پیش‌بینی نشده باشد، آن را لازم‌الرعايه دانست؟ در ایران و مخصوصاً با توجه به نص ماده ۱ ق.آ.د.م که رعایت این قانون در سایر مراجع را موقوف به تصریح قانونی نموده پاسخ به پرسش مزبور می‌تواند منفی به نظر برسد در عین حال چنانچه برای رسیدگی به امر غیرکیفری در مرجعی قضایی، ترتیب خاصی، جزئاً یا کلاً پیش‌بینی نشده باشد، اقدام بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی بر اقدامی که مستند قانونی نداشته یا مستند به قانون دیگری است پذیرفتنی‌تر است.

- با توجه به تعریف مندرج در «ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب کتاب اول - در امور مدنی» موضوع مطالعه در این کتاب، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعوای مدنی و بازگانی به کار می‌رود.
- متضرر از جرم، علی‌الاصول، می‌تواند برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و احقاق حق خصوصی خود، دعوای مدنی را در دادگاهی که به جنبه کیفری امر رسیدگی می‌نماید اقامه نماید. «مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد».
- در مواردی قانونگذار بر قاعده مزبور استثنائاتی وارد نموده است. علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه در حق مجنی‌علیه، که به هر حال جنبه مدنی نیز دارد، در جرائمی مانند سرقت (ماده ۶۶۷ قانون تعزیرات)، تصرف عدوانی (ماده ۶۹۲ قانون تعزیرات) و ... چون به موجب این نصوص، دادگاه، ضمن صدور حکم باید در هر حال نسبت به حق متضرر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید؛ متضرر از جرم، برای احقاق حق خصوصی خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پرونده کیفری ندارد.
- با توجه به ماده ۱ ق.آ.د.م تشریفات آیین دادرسی مدنی در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آ.د.م ارجاع شده، مقررات این قانون لازم‌الرعايه است و در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.
- آیین دادرسی در دیوان عدالت اداری نیز اکنون در ق.ت.آ.د.ع.ا. پیش‌بینی شده است که موارد سکوت بسیار زیادی دارد اما به صراحت ماده ۱۲۲ قانون یادشده «... موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است».

فایده آیین دادرسی مدنی (= تضمین احقاق حقوق تعیین‌کننده): پیش‌بینی آن دسته از قواعد و مقررات حقوقی که حقوق و تعهدات اشخاص و حدود آن را تعیین می‌نماید (حقوق تعیین‌کننده) به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عدالت و انصاف باشد و تدوین مقررات دادرسی به مفهوم اعم کلمه (حقوق تضمین‌کننده) می‌تواند متمم آن شمرده شود. در حقیقت آیین دادرسی ضمانت اجرای حقوقی را که اشخاص دارند و در مقررات «تعیین‌کننده» پیش‌بینی شده است، برعهده دارد؛ در نتیجه، هدف آیین دادرسی تضمین احقاق حقوق مزبور

است.

اگرچه کمال مطلوب، جامعه‌ای است در آن حقوق اشخاص، به اختیار، محترم شمرده شده و بتوان مراجع قضاوتی و بنابراین اجرای آیین دادرسی را به حداقل کاهش داد؛ اما در عین حال باید راه‌هایی پیش‌بینی شود که مقررات به اشخاصی که به آن تن در نمی‌دهد به نیروی قانون تحمیل شود تا دسترسی به مراجع صالح برای آنانی که قربانی نقض مقررات می‌شوند، برای احقاق حقوقشان امکان‌پذیر گردد. در حقیقت پیش‌بینی احکام و آثار مالکیت بر اعیان منقول و غیرمنقول (حقوق مالک و ...)؛ عقود بیع (حق خریدار در تحویل گرفتن مبیع و ...) و اجاره (حق مالک در تخلیه و ...) و رهن و حواله و شرکت و سایر حقوق و تعهدات اشخاص، در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که وسایل اجرایی این حقوق و تکالیف هر جا مورد احترام قرار نگیرد پیش‌بینی شده باشد؛ در غیر این صورت، صاحبان نفوذ و قدرت ممکن است از ادای حق و انجام تکالیف در برابر ضعیفان خودداری کرده و آنها را از رسیدن به حقوق خویش محروم نماید و در نتیجه، تدوین مقررات تعیین‌کننده حقوق در آن موارد بی‌اثر گردد.

آیین دادرسی مدنی با پیش‌بینی محاکم و حق مراجعه مدعیان حق به آنها، صلاحیت و اقتداری کم و بیش استثنایی در رسیدگی و صدور حکم و اجرای آن به محاکم داده است تا بتوانند قانونی یا غیرقانونی بودن در هر موقعیتی را بررسی نموده و عملی نمودن و اجرای حقوق را (هر جا مورد مناقشه قرار گرفت) فراهم کنند؛ بنابراین آیین دادرسی، استحکام‌بخش حقوق و همچنین راهی است که الزاماً برای اجرای حق، در موردی که حق، مورد مناقشه قرار می‌گیرد، باید برگزیده شود و در نتیجه، «حقوق تضمین‌کننده» به شمار می‌رود. گفته شد در مواردی که تجاوز یا انکار به قید مجازات ممنوع شده باشد می‌توان با طرح شکایت کیفری درخواست رسیدگی و احقاق حق نمود؛ اما در این صورت نیز جز در موارد استثنایی، باید برای احقاق حق، اقامه دعوا گردیده و آیین دادرسی مدنی رعایت شود. افزون بر آن حتی در صورت وقوع جرم (برای نمونه جرم صدور چک بلامحل) متضرر از جرم می‌تواند از شکایت کیفری چشم‌پوشی کرده و برای مطالبه وجه چک، دعوای حقوقی اقامه نماید. در هر حال «حقوق تضمین‌کننده» به گونه‌ای باید تدوین شود که با اطمینان، تأثیر و سرعتی بیشتر، «حقوق تعیین‌کننده» را تضمین نماید تا اشخاص به اداء و شناسایی حقوق دیگران ترغیب شوند. امروزه به روشنی احراز گردیده که در حقوق، همه چیز، آیین دادرسی است.

محتوای آیین دادرسی: اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعمّ و اژه، خوانده می‌شود از یک سو شامل آنهایی است که تشکیل مراجع مختلف قضاوتی اعمّ از قضایی (حقوقی و کیفری) و اداری را پیش‌بینی کرده و سازمان و ترکیب آن را مشخص می‌سازد. بررسی این دسته از اصول و مقررات مستلزم بررسی «قوانین مربوط به سازمان قضاوتی ایران» می‌باشد. دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری، موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان قضاوتی» نامیده می‌شود.

قوانین آیین دادرسی مدنی، از سوی دیگر، شامل آنهایی است که صلاحیت مراجع قضاوتی را پیش‌بینی می‌نماید. این دسته از اصول و مقررات، «قوانین مربوط به صلاحیت» خوانده می‌شود. این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شود: مقررات صلاحیت ذاتی که مراجع قضاوتی را با توجه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌نماید و مقررات صلاحیت نسبی (محلی) که در مواردی مطرح می‌شود که با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجه مشخص گردیده و می‌بایست از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند، یکی را انتخاب نمود.

بالاخره دسته سوم از قوانین آیین دادرسی مدنی شامل اصول، قواعد و مقرراتی است که شیوه تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائه دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده‌اند که به آنها «قوانین آیین دادرسی مدنی به معنای اخص» گفته می‌شود.

محتوای آ.د.م: ۱- قواعد مربوط به مراجع قضاوتی؛ ۲- قواعد مربوط به صلاحیت؛ ۳- قواعد مربوط به آ.د.م به معنای اخص.

- **فایده آیین دادرسی مدنی:** آیین دادرسی مدنی، ضمانت اجرای حقوقی را بر عهده دارد که در مقررات تعیین کننده برای اشخاص پیش‌بینی شده است؛ در نتیجه هدف آیین دادرسی مدنی، تضمین احقاق حقوق مزبور است.
- **آیین دادرسی و سایر طرق اجرای حق:** در صورت تضییع یا انکار حق، نباید پنداشت که آیین دادرسی تنها وسیله در این جهت است. در حقیقت، در حقوق ما کماکان حباب‌هایی از دادگستری خصوصی ملاحظه می‌شود. علاوه بر این راه‌های دیگری برای احقاق حق، غیر از مراجعه به قاضی، وجود دارد که از آن جمله می‌توان تنظیم سند لازم‌الاجرا، داوری و سازش را ذکر نمود.
- **محتوای آیین دادرسی مدنی:** اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعم کلمه، خوانده می‌شود:
 - (۱) **قوانین مربوط به سازمان‌های قضاوتی:** دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسله مراتب آنها، سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان‌های قضاوتی» نامیده می‌شود.
 - (۲) **قوانین مربوط به صلاحیت:** این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: مقررات صلاحیت ذاتی، مراجع قضاوتی را با توجه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌نمایند و مقررات صلاحیت نسبی در مواردی مطرح می‌شود که با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجه مشخص گردیده و باید از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند یکی را انتخاب نمود.
 - (۳) **قوانین آیین دادرسی به معنای اخص:** شامل اصول و قواعد و مقرراتی است که شیوه تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائه دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده است.

ویژگی‌های قوانین آ.د.م: آ.د.م با دو ویژگی **آمره و تشریفاتی** بودن مشخص می‌شود. این دو ویژگی اگرچه از هم متمایز هستند اما در پیوند با یکدیگر می‌باشند. در حقیقت تشریفاتی بودن این مقررات برای حمایت اصحاب دعوا در برابر خودکامگی قاضی و به عنوان تضمین آزادی دفاع اصحاب دعوا است و بدین مفهوم که از یک سو، امری یا تخییری بودن آن‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. از سوی دیگر، اگرچه موضوع اجرای این مقررات در مکان، یعنی شمول آنها به تمامی اشخاصی که در محاکم ایران در دعوا دخالت دارند با لحاظ استثنائات، روشن به نظر می‌رسد اما کیفیت اجرای این مقررات در زمان بهتر است مورد مطالعه قرار گیرد.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی از قوانین آمره محسوب می‌شوند و یا مخیره شمرده می‌شوند؟ شاید ابتدائاً به نظر برسد که آیین دادرسی مدنی دارای ویژگی آمره باشد اما ویژگی امری آیین دادرسی مدنی که به واسطه دخالت نظم عمومی تفسیر می‌شود، در عین حال، تمام مقررات آیین دادرسی مدنی را دربر نمی‌گیرد؛ پس بهتر است ویژگی امری یا تخییری بودن، در سه دسته از مقررات آیین دادرسی مدنی به تفکیک بررسی شود:

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: آن دسته از مقررات آیین دادرسی که مربوط به سازمان‌های قضاوتی می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شود.

مقررات مربوط به صلاحیت: آن دسته از مقررات آیین دادرسی مدنی که مربوط به صلاحیت ذاتی مراجع می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شوند؛ اما مقررات ناظر به صلاحیت نسبی دادگاه‌ها، علی‌الاصول، در شمار قوانین مخیره اند (اصحاب دعوا در توافق بر خلاف آن باید مخیر باشند).

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: این مقررات اصولاً، از قوانین آمره شمرده می‌شوند و بنابراین توافق خلاف آنها مؤثر نمی‌باشد. برای مثال مهلت تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه عمومی در حال حاضر برای اشخاص مقیم ایران ۲۰ روز است؛ بنابراین هر چند، شخصی که حکم دادگاه علیه او صادر شده می‌تواند نسبت به حکم صادره درخواست تجدیدنظر نماید، اما در صورتی که به این امر تمایل داشته باشد، مکلف است ظرف مهلت مقرر درخواست خود را تقدیم دارد؛ بنابراین چنانچه دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی تقدیم گردید ولو طرف مقابل اعتراض ننموده و یا حتی راضی باشد مرجع صالح به همان علت قرار رد دادخواست را صادر و اعلام می‌نماید.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی عطف به ماسبق می‌گردند یا اثر آنها مانند سایر قوانین، اصولاً نسبت به آتیه است؟ اثر قانون به استناد

ماده ۴ قانون مدنی نسبت به آتیه است و نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع پیش‌بینی شده باشد این اصل، استثنائات دیگری نیز داد که در دروس حقوق مدنی^۳ بررسی گردیده است. مقررات آیین دادرسی ممکن است به عنوان مستثنیات ماده ۴ قانون مدنی به شمار رود. مقررات دادرسی که عمدتاً شکلی می‌باشند شاید، به نظر برسد که برخلاف مقررات ماهوی (قانون مدنی، قانون تجارت و ...)، باید عطف به ماسبق شوند، در عین حال، بر این اصل استثنایی عنوان می‌گردد و آن، برخورد با حقوق مكتسبه اشخاص است. در عین حال، اجرای این دستورالعمل عام باید با ظرافت انجام گیرد و بهتر است اعمال آن در سه دسته مقررات آیین دادرسی مدنی، به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: قوانین سازمان‌های قضاوتی عطف به سبق می‌گردند یا بنابر دیدگاه دیگری به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه در جریان رسیدگی به دعاوی، قانونی لازم‌الاجرا شود که به تعداد قضاوت دادگاهی را از ۲ به ۳ نفر یا ۱ نفر تغییر دهد).

مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق به علت اثر فوری قوانین شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه دعاوی در صلاحیت دادگاه انقلاب و در این دادگاه مطرح باشد و به موجب قانونی که در جریان رسیدگی تصویب می‌شود، در صلاحیت دادگاه عمومی قرار گیرد) اما قوانین مربوط به صلاحیت نسبی اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردد مگر اینکه در خود این قوانین یا قانون دیگری، ترتیب غیر از این مقرر شود.

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص اصولاً اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوق مكتسبه افراد خلل وارد آورد. برای مثال، چنانچه به موجب قانون جدید، قابلیت شکایت از حکمی زایل شود این قانون عطف به ماسبق نگردیده و بنابراین شامل احکامی که در زمان لازم‌الاجرا شدن قانون قدیم صادر شده نمی‌گردد. در حقیقت، با صدور حکم، حق شکایت از حکم را محکوم علیه به دست آورده و قانون لاحق (بعدی) نمی‌تواند به کیفیتی اجرا شود که موجب سلب این حق گردد. روشن است که اجرای این قاعده نیز در صورتی مجاز می‌باشد که قانونگذار خلاف آن را پیش‌بینی نکرده باشد.

اما پرسش این است که چنانچه در زمان مطرح بودن امر در دیوان عالی کشور، یکی از مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص، لازم‌الاجرا گردد که در زمان صدور رأی فرجام‌خواسته لازم‌الاجرا نبوده، این مرجع در اجرای آن چه تکلیفی دارد؟ در پاسخ باید گفت که چون دیوان عالی کشور اختلاف را مورد قضاوت قرار نمی‌دهد بلکه رأی فرجام‌خواسته را با توجه به مقررات لازم‌الاجرای زمان صدور آن، مورد قضاوت قرار می‌دهد، بنابراین مقررات لاحق (بعدی)، در دیوان عالی کشور مورد عنایت قرار نمی‌گیرد؛ اما چنانچه رأی نقض شود، دادگاه مرجوع‌الیه مکلف به اجرای مقررات جدید، با شرایط مطالعه شده، خواهد بود.

^۳ جهت دریافت جزوه کامل حقوق مدنی به وبسایت www.mollakarimi.ir مراجعه فرمایید. ضمناً جهت دریافت جزوات کامل حقوق تجارت، آیین دادرسی کیفری، اصول فقه و حقوق جزا به کانال تلگرام @OmidMollakarimi مراجعه کنید.

- مقررات مربوط به سازمان قضاوتی: قوانین سازمان قضاوتی عطف به ماسبق می‌گردند یا بنا به قول دیگری، به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند.
- مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق، به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند. اما قوانین مربوط به صلاحیت نسبی، اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردند، مگر اینکه در خود این قوانین یا قانون دیگری ترتیبی غیر از این مقرر شود.
- مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص، اصولاً، اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوق مکتسبه افراد خلل وارد آورد.

اوصاف آیین دادرسی مدنی:

اوصاف و مقررات آیین دادرسی مدنی:

۱. عام است؛ یعنی علی‌الاصول در تمام دعاوی مدنی حکم فرماست.
 ۲. در تمام مراحل مختلف رسیدگی، اعم از بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور لازم‌الرعايه است.
 ۳. از قوانین شکلی است که تبعیت از آنها الزامی است.
 ۴. تخطی از آنها علی‌الاصول باعث خدشه و نقض رأی می‌شود؛ مگر در مواردی که در خود قانون ذکر شده باشد.
 ۵. مقررات مربوط به اجرای احکام مدنی در تعریف آیین دادرسی مدنی نمی‌گنجد؛ بلکه در مبحث اجرای احکام مدنی مطالعه می‌شود.
- قاعده فراغ دادرسی:** فارغ شدن یا راحت شدن یا خلاص شدن قاضی بدین معنی است که پس از آنکه او در خصوص پرونده‌ای اقدام به صدور رأی می‌کند، رسیدگی مجدد به پرونده و تغییر رأی یا اصلاح آن توسط همان دادگاه امکان‌پذیر نیست؛ جز در استثنائات ذیل:
۱. رسیدگی مجدد به موجب طرق قانونی اعتراض به رأی (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث) که از شیوه‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی قاضی ممکن است در نتیجه رسیدگی مجدد از نظر قبلی خویش عدول کند.
 ۲. تصحیح موارد سهو قلم؛
 ۳. رفع اجمال و ابهام از رأی صادره؛
 ۴. صدور قرارهای تأمین، مانند قرار تأمین خواسته (تأدیه محکوم‌به) یا دستور موقت؛
 ۵. حل اختلافات ناشی از اجرای حکم، مانند رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م.
- ترتیب رسیدگی قضات به دعوا:** قضات موظف‌اند طبق ترتیب ذیل به دعاوی رسیدگی کنند و نمی‌توانند به بهانه سکوت، نقض، اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی و صدور رأی امتناع ورزند. این ترتیب به شرح ذیل است:
۱. **قانون:** حتی اگر قاضی در شناخت امور شرعی، صاحب‌نظر (اصطلاحاً مجتهد) باشد، بازهم باید در مقام رسیدگی به دعاوی، رأی خود را مستند به قانون صادر کند.
 ۲. **منابع معتبر اسلامی:** در صورت اجمال، ابهام، سکوت یا تعارض قوانین، قاضی باید با استناد به منابع معتبر اسلامی؛ یعنی، قرآن و سنت حکم مقتضی را صادر کند.
 ۳. **فتاوی معتبر:** اگر قاضی از منابع معتبر اسلامی حکمی نیافت، باید با استناد به فتاوی معتبر حکم مقتضی را صادر کند.
 ۴. **اصول حقوقی:** اگر قاضی از فتاوی معتبر هم حکمی نیابد، باید با استناد به اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم مقتضی صادر کند؛ مانند اصل صحت عقود، اصل برائت، اصل عدم، اصل لزوم وفای به عهد و ...
- تکلیف پرونده در صورت اعتقاد قاضی به مخالفت قانون با شرع:** اگر قاضی، قانون حاکم بر موضوع را خلاف شرع بداند، باید

به نحو ذیل عمل کند:

۱. اگر قاضی مجتهد نباشد: باید طبق قانون رأی دهد.
۲. اگر قاضی مجتهد باشد: این قاضی می‌تواند از رسیدگی خودداری کند و به نحو ذیل عمل کند:
 - قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند.
 - پرونده جهت ارجاع به شعبه هم‌عرض به نزد رئیس حوزه قضائی فرستاده می‌شود.

ضمانت اجرای امتناع قاضی از رسیدگی به پرونده:

۱. اگر شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی در نزد قاضی اقامه شود و با وجود اینکه رسیدگی به آن از وظایف اوست، به هر عذر و بهانه، گرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تعارض قوانین، از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قوانین به تأخیر اندازد، بار اول، از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفسال دائم از قضاوت محکوم می‌شود.
۲. این قاضی علاوه بر محکومیت کیفری، به تأدیه خسارت وارده نیز محکوم می‌شود (ماده ۵۹۷ «کتاب تعزیرات» ق.م.ا).

تکلیف صدور رأی به طور خاص:

۱. دادگاه‌ها باید به طور خاص در هر دعوا تعیین تکلیف کنند.
 ۲. دادگاه‌ها نباید به صورت عام و کلی، رأی صادر کنند؛ به عبارت دیگر، محاکم نمی‌توانند قانونگذاری کنند.
 ۳. تنها استثناء صدور رأی به صورت عام، صدور رأی وحدت رویه است.
 - ✍ رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عالی کشور
 - ✍ رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عدالت اداری
- رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور:** اگر بین محاکم در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود، دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند. صدور رأی وحدت رویه منوط به دو شرط است:

۱. بین محاکم، چه تالی و چه عالی، در تفسیر یک قانون اختلاف نظر حاصل شود.
۲. رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور از این اختلاف مطلع شوند.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عالی کشور:

۱. متن ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم روساء و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.»

۲. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین او تشکیل می‌شود نام دیگر هیأت عمومی دیوان عالی کشور، هیأت عمومی رأی وحدت رویه است.
۳. رؤسا، مستشاران و معاونین شعب دیوان در این هیأت حضور دارند. صرف نظر از آنکه موضوع مورد بحث حقوقی باشد یا کیفری (و یا حتی امور حسبی) قضات تمام شعب می‌توانند در هیأت حاضر شوند.
۴. هیأت با حضور حداقل سه چهارم قضات دیوان رسمیت می‌یابد.
۵. دادستان کل کشور یا نماینده او در هیأت حضور دارد و نظر مشورتی خود را بیان می‌کند اما حق رأی ندارند.
۶. نظر اکثریت هیأت عمومی، رأی وحدت رویه نام دارد و مانند قانون برای تمام شعب دیوان و محاکم لازم‌الاتباع است.

۷. در حال حاضر بنا بر ماده ۴۷۳ ق.آ.د.ک رأی وحدت رویه فقط به موجب قانون لایق یا رأی وحدت رویه لایق قابل فسخ است.

موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر در موارد مشابه، رأی متعارض از یک یا چند شعبه دیوان عدالت صادر شده باشد. در بند ۲ ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به چنین رأی، «رأی وحدت رویه» گفته شده است.
۲. اگر در موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد. البته به عبارت دقیق کلمه، در بند ۳ ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به چنین رأی، «رأی ایجاد رویه» گفته شده است، نه «رأی وحدت رویه»؛ اما شیوه صدور و اوصاف و آثار چنین رأی، همانند رأی وحدت رویه است. پس:

 - صدور رأی وحدت رویه: در موارد مشابه که آراء متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.
 - صدور رأی ایجاد رویه: که در موضوع واحد، آراء مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان عدالت تشکیل می شود.
 ۲. ریاست این هیأت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضایی اوست.
 ۳. ملاک صدور رأی وحدت رویه، نظر اکثریت اعضای حاضر است.
 ۴. این رأی بر سایر شعب دیوان عدالت اداری، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم الاتباع است.
- بررسی اثر فوری قواعد آیین دادرسی مدنی:** همانطور که بالاتر گفتیم، قواعد آیین دادرسی مدنی مانند سایر قواعد شکلی علی الاصول دارای اثر فوری است در این خصوص، تفکیک زیر قابل توجه است:

۱. قواعد سازمان قضاوتی اثر فوری دارد.
 ۲. قواعد صلاحیت ذاتی اثر فوری دارد.
 ۳. قواعد صلاحیت نسبی اثر فوری ندارد.
 ۴. قواعد آ.د.م به معنای اخص، اثر فوری دارد؛ مگر اینکه این اثر فوری ناقض حقوق مکتسبه اشخاص باشد برای مثال اگر بعد از ابلاغ رأی، قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ روز به ۱۰ روز کاهش دهد، این امر موجب کاهش مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی ابلاغ شده نیست؛ زیرا این امر خلاف حق مکتسبه شخص محکوم علیه است همچنین اگر قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ به ۳۰ روز افزایش دهد بازهم قانون جدید نسبت به رأی ابلاغ شده مؤثر نیست زیرا اعمال آن نسبت به رأی ابلاغ شده و افزودن بر مهلت تجدیدنظرخواهی محکوم علیه، خلاف حق مکتسبه محکوم له است.
 ۵. البته قانونگذار ممکن است نسبت به قانون اثر فوری نداشته و نسبت به پرونده های جاری اعمال نشود.
- تا الان، مقدمه آیین دادرسی مدنی یک را گفتیم. حال، وارد آن چهار بخشی می شویم که در چارچوب ابتدای جزوه گفتیم:

بخش اول: مراجع قضاوتی ایران

بعد از ذکر مقدمه فوق، نخستین بخشی که در این جزوه، مورد بررسی قرار می گیرد «مراجع قضاوتی ایران» است. منظور از عبارت «مراجع قضاوتی» کلیه مراجعی است که به موجب قانون، تشکیل شده و به دعاوی، جرائم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نمایند. نخستین موضوعی که در رجوع به مراجع صالح مورد توجه قرار می گیرد، تعیین و تشخیص مرجعی است که در رسیدگی به امر مورد نظر، صالح است. صلاحیت مرجع، برای خود مرجع نیز اصولاً، از اموری است که قبل از ورود در ماهیت باید مورد عنایت قرار گیرد. برای تعیین و تشخیص صلاحیت مراجع، قبل از هر چیز، می بایست مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده اند شناخته شوند. در این ارتباط سازمان قضاوتی ایران مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. منظور از «سازمان قضاوتی ایران» واحدهایی است که با همکاری دوایر و اشخاص وابسته به آنها، به دعاوی، جرائم و امور داخل در صلاحیت خود، رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نماید و بنابراین هم مراجع قضایی و هم مراجع اداری را در برمی گیرد.

- منظور از واژه «سازمان قضائیتی» کلیه مراجعی است که به موجب قانون تشکیل شده و به دعاوی، جرایم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نمایند.
- مراجع قضایی تنها شامل مراجع (کیفری و حقوقی) نمی شود بلکه مراجع اداری را نیز در بر می گیرد. برای مثال مراجع انتظامی قضات، وکلا، کارشناسان و هیأت های رسیدگی به تخلفات اداری در این زمره شمار می آیند.
- به موجب اصل ۱۵۹ ق.ا. «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است.»

مراجع عمومی و صلاحیت آنها:

با توجه به «قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۷۳) و آیین نامه اجرایی آن و نیز «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۸۱) و آیین نامه های مربوط و سایر مقررات مراجع عمومی را می توان به دادگاه های نخستین و دادگاه های تجدیدنظر بخش نمود.

دادگاه های نخستین و صلاحیت آنها: دادگاه های عمومی که علی القاعده در مرحله نخستین به دعاوی و شکایات و امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی می نمایند.

دادگاه عمومی حقوقی

الف. سازمان: دادگاه عمومی در محل هایی که رییس قوه قضاییه تشخیص می دهد تشکیل می گردد و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. تخصیص شعب به حقوقی و جزایی در هر حوزه قضایی با مقام مزبور یا مقامات مجاز از طرف وی می باشد. دادگاه های عمومی حقوقی با حضور رییس شعبه یا دادرس علی البدل تشکیل می شود؛ بنابراین در دادگاه عمومی قاعده وحدت قاضی حکم فرما است. تمامی اقدامات و تحقیقات به وسیله رییس یا دادرس علی البدل انجام گردیده و تصمیم گیری قاضی و اختیارات رییس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی هیچ گونه تفاوتی با اختیارات و ترتیب رسیدگی دادرس علی البدل ندارد. علی الاصول دادرس علی البدل در صورتی در دادگاه با ابلاغ رییس کل دادگاه حضور یافته و انجام وظیفه می نماید که رییس دادگاه معذوریت داشته و غایب باشد اما انجام وظیفه همزمان هر دو مقام مزبور در دادگاه واحد منع قانونی ندارد ولی در این صورت پرونده ها توزیع گردیده و هر یک در پرونده مورد رسیدگی کلیه اختیارات و وظایف مندرج مزبور را خواهد داشت. بر اساس قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ در معیت هر شعبه دادگاه عمومی، دفتر دادگاه قرار دارد هر دفتر دارای مدیری است که تحت ریاست و مسؤولیت رییس شعبه بوده و به تعداد لازم، تحت ریاست خود، کارمند، دفتر نویس و ... دارد. البته باید توجه داشت که علی القاعده، هیچ تفاوتی بین دامنه صلاحیت دادگاه های عمومی واقع در حوزه های قضایی مختلف، اعم از اینکه در نقاط معینی از شهرهای بزرگ، در مراکز بخش، شهرستان و استان تشکیل شود وجود ندارد (برای نمونه همان دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه اراک است در صلاحیت دادگاه خمین نیز می باشد). بر اساس تبصره ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی دهد».

چنانچه در مرکز بخش یا شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد، یعنی آن بخش یا شهرستان، دادگاه نداشته باشد رسیدگی به امور قضایی مربوط به آن محل، در خصوص بخش، با نزدیک ترین دادگاه همان استان و در خصوص شهرستان، با نزدیک ترین حوزه قضایی شهرستان تابع همان استان می باشد.

رییس شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مستقر در مرکز بخش، بر شعب دیگر **نظارت و ریاست اداری** دارد و دفتر شعبه اول، دفتر

کل دادگاه است. رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بخش، رئیس حوزه قضایی بخش و رئیس دادگاه‌های عمومی بخش بوده و بر دادگاه‌های عمومی مستقر در آن بخش، نظارت و ریاست اداری دارد.

- رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان در غیر مرکز استان، رئیس دادگستری آن شهرستان است و بر کلیه دادگاه‌ها و دادرهای مربوط و همچنین دادگاه‌های مستقر در بخش، نظارت و ریاست اداری دارد و دفتر شعبه اول، دفتر کل دادگاه عمومی شهرستان است.

- رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان، رئیس کل دادگاه‌های شهرستان است؛ اما رئیس کل دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر همان استان است و بر دادگاه‌های تجدیدنظر، کیفری استان و کلیه دادگستری‌ها، دادگاه‌ها و دادرهای آن استان نظارت و ریاست اداری دارد.

نکته: در شهرستان‌های مرکز استان نیز رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان، رئیس کل دادگاه‌های آن شهرستان است و نه رئیس دادگستری آن شهرستان. در شهرستان‌های مرکز استان، رئیس دادگستری شهرستان نداریم یعنی مثلاً رئیس دادگستری شهرستان تهران که مرکز استان است نداریم اما رئیس دادگستری شهرستان دماوند که مرکز استان نیست داریم.

رئیس کل دادگاه‌های شهرستان مرکز استان، با تصویب رئیس قوه قضاییه می‌تواند تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاه‌های انقلاب به رئیس شعبه اول این دادگاه واگذار نماید و در این صورت، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب در سمت معاون وی انجام وظیفه می‌نماید.

رؤسای کل دادگستری‌های استان و شهرستان و همچنین سرپرستان حوزه‌های قضایی نقاط معینی از شهرهای بزرگ می‌تواند با تصویب رئیس قوه قضاییه به تعداد لازم معاون داشته باشد.

ب. قلمرو (محلی): حوزه قضایی عبارت است از «قلمروی یک بخش یا شهرستان» که دادگاه در آن واقع است. مقر دادگاه نیز «شهری» است که دادگاه در آن قرار دارد. تقسیم‌بندی یک حوزه قضایی به واحدهایی مانند مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی‌دهد. ماده ۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر می‌دارد که تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضایی و «تعیین قلمرو محلی» آن به تشخیص رئیس قوه قضاییه خواهد بود. رئیس قوه قضاییه نمی‌تواند محدوده حوزه قضایی را بدون توجه به ضوابط و مقررات تصمیمات کشوری تعیین نماید؛ اما می‌تواند قلمرو محلی دادگاه عمومی را که در نقطه‌ای از شهر تأسیس می‌گردد، تعیین نماید ولی این امر، نافی صلاحیت عام دادگاه نخواهد بود؛ بنابراین قلمرو محلی دادگاه عمومی ممکن است بخش، شهرستان، یا با قید مزبور، نقاطی معینی از شهرهای بزرگ باشد که به ترتیب بررسی می‌گردد.

قلمرو (محلی) و مقر دادگاه عمومی بخش: قلمرو محلی دادگاه عمومی بخش، قسمتی از خاک ایران می‌باشد که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی بخش منطبق است.

قلمرو (محلی) و مقر دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان قسمتی از خاک ایران است که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی شهرستان، انطباق دارد.

تشکیل دادگاه عمومی در شهرستان که می‌بایست در مرکز آن باشد نیز با صلاحدید رئیس قوه قضاییه است. چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی، جرائم و امور مربوط به آن با حوزه قضایی نزدیک‌ترین شهرستان تابع همان استان است. حوزه قضایی دادگاه عمومی هر شهرستان تا مرز حوزه قضایی شهرستان‌های هم‌جوار وسعت می‌یابد؛ البته در صورت تشکیل دادگاه عمومی در بخش یا بخش‌هایی از شهرستان، حوزه قضایی دادگاه عمومی مرکز شهرستان با مرز حوزه قضایی دادگاه یا دادگاه‌های عمومی بخش همان شهرستان نیز محدود می‌شود.

در شهرستان مرکز استان نیز دادگاه عمومی تشکیل می‌گردد که این دادگاه نیز با دادگاه عمومی مرکز سایر شهرستان‌ها و مرکز بخش‌ها هیچ‌گونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو (محلی) این دادگاه‌ها نیز با توجه به ضوابط مزبور تعیین می‌شود. در حال حاضر حوزه قضایی تهران یا برخی از شهرهای بزرگ دیگر، به دو یا چند واحد تقسیم شده‌اند که «مجتمع» یا «ناحیه» گفته می‌شود.

موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که حوزه‌های قضایی دادگاه‌های عمومی که در هر یک از نقاط ایران تأسیس شده، اعم از مراکز بخش یا شهرستان، از دیگر متمایز بوده و خواهان باید، با توجه به مقررات مواد ۱۱ به بعد ق.آ.د.م و سایر مقررات مربوط به صلاحیت محلی دادگاه، حوزه‌ای را که صلاحیت محلی دارد انتخاب نماید؛ بنابراین دعوا چنانچه در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده باشد، باید در دادگاه مستقر در حوزه‌ای اقامه شود که خوانده در آن مقیم است و چنانچه خواهان، دعوا را در دادگاه حوزه قضایی دیگری اقامه کند که با

توجه به ضوابط معیارهای گفته شده صالح نباشد، خواننده می تواند ایراد عدم صلاحیت نماید.

پ. صلاحیت:

اصل: صلاحیت دادگاه های عمومی حقوقی، عام و اصل بر آن است؛ بدین معنا که صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی و امور حقوقی را دارد مگر آنهایی که در صلاحیت مراجع دیگر قرار گرفته باشد (ماده ۱۰ ق.آ.د.م) و در نتیجه، لزومی ندارد که دادگاه عمومی در رأیی که صادر می کند به قانونی که رسیدگی به آن دعوا، شکایت یا امر خاص را در صلاحیت مرجع مزبور قرار داده استناد نماید؛ مگر اینکه به صلاحیت دادگاه ایراد شده باشد که در این صورت دادگاه مکلف است در رأی صادره، ابتدا ایراد عدم صلاحیت را اگر وارد نباشد، به طور مستند و مستدل رد نماید. البته صلاحیت دادگاه عمومی تا آنجا وسعت و شمول دارد که قانونگذار رسیدگی به دعوا، شکایت یا امری را در صلاحیت مرجع دیگری قرار نداده باشد. **استثنائات:** چنانچه رسیدگی به امری صراحتاً به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری قرار گرفته باشد از صلاحیت عام دادگاه های عمومی خارج است. برای مثال دعوای افراز ملکی که جریان ثبتي آن خاتمه یافته در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می باشد و بنابراین از صلاحیت دادگاه عمومی خارج است.

- «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه، تغییری در صلاحیت عام دادگاه مستقر در آن نمی دهد.»
- «تأسیس دادگاه های عمومی در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاه های مزبور به تشخیص رئیس قوه قضاییه است.»
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی بخش: قلمرو دادگاه عمومی بخش با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان نیز با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است. دادگاه عمومی شهرستان بایستی در مرکز آن شهرستان با صلاح دید رئیس قوه قضاییه باشد اما چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی به نزدیک ترین شهرستان تابع آن استان صورت می پذیرد.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان: این دادگاه نیز با دادگاه عمومی شهرستان یا بخش هیچگونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو این دادگاه ها نیز با توجه به ضوابط تعیین می گردد.
- قلمرو حوزه قضایی تهران و برخی کلان شهرها: در حال حاضر حوزه ی قضایی تهران و برخی شهرهای بزرگ به دو یا چند واحد تقسیم شده اند که به آن مجتمع یا ناحیه گفته می شوند.

- مراجع عمومی به مراجعی گفته می‌شود که صلاحیت رسیدگی به تمام امور قضایی را داشته باشند مگر اینکه قانون استثنا کرده باشد.
- به موجب ماده ۱ ق.ت.د.ع.ا. «به منظور رسیدگی و حلّ و فصل کلیه دعاوی مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضایی واحد، دادگاه‌هایی با صلاحیت عام تشکیل می‌شوند».
- با تأسیس دادگاه عمومی در هر حوزه قضایی رسیدگی به کلیه امور مدنی، جزایی و امور حسبه در صلاحیت دادگاه مزبور قرار گرفت، مگر اینکه رسیدگی به موجب قانون به مرجع دیگری واگذار شده باشد.
- دادگاه عمومی به تشخیص رئیس قوه قضاییه، تشکیل می‌گردد و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. دادگاه عمومی حقوقی با حضور رئیس شعبه یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود. اختیارات رئیس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی، هیچ‌گونه تفاوتی با دادرس علی‌البدل ندارد، حتی انجام وظیفه همزمان هر دو مقام در دادگاه، منع قانونی ندارد؛ ولی در این صورت، پرونده‌ها توزیع گردیده و هر یک، در پرونده مورد رسیدگی، کلیه اختیارات و وظایف مربوطه را خواهند داشت.

- دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت رسیدگی نخستین به دعاوی و امور حقوقی (غیر کیفری) را دارد مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.
- صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی)، عام است مگر قانون مرجع دیگری را مشخص کرده باشد؛ برای مثال دعوی افراز ملکی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می‌باشد و از صلاحیت دادگاه عمومی خارج است.
- دادگاه کیفری دو: به موجب ماده ۳۰۱ «قانون آیین دادرسی کیفری»: دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرائم را دارد، مگر آنچه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد. دادگاه کیفری دو دادگاهی عمومی بوده و اصل بر این است که صلاحیت رسیدگی به هر جرمی را دارد، مگر اینکه رسیدگی به جرمی معین در صلاحیت دادگاه دیگری قرار گرفته باشد.

دادگاه تجدیدنظر استان و صلاحیت آن: در مرکز هر استان، به منظور تجدیدنظر در آرای قابل تجدیدنظر صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مستقر در حوزه آن استان، دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز، مرکب از یک رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌گردد. جلسه تشکیل دادگاه تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت یافته و پس از رسیدگی، رأی اکثریت که به وسیله رئیس یا عضو مستشار انشاء می‌شود قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود. دادگاه تجدیدنظر استان در صورتی که تراکم کار ایجاب نماید می‌تواند بیش از یک شعبه داشته باشد که در این صورت رئیس شعبه اول، طبق اصول کلی، ریاست دادگاه تجدیدنظر مرکز استان را عهده‌دار و دفتر شعبه اول، دفتر کل است. هر دادگاه استان و هر یک از شعب آن دارای یک نفر مدیر دفتر است که تحت ریاست و مسؤولیت رئیس شعبه بوده و به تعداد لازم تحت

ریاست خود، کارمند، دفترنویس و ... دارد. باید توجه داشت که در مرکز هر استان و چنانچه رئیس قوه قضاییه تشخیص دهد در سایر مناطق کشور، دادگاه انقلاب تشکیل می‌شود این مرجع از مراجع اختصاصی شمرده می‌شود.

رئیس کل دادگستری استان:

۱. رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان، رئیس کل دادگستری استان است.
۲. رئیس کل دادگستری استان، رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر و رئیس دادگاه‌های کیفری استان نیز هست.
۳. او بر تمام دادگاه‌ها و دادرهای آن استان نظارت و ریاست اداری دارد. توجه داشته باشید که نظارت و ریاست رئیس کل دادگستری استان بر دادگاه‌ها و دادرهای آن استان، صرفاً از حیث اداری است، نه قضایی؛ یعنی او حقی بر دخالت در روند رسیدگی به پرونده‌ها و تأثیرگذاری در صدور رأی در دعاوی ندارد.

مراجع اختصاصی و صلاحیت آنها:

محاکم اختصاصی آن است که به هیچ امری حق رسیدگی ندارد غیر از آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است. مفهوم مراجع اختصاصی در برابر مراجع عمومی مُعرفِ مرجعی است که تنها صلاحیت رسیدگی به امور و یا محاکمه اشخاصی را دارند که قانونگذار صراحتاً مشخص نموده است. این تفکر که رسیدگی به برخی از جرائم آگاهی‌های ویژه‌ای را ایجاد می‌نماید و از این نظر، مستلزم وجود مراجع خاص با آیین دادرسی ویژه می‌باشد. اگرچه در بسیاری از کشورها طرفدارانی دارد اما در کشورهایی نیز تشکیل دادگاه‌های اختصاصی کیفری با مخالفت‌های جدی روبه‌رو می‌باشد زیرا علمای حقوق بر این عقیده‌اند که این مراجع تحت نفوذ حکومت قرار گرفته و بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که حقوق متهم چنانکه باید، تأمین نگردد.

در حال حاضر «مراجع اختصاصی» در برابر «مراجع عمومی» تنها به اموری رسیدگی می‌نمایند که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته است. با توجه به اینکه اصل بر صلاحیت مراجع عمومی بوده و صلاحیت مراجع اختصاصی استثناً شمرده می‌شود مقررات مربوط به موارد صلاحیت مراجع اختصاصی می‌بایست در موضع نص تفسیر گردیده و هرگاه تردید شود که رسیدگی به امر معینی در صلاحیت مرجع عمومی یا اختصاصی است، باید مرجع عمومی را صالح دانست. علاوه بر این، مرجع اختصاصی در تمام آرای که صادر می‌نماید باید نصی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آن قرار داده مورد استناد قرار دهد حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد. پس مراجع اختصاصی؛

- مرجعی است که به حکم قانون تشکیل شده و تنها صلاحیت رسیدگی به دعاوی دارند که قانون برای آنها مشخص کرده است. اصل بر صلاحیت مراجع عمومی است و صلاحیت مراجع اختصاصی استثناً شمرده می‌شود.
- مرجع اختصاصی در تمام رأی‌هایی که صادر می‌نماید باید نصی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آنها قرار داده مورد استناد قرار دهد، حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد.
- مراجع استثنایی (اختصاصی) حقوقی را با توجه به وابستگی آنها به دادگستری می‌توان تقسیم نمود. مراجع اختصاصی حقوقی دادگستری، مرجعی است که نصب و عزل قضات یا اعضای آن، کلاً، در صلاحیت قوه قضاییه باشد. مراجع اختصاصی حقوقی غیردادگستری، آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضاییه خارج است.

مراجع اختصاصی حقوقی به شرح زیر است:

دادگاه خانواده: دادگاه خانواده تا پیش از تصویب و لازم‌الاجرا شدن قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱) از دادگاه‌های حقوقی عمومی به شمار می‌رفت؛ در واقع قبلاً به موجب ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی، در حوزه قضایی شهرستان، شعبی از دادگاه عمومی، رسیدگی به دعاوی و اموری را که در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داشت را عهده‌دار بودند. اکنون دادگاه خانواده دادگاهی اختصاصی است زیرا از یک سو برابر ماده ۱ آن «به منظور رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی، قوه قضاییه موظف است ظرف ۳ سال از تاریخ تصویب این قانون در کلیه حوزه‌های قضایی شهرستان به تعداد کافی شعبه دادگاه خانواده تشکیل دهد. تشکیل این دادگاه در حوزه‌های قضایی بخش به تناسب امکانات به تشخیص رئیس قوه قضاییه موکول است.» از سوی دیگر، در ماده ۴ همان قانون، دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه خانواده است شمارش شده است. همچنین ترکیب دادگاه خانواده با دادگاه عمومی یکسان نیست زیرا این دادگاه با حضور رئیس یا دادرسی علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌شود که باید دست کم دارای ۴ سال سابقه خدمت قضایی باشند؛ همچنین رسیدگی در این دادگاه بدون رعایت آ.د.م انجام می‌شود. همانطور که گفتیم، دادگاه خانواده با حضور رئیس یا دادرسی علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌شود. قضات دادگاه خانواده از جمله قاضی مشاور باید متأهل و دارای حداقل ۴ سال سابقه خدمت قضایی باشد.

به موجب ماده ۴ قانون حمایت خانواده رسیدگی به امور و دعاوی زیر در صلاحیت دادگاه خانواده است: ۱. نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن؛ ۲. نکاح دائم، موقت و اذن در نکاح؛ ۳. شروط ضمن عقد نکاح؛ ۴. ازدواج مجدد؛ ۵. جهیزه؛ ۶. مهریه؛ ۷. نفقه؛ ۸. تمکین و نشوز؛ ۹. طلاق، رجوع، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدت و انقضای آن؛ ۱۰. حضانت و ملاقات طفل؛ ۱۱. نسب؛ ۱۲. رشد، حجر و رفع آن؛ ۱۳. ولایت قهری، قیمومت، امور مربوط به ناظر و امین اموال محجوران و وصایت در امور مربوط به آنان؛ ۱۴. نفقه اقارب؛ ۱۵. امور راجع به غایب مفقودالاثار (موت فرضی)؛ ۱۶. سرپرستی کودکان بی سرپرست؛ ۱۷. اهدای جنین؛ ۱۸. تغییر جنسیت.

رسیدگی به دعاوی خانوادگی در صورت عدم تشکیل دادگاه خانواده: اگر در مکانی دادگاه خانواده تشکیل نشده باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. اگر «حوزه قضایی شهرستان» فاقد دادگاه خانواده باشد: دادگاه عمومی حقوقی آن شهرستان به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.
 ۲. اگر «حوزه قضایی بخش» فاقد دادگاه خانواده باشد: دادگاه عمومی بخش به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند؛ مگر دعاوی راجع به اصل نکاح (دائم یا موقت، رجوع) و انحلال آن (اعم از طلاق، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدت، انقضای مدت) که باید در دادگاه خانواده نزدیک‌ترین حوزه قضایی رسیدگی شود.
- صلاحیت محلی در رسیدگی به دعاوی خانوادگی:** در خصوص دعاوی خانوادگی قواعد خاصی درباره صلاحیت وجود دارد که با قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی تفاوت ناچیزی دارد این قواعد به شرح ذیل است:
۱. اگر «مرد» خواهان باشد باید از قواعد عام آیین دادرسی تبعیت کند و برای طرح دعوی خود به دادگاه اقامتگاه خوانده (اقامتگاه زوجه) مراجعه کند.
 ۲. اگر «زن» خواهان باشد به نحو ذیل عمل می‌شود:

- اگر دعوی زن دعوی مطالبه مهریه غیر منقول باشد: دعوا، غیر منقول و در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.
- اگر دعوی زن، سایر دعاوی (مانند شروط ضمن عقد، طلاق، مهریه منقول، نفقه و ...) باشد: این دعوی، منقول است. در این دعوی، زن مختار است که هر یک از دادگاه‌های محل اقامت خوانده (زوج) یا محل سکونت خود را برای طرح دعوا برگزیند. امکان طرح دعوا، در محل سکونت خواهان (زوجه)، خلاف قواعد آیین دادرسی مدنی است البته اگر یکی از این حوزه‌ها، دارای دادگاه خانواده و دیگری فاقد دادگاه خانواده باشد، به نظر می‌رسد که زن مکلف به طرح دعوا در همان حوزه است که دارای دادگاه خانواده است.

نکته: توجه داشته باشید که در دعوی اصل نکاح و بطلان نکاح، تابع بند فوق نیست؛ زیرا در این دعوی، اصل رابطه زوجیت مرد و زن، مورد اختلاف است. در دعوی نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن نیز همین قاعده حاکم است زیرا در دوران نامزدی، زن و مرد، زوجین تلقی نمی‌شوند و بنابراین این دو دعوا از حیث صلاحیت تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است.

نکته: آنچه در خصوص صلاحیت بیان شد، در خصوص دعوی فی مابین زوجین است. سایر دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه خانواده است، مانند نفقه اقارب، نسب، رشد، حجر، اثبات نکاح، بطلان نکاح و مطالبه خسارات ناشی از برهم خوردن نامزدی، از حیث

صلاحیت محلی تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است؛ چراکه مطابق ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده «در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مطالبه مهریه غیرمنقول باشد.»

صلاحیت محلی دادگاه خانواده، وقتی یکی از زوجین مقیم خارج از کشور باشد: اگر یکی از زوجین، مقیم خارج از کشور باشد، در خصوص صلاحیت محلی به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاه محل اقامت طرفی که در ایران اقامت دارد، صالح است.
 ۲. اگر هر دو نفر زوجین مقیم خارج از کشور باشند؛ ولی یکی از آنان در ایران، محل سکونت موقت داشته باشد، دادگاه محل سکونت فرد ساکن در ایران صالح است.
 ۳. اگر هر دو نفر زوجین مقیم خارج از کشور باشند و هر دو در ایران محل سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوجه، صالح است.
 ۴. اگر هر دو مقیم خارج از کشور باشند و هیچ‌یک از زوجین، در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه شهرستان تهران، صالح است؛ مگر آنکه زوجین توافق کنند که دعوا در محل دیگری طرح شود.
- امر مطروحه در دادگاه خانواده:** اگر زوجین، دعاوی موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر، در حوزه‌های قضائی متعدد مطرح کرده باشند، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده، صلاحیت رسیدگی را دارد.
۲. اگر دو یا چند دادخواست، در یک روز تسلیم شده باشد، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعاوی زوجه را دارد، به همه دعاوی رسیدگی می‌کند.

جایگاه قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه خانواده:

۱. رسیدگی در دادگاه خانواده، مانند دادگاه‌های عمومی مستلزم تقدیم دادخواست است.
۲. قانونگذار، رعایت تشریفات ق.آ.د.م را، جز دادخواست و شیوه ابلاغ، در دادگاه خانواده لازم ندانسته است.
۳. البته آنچه در دادگاه خانواده لازم‌الرعايه نیست، تشریفات آیین دادرسی مدنی است اما باید قواعد کلی آیین دادرسی مدنی مانند اقسام ابلاغ (واقعی و قانونی)، قواعد صدور قرار تأمین خواسته، روش‌های اعتراض به رأی، ایرادات، دعاوی طاری و ... را در دادگاه خانواده لازم‌الرعايه دانست؛ بنابراین، دادگاه خانواده از حیث قواعد دادرسی، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ اما از حیث تشریفات تابع این قانون نیست.

اعسار از تأدیه هزینه دادرسی در دادگاه خانواده:

۱. نیازمند تقدیم دادخواست اعسار و طرح دعاوی اعسار نیست؛ بلکه دادگاه می‌تواند پس از احراز عدم تمکن مالی و با توجه به اوضاع و احوال، شخص را از هزینه‌های دادرسی شخص را معاف کند یا آنکه تأدیه هزینه‌ها را به زمان اجرای حکم موکول کند.
۲. این معافیت منوط به معرفی دو شاهد و تنظیم استشهادیه با رعایت تشریفات مقرر در ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م نیست؛ بلکه ممکن است با توجه به اوضاع و احوال و قرائن موجود برای قاضی اثبات شود.
۳. اعسار مقرر در این قانون موجب معافیت شخص از هزینه دادرسی، حق الزحمه کارشناس، حق الزحمه داور و سایر هزینه‌ها است.
۴. به نظر می‌رسد که اعسار مقرر در این ماده موجب معافیت از سپردن خسارت احتمالی جهت صدور قرار تأمین خواسته نشود. چون خسارت احتمالی در شمار هزینه‌ها محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی امانت سپاری (تودیع) وجه است که در صورت پیروزی در دعوا، بعداً قابل استرداد است.
۵. در صورت عدم تمکن، اگر شخصی درخواست کند، در صورتی که دادگاه مقتضی بداند، برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.
۶. همچنین اگر تعیین وکیل الزامی باشد، چه شخص غیرمتمکن درخواست کند و چه درخواست نکند دادگاه برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند البته علی‌رغم این مقرر قانونی در دعاوی خانوادگی هیچ مورد پیش‌بینی نشده که تعیین وکیل الزامی باشد.
۷. افراد تحت پوشش کمیته امداد و مددجویان سازمان بهزیستی از تأدیه هزینه دادرسی معاف‌اند؛ بدون آنکه لازم باشد اعسار ایشان اثبات شود؛ چرا که شمول خدمات کمیته امداد و سازمان بهزیستی برای آنها قریبه محکمی بر عدم تمکن ایشان است.

قواعد ابلاغ در دادگاه خانواده:

۱. تشریفات و نحوه ابلاغ در دادگاه خانواده، تابع مقررات ق.آ.د.م است
۲. اگر طرفین دعوا، طریق دیگری را از قبیل پست، نامبر، پیام تلفنی و پست الکترونیک را برای ابلاغ به دادگاه اعلام کنند، دادگاه می‌تواند ابلاغ را به آن طریق انجام دهد.
۳. در هر صورت احراز صحت ابلاغ با دادگاه است.
۴. اگر خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را نیز به دادگاه اعلام کند. دادگاه در این باره اقدام به تحقیق می‌کند. اگر اظهار خواهان مبنی بر مجهول‌المکان بودن خوانده، صحیح باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می‌آید در غیر این صورت، اگر دادگاه اقامتگاه خوانده را بیابد، اوراق را به همان آدرسی که یافته است ابلاغ می‌کند.

دستور موقت در دادگاه خانواده: در دادگاه خانواده، دستور موقت از قواعد خاصی پیروی می‌کند و تابع قواعد مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی نیست. این قواعد عبارت است از:

۱. دادگاه می‌تواند قبل از صدور رأی در خصوص اصل دعوا، در اموری مانند حضانت و ملاقات طفل و نفقه زن و محجور که تعیین تکلیف در آنها فوریت دارد، اقدام به صدور دستور موقت کند.
۲. موارد فوق‌الذکر جهت صدور دستور موقت تمثیلی است و حصری نیست.
۳. صدور این دستور موقت، برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند سپردن تأمین نیست.
۴. اجرای این دستور برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند تأیید رئیس حوزه قضایی نیست.
۵. این دستور موقت مقید به زمان است؛ یعنی اگر دادگاه ظرف شش ماه راجع به اصل دعوا اتخاذ تصمیم نکند، دستور موقت لغو و از آن رفع اثر می‌شود، مگر دادگاه مجدداً دستور موقت صادر کند.

تأمین خواسته در دادگاه خانواده

۱. در این مورد، قواعد خاصی بیان نشده و در نتیجه، همان قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۹ ق.آ.د.م.) در دادگاه‌های خانواده نیز الزامی است.
۲. در قانون حمایت خانواده فقط یک مقرر در خصوص قرار تأمین خواسته وجود دارد که این مقرر، در قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد و آن اینکه در دعاوی مالی موضوع قانون حمایت خانواده محکوم‌لّه بعد از صدور حکم قطعی و تا زمانی که رأی اجرا نشده، می‌تواند از دادگاهی که حکم بدوی را صادر کرده است، جهت تأمین محکوم‌به درخواست تأمین خواسته کند.
۳. بعد از صدور حکم قطعی، تقاضای تأمین خواسته از سپردن خسارات احتمالی معاف است؛ چراکه موضوع تأمین خواسته در این فرض مستند به سند رسمی (حکم قطعی) و مشمول بند «الف» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م. است.

صلح و سازش در دادگاه خانواده

۱. طرفین می‌توانند در دادگاه خانواده طبق قواعد حاکم بر سازش دعاوی (مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م.)، اقدام به صلح و سازش کنند.
۲. در صورت درخواست زوجین یا یکی از آنها، دادگاه می‌تواند برای فراهم کردن فرصت صلح و سازش، جلسه دادرسی را حداکثر تا دو بار به تأخیر اندازد. (ماده ۱۰ ق.ح.خ)
۳. دادگاه می‌تواند حسب صلاحدید خود، پرونده را فقط یک بار، برای مدت حداکثر تا سه ماه، جهت صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع کند. (ماده ۱۱ ق.ش.ح.ا)
۴. تمام آنچه درباره صلح و سازش در دعاوی خانوادگی بیان شد فقط نسبت به آن دسته از دعاوی امکان‌پذیر است که قابل سازش باشند، اختلافات ناظر به اثبات اصل نکاح، بطلان نکاح و اثبات نَسَب، به دلیل آنکه ناظر به امور غیرمالی و غیرقابل اسقاط هستند، قابل صلح و سازش نیستند. در موضوعات رشد، حجر، ولایت قهری، قیمومت، نصب امین، امور راجع به غایب مفقودالاثر، سرپرستی کودکان بی سرپرست و اهدای جنین نیز به دلیل جنبه جَسبی و حمایتی موضوع، صلح و سازش امکان‌پذیر نیست.

اجرای آرای دادگاه خانواده:

۱. اجرای آرای دادگاه خانواده نیز مانند سایر محاکم، مشروط به قطعیت رأی است.
۲. اما در این خصوص، باید به این نکته توجه داشت که اجرای حکم طلاق، وقتی طلاق به درخواست زوجه است، علاوه بر قطعیت، نیازمند نهایی شدن حکم نیز هست؛ یعنی باید حکم صادره علاوه بر آنکه قابل واخواهی و تجدیدنظر نیست، قابل فرجام نیز نباشد. اگر ایرانیان مقیم خارج از کشور، امور و دعاوی خانوادگی خود را در محاکم و مراجع صالح محل اقامت خویش مطرح کنند، احکام این

محاکم یا مراجع در صورتی که در ایران اجرا می‌شود که دادگاه صالح ایرانی این احکام را بررسی و حکمی مبنی بر تنفیذ آنها صادر کند.

تفاوت حکم طلاق و گواهی عدم امکان سازش زوجین:

۱. اگر مرد از دادگاه درخواست طلاق کند یا آنکه طلاق با توافق زوجین (خلع یا مبارات) باشد، در این صورت گواهی عدم امکان سازش صادر می‌شود. ثبت طلاق به موجب **گواهی عدم سازش** منوط به قطعیت آن است.
مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی شدن رأی است.
۲. در مواردی که زن از دادگاه درخواست طلاق می‌کند، قاضی باید احراز کند که آیا شرایط طلاق فراهم است یا خیر و در نتیجه قاضی حکم طلاق صادر می‌کند. ثبت طلاق به موجب **حکم طلاق** منوط به نهایی شدن حکم صادره است.
مدت اعتبار حکم طلاق برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی است.

- در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوی کند مگر در موردی که خواسته، مطالبه مهریه غیر منقول باشد.
- رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می‌شود.
- صرفاً در این دادگاه، هرگاه خواهان خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را به دادگاه اعلام کند. دادگاه به طرق مقتضی در این باره تحقیق و تصمیم‌گیری می‌کند.
- در این دادگاه، در صورت عدم تمکن مالی هریک از اصحاب دعوی دادگاه می‌تواند پس از احراز مراتب و با توجه به اوضاع و احوال، وی را از پرداخت هزینه دادرسی، حق الزحمه کارشناسی، حق الزحمه داوری و سایر هزینه‌ها معاف یا پرداخت آنها را به زمان اجرای حکم موکول کند. همچنین در صورت اقتضاء ضرورت یا وجود الزام قانونی دایر بر داشتن وکیل، دادگاه حسب مورد رأساً یا به درخواست فرد فاقد تمکن مالی وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.
- دادگاه خانواده با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌گردد. قاضی مشاور باید ظرف سه روز از ختم دادرسی به طور مکتوب و مستدل در مورد موضوع دعوی اظهار نظر و مراتب را در پرونده درج کند. قاضی انشاکننده رأی باید در دادنامه به نظر قاضی مشاور اشاره و چنانچه با نظر وی مخالف باشد با ذکر دلیل نظریه وی را رد کند.

دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب در مرکز هر استان و به تشخیص رئیس قوه قضاییه در حوزه قضایی شهرستان‌ها تشکیل می‌شود. این دادگاه دارای رئیس و دو مستشار است و با دو عضو رسمیت می‌یابد. صلاحیت این دادگاه در ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک پیش‌بینی شده است که از جمله عبارت‌اند از: جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض و ...
اگرچه صلاحیت دادگاه انقلاب در امور کیفری است اما با توجه به رأی وحدت رویه اصلاحی شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره‌شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقی خاص مورد اشاره نیز رسیدگی می‌نماید. در عین حال، این مرجع را باید از مراجع کیفری به شمار آورد.

دادگاه انقلاب:

۱. دادگاه انقلاب در دو مکان تشکیل می‌شود:
 - در مرکز هر استان؛
 - در سایر مناطقی که رئیس قوه قضاییه ضرورت بداند.
۲. دادگاه انقلاب در شمار مراجع استثنائی است.
۳. صلاحیت دادگاه انقلاب از قرار ذیل است (ماده ۳۰۳ ق.آ.د.ک):

- جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض، بَغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق، تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابل با نظام؛
- توهین به مقام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری؛
- تمام جرائم مربوط به مواد مخدر، روان‌گردان و پیش‌سازهای آن و قاچاق اسلحه، مهمات و اقلام و مواد تحت کنترل؛
- سایر مواردی که به موجب قوانین خاص در صلاحیت این دادگاه است، مانند رسیدگی به جرائم مذکور در قانون مجازات اخلاص گران در نظام اقتصادی کشور (مصوب ۱۳۶۹).
- اکثر صلاحیت‌های دادگاه انقلاب در امور جزایی است. تنها صلاحیت حقوقی این دادگاه، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ ق. اساسی است؛ یعنی صلاحیت حقوقی این دادگاه رسیدگی به دعاوی مبنی بر مصادره اموال نامشروع و اعتراض به مصادره‌های صورت گرفته است.
- دادگاه انقلاب در مواردی از یک قاضی و در مواردی از سه قاضی (یک رئیس و دو مستشار) برخوردار است. (ماده ۲۹۷ ق. آ. د. ک)
- مرجع تجدیدنظر از آرای قابل تجدیدنظر دادگاه انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استان است.

• صلاحیت دادگاه انقلاب، عمدتاً در امور کیفری است. اما از یک طرف، نظر به صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی و از طرف دیگر با توجه به رأی وحدت رویه اصلاحی شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور، در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقی خاص نیز رسیدگی می‌کند.

شورای حل اختلاف: در اجرای قانون شورای حل اختلاف «به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی، شوراهای حل اختلاف تحت نظارت قوه قضاییه تشکیل می‌گردد.»

ترکیب شورا: شورای حل اختلاف دارای رئیس و دو عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل است و می‌تواند برای انجام وظایف خود یک دفتر داشته باشد که در ماده ۶ شرایط اعضای شورا آمده است که از جمله در شهرها باید دارای «مدرک کارشناسی» و در روستاها حداقل «سواد خواندن و نوشتن» داشته باشند.

صلاحیت شورا: در تمامی اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی و جرائم قابل گذشت، مرجع قضایی رسیدگی کننده می‌تواند با توجه به کیفیت دعا یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش فقط یک‌بار برای مدت حداکثر سه ماه موضوع را به شورا ارجاع نماید. در این صورت شورا مکلف است برای حل و فصل دعا یا اختلاف و ایجاد صلح و سازش تلاش نموده و نتیجه را اعم از حصول یا عدم حصول سازش در مهلت تعیین شده برای تنظیم گزارش اصلاحی یا ادامه رسیدگی به طور مستند به مرجع قضایی ارجاع‌کننده اعلام نماید. شوراها باید اقدامات لازم برای حفظ اموال اشخاص صغیر، مجنون و شخص غیررشید که ولی یا قیم نداشته باشند و نیز حفظ اموال غایب مفقودالاثر و همچنین ماترک متوفای بلاوارث و اموال مجهول‌المالک به عمل آورده و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند؛ همچنین شورا با تراضی طرفین در موارد زیر برای صلح و سازش اقدام نماید: کلیه امور مدنی و حقوقی؛ کلیه جرائم قابل گذشت؛ جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت.

رسیدگی و صدور رأی: رسیدگی شورا یا درخواست کتبی و شفاهی به عمل می‌آید. درخواست از طریق سامانه خدمات الکترونیک قضایی به دفتر شورا ارسال می‌گردد و اگر امکان نداشته باشد به طریق مقتضی دیگر فرستاده می‌شود. وصول الکترونیکی درخواست به سامانه خدمات الکترونیک قضایی، تاریخ اقامه دعا محسوب می‌شود.

اجرای رأی: آرای قطعی شورا در امور مدنی به درخواست ذینفع و با دستور قاضی شورا پس از صدور اجراییه مطابق مقررات اجرای احکام مدنی توسط قاضی واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف محل اجرا می‌شود.

اعتراض به رأی شورا: احکام غیابی قاضی شورا، قابل اعتراض است رأیی که در پی این اعتراض صادر می‌شود و تمام آرای حضوری قاضی شورا در مهلت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی حسب مورد در دادگاه‌های عمومی یا کیفری ۲ همان حوزه قضایی می‌باشد. مرجع تجدیدنظر اگر شورا را صالح دانسته اما رأی را فسخ نماید، رأساً مبادرت به صدور رأی می‌نماید که قطعی رأی است اما چنانچه با رد صلاحیت شورا خود را صالح بداند، رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید که این رأی به عنوان رأی دادگاه نخستین تلقی و برابر مقررات می‌تواند قابل تجدیدنظر باشد و چنانچه رسیدگی به موضوع را در صلاحیت مرجع دیگری بداند پرونده را به مراجع صالح می‌فرستد. در تبصره ۱ همین ماده تصریح شده که گزارش اصلاحی شورا قابل اعتراض نمی‌باشد و قطعی است.

- مطابق ماده ۱ قانون شوراهای حل اختلاف (مصوب ۱۳۹۴): «به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی، شوراهای حل اختلاف که در این قانون به اختصار شورا نامیده می‌شوند، تحت نظارت قوه قضائیه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می‌گردد.» تبصره این ماده نیز اشعار می‌دارد: «تعیین محدوده فعالیت جغرافیایی شورا در هر حوزه قضائی به عهده رئیس همان حوزه قضائی می‌باشد.»
- هر شورا دارای رئیس، دو نفر عضو اصلی و یک نفر عضو علی‌البدل است و در صورت نیاز می‌تواند برای انجام وظایف خود دارای مسئول دفتر باشد که توسط رئیس حوزه قضائی مربوط پیشنهاد و ابلاغ آن از سوی رئیس کل دادگستری استان یا معاون ذی‌ربط وی صادر می‌شود.

- در موارد زیر شوراهای با تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام می‌نمایند:

الف- کلیه امور مدنی و حقوقی

ب- کلیه جرائم قابل گذشت

پ- جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت

- در صورتی که رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین صورت پذیرد و طرف دیگر تا پایان جلسه اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی در شورا اعلام نماید، شورا درخواست را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی می‌نماید.

- در موارد زیر، قاضی شورا با مشورت اعضای شورا رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید:
 - الف- دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون (۲۰۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال به جز مواردی که در تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون در دادگستری مطرح می‌باشند.
 - ب- تمامی دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره به جز دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب و پیشه
 - پ- دعاوی تعدیل اجاره‌بها به شرطی که در رابطه استیجاری اختلافی وجود نداشته باشد
 - ت- صدور گواهی حصر وراثت، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و رفع آن
 - ث- ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به در صورتی که شورا نسبت به اصل دعوی رسیدگی کرده باشد
 - ج- دعاوی خانواده راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب مقرر در بند (الف) در صورتی که مشمول ماده (۲۹) قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ نباشند.
 - چ- تأمین دلیل
 - ح- جرائم تعزیری که صرفاً مستوجب مجازات جزای نقدی درجه هشت باشد.

- رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد، حسب مورد، تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی یا کیفری است. اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی از قبیل مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل است؛ اما مقررات ناظر به وکالت، صدور رأی و ... از مستثنا است.
- رسیدگی شورا تابع تشریفات دادرسی (شکل دادخواست، شیوه ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی) نیست.
- آرای قطعی شورا (قاضی شورا) در امور مدنی به درخواست ذی نفع و با دستور قاضی شورا، پس از صدور اجراییه، مطابق مقررات اجرای احکام دادگاه‌ها، توسط اجرای احکام دادگستری، اجرا می‌شود.
- اعتراض به رأی شورا بدین نحو است که تمامی آرای موضوع مواد ۹ و ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف، ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه عمومی حوزه قضایی مقر شورا می‌باشد.

شورای حل اختلاف: مرجعی تحت نظارت قوه قضائیه است که نسبت به ایجاد صلح و سازش بین طرفین تلاش می‌کند یا به برخی امور و اختلافات نسبتاً جزئی فی‌مابین اشخاص، رسیدگی می‌کند.

اوصاف شورای حل اختلاف:

۱. یک مرجع قضایی است؛ زیرا به اختلافات خصوصی فی‌مابین اشخاص رسیدگی می‌کند.
۲. یک مرجع غیردادگستری (به عبارتی دیگر شبه‌قضایی) است؛ چون قاضی شورا طبق تبصره ۱ ماده ۴ قانون شوراهای حل اختلاف می‌تواند از بین قضات بازنشسته باشد. همچنین در ماده ۱۴ ق.ش.ج.۱ قانونگذار شورای حل اختلاف را یک مرجع

غیردادگستری دانسته است.

۳. شورای حل اختلاف ممکن است در شهر یا در صورت لزوم در روستا تشکیل شود.
۴. شورای حل اختلاف روستاها حق رسیدگی قضایی نداشته و صرفاً می‌توانند برای ایجاد صلح و سازش اقدام کنند.
۵. رئیس قوه قضاییه می‌تواند برای رسیدگی به امور خاص، شوراهای تخصصی تشکیل دهد.
۶. رئیس قوه قضاییه می‌تواند برای سازش در دعاوی و شکایت اقلیت‌های دینی که در اصل ۱۳ قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند، شوراهای حل اختلاف خاص آنها را تشکیل دهد. این شوراهای صلح و سازش صلاحیت دارند، نه رسیدگی قضایی.

ترکیب شورای حل اختلاف:

۱. شورای حل اختلاف هم دارای «قاضی» است و هم دارای اشخاصی به نام «عضو شورا» است.
۲. در هر حوزه قضایی یک یا چند قاضی دادگستری به عنوان قاضی شورا حضور دارند که در شورای حل اختلاف واقع در شهرها و روستاهای آن حوزه قضایی، انجام وظیفه می‌کنند.
۳. قاضی شورا می‌تواند از بین قضات شاغل و بازنشسته باشد؛ و همچنین رئیس قوه قضاییه می‌تواند سالانه تعدادی از کارآموزان قضائی را به عنوان قاضی شورا تعیین کند.
۴. قاضی شورا می‌تواند هم‌زمان، رسیدگی در چند شورای حل اختلاف را برعهده داشته باشد.
۵. هر شورا دارای رئیس، دو عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل است.
۶. اعضای شورا، دارای پایه قضائی نیستند.
۷. شعبی ویژه صلح و سازش، بنا به نیاز مراجع قضایی، حتی المقدور در محل دادسرا یا محاکم تشکیل می‌شود.

صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف: (ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف)

رسیدگی و صدور رأی یا تصمیم در خصوص موضوعات ذیل با قاضی شورا است که البته با مشورت اعضای شورا اقدام به رسیدگی می‌کند این موارد عبارت است از:

۱. دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب دویست میلیون ریال.
- رسیدگی به دعاوی که خواسته آن، وجه رایج نباشد؛ بلکه سایر اموال باشد و به مبلغی تا دویست میلیون ریال تقویم شده باشد، در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف است.
- دعاوی غیرمنقول در صلاحیت شورا نیست و فقط دعاوی منقول قابل طرح در شورا هستند.
- در شورای حل اختلاف برخلاف آیین دادرسی مدنی، بهای خواسته بر اساس نرخ واقعی آن تعیین می‌گردد نه بهای اعلامی خواهان.
- دعاوی که خواسته آن کمتر از این مبلغ است و قبل از تصویب قانون جدید شورای حل اختلاف در دادگستری طرح شده، همچنان در دادگستری رسیدگی می‌شود.
۲. تمام دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره به جز دعاوی مربوط سرقفلی و حق کسب و پیشه در شورا رسیدگی می‌شود؛ توجه داشته باشید که:

در صورت جمع سه شرط ذیل برای تخلیه عین مستأجره، **دستور تخلیه** صادر می‌شود؛ نه حکم تخلیه.

- عقد اجاره تابع قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ باشد.

- مدت اجاره منتفی شده باشد.

- اجاره‌نامه در سند عادی یا امضای دو شاهد یا در سند رسمی تنظیم شده باشد.

- برای صدور دستور تخلیه طبق بند فوق جلسه دادرسی تشکیل نمی‌شود و نیازی به دعوت از طرفین نیست. دستور تخلیه قابل تجدیدنظر نیست و اجرای آن به صورت فوری و بدون نیاز به صدور اجراییه به عمل می‌آید.
- در غیر این صورت یعنی اگر هر یک از شرایط فوق موجود نباشد برای مثال در اجاره‌های تابع قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶، در اجاره‌های شفاهی، در اجاره‌نامه‌های عادی که شاهد ندارد یا در مواردی که تخلیه عین مستأجره به دلیل فسخ یا انفساخ اجاره، قبل از انقضای مدت اجاره صورت می‌گیرد، برای تخلیه عین مستأجره باید طرح دعوا کرد که در این صورت، جلسه رسیدگی تشکیل و حکم تخلیه (نه دستور تخلیه) صادر می‌شود و این حکم، بعد از قطعیت و صدور اجراییه قابل اجراست.
- اگر علت درخواست تخلیه، فسخ اجاره باشد، با توجه به آنکه احراز فسخ در صلاحیت شورا نیست، باید برای این امر به دادگاه عمومی

مراجعة کرد.

- هم صدور دستور تخلیه و هم صدور حکم تخلیه، در صلاحیت شورای حل اختلاف است؛ مگر آنکه موضوع متضمن حق کسب و پیشه یا سرقفلی باشد.
- با توجه به این که دستور تخلیه بدون دعوت از مستأجر صادر می‌شود، مستأجر می‌تواند نسبت به آن اعتراض کند. این اعتراض با نام «ابطال دستور تخلیه» ممکن است بر مبنای اموری مانند تمدید شدن مدت اجاره، عدم انقضای مدت اجاره یا جعلی بودن اجاره‌نامه باشد.
- با توجه به اطلاق بند «ب» ماده ۹ ق.ش.ح.ا که دعاوی راجع به تخلیه را در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف دانسته، علاوه بر دعوی تخلیه عین مستأجره و درخواست صدور دستور تخلیه عین مستأجره، دعوی ابطال دستور تخلیه نیز در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف است.
- ۳. دعوی تعدیل اجاره‌بها به شرطی که در اصل رابطه استیجاری اختلافی نباشد.
- ۴. صدور گواهی حصر وراثت، **تحریر ترکه**، مهر و موم ترکه و رفع آن.
البته توجه داشته باشید که:
 - دعوی **تقسیم ترکه** در صلاحیت محاکم عمومی است.
 - صدور گواهی حصر وراثت در صلاحیت شورای حل اختلاف است؛ اما اعتراض به گواهی حصر وراثت یا درخواست ابطال آن در صلاحیت محاکم عمومی است. اعتراض به گواهی حصر وراثت، ممکن است از جانب شخصی طرح شود که خود را در شمار وراث می‌داند؛ اما نام او در بین وراث درج نشده است یا آنکه شخص ذی‌نفعی مدعی باشد که نام شخصی در گواهی حصر وراثت درج شده است، درحالی‌که او در شمار وارث نیست.
- ۵. ادعای اعسار از تأدیه محکوم‌به اگر شورا نسبت به اصل دعوا، رسیدگی کرده باشد.
- ۶. دعوی خانواده راجع به **جهیزیه، مهریه و نفقه** تا دویست میلیون ریال در صلاحیت شورای حل اختلاف است مگر آنکه دادگاه خانواده در قالب صدور حکم طلاق یا گواهی عدم امکان سازش راجع به این امور تعیین تکلیف کرده باشد.
- ۷. جرائم تعزیری که صرفاً مستوجب مجازات نقدی درجه هشت (تا ده میلیون ریال) باشد.
در این خصوص باید توجه داشت که:
 - اگر یک جرم تعزیری مستوجب مجازات‌های غیرنقدی مانند شلاق یا حبس نیز باشد در شورای حل اختلاف قابل‌رسیدگی نیست حتی اگر این مجازات‌ها از درجه هشت باشند.
 - شورای حل اختلاف مجاز به صدور حکم شلاق و حبس نیست.
- ۸. تأمین دلیل.

صلاحیت‌های جانبی شورای حل اختلاف:

۱. **صلاحیت شورا برای اقدام جهت حصول صلح و سازش بین طرفین:** شورای حل اختلاف می‌تواند در صورت رضایت هر دو طرف، جهت حصول صلح و سازش بین طرفین در موارد ذیل اقدام کند:
 - تمام امور مدنی و حقوقی.
 - تمام جرائم قابل گذشت.
 - جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت.
- در این مورد باید توجه داشت که:
 - صرف‌نظر از مبلغ ریالی پرونده و بهای خواسته، شورای حل اختلاف برای سازش، صلاحیت عام دارد.
 - گزارش اصلاحی صادره از شورا، برخلاف گزارش اصلاحی محاکم، نیاز به ابلاغ دارد.
 - اگر رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین صورت پذیرد و طرف دیگر تا پایان جلسه اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی در شورا اعلام نماید شورا درخواست را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی می‌کند.
 - در صورت حصول سازش میان طرفین چنانچه موضوع در صلاحیت شورا باشد، گزارش اصلاحی صادر و پس از تأیید قاضی شورا به طرفین ابلاغ می‌شود، در غیر این صورت موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده، در صورت‌مجلس منعکس و

مراتب به مرجع قضایی صالح اعلام می‌شود.

۲. صلاحیت شورا برای اقدام جهت حصول صلح و سازش بین طرفین به موجب ارجاع دادگاه: دادگاه ممکن است

پرونده‌ای را جهت حصول صلح و سازش، به شورا ارجاع دهد به این صورت که:

- در تمام اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی و جرائم قابل گذشت، مرجع قضایی رسیدگی کننده (هم از دادگاه و هم دادسرا) می‌تواند با توجه به کیفیت دعوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش را فقط یکبار موضوع را به شورای حل اختلاف ارجاع کند.
- در این صورت، اعضای شورای حل اختلاف تکلیف دارند جهت ایجاد صلح و سازش تلاش کنند.
- شورا باید نتیجه سازش و عدم سازش را در مهلت تعیین شده، به دادگاه اطلاع دهد. این گزارش، مستقیماً به دادگاه اعلام می‌شود و نیازی به تأیید قاضی شورا ندارد.
- در صورت سازش بین طرفین، پرونده به دادگاهی که به آن رسیدگی کرده، ارسال می‌شود تا همان دادگاه گزارش اصلاحی تنظیم کند.
- در صورت عدم سازش بین طرفین، پرونده به دادگاه که به آن رسیدگی می‌کرده، برای ادامه رسیدگی ارسال می‌شود.
- چنین پرونده‌ای که از طرف دادگاه برای ایجاد صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع شده، نباید به مدت بیش از سه ماه در شورا بماند. مدت توقف پرونده در شورای حل اختلاف جهت سازش بسته به نظر قاضی است که پرونده را ارسال کرده؛ اما این مدت نباید بیش از سه ماه باشد.

- در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق است مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق طرفین برای میانجی‌گری به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه میانجی‌گر ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری حداکثر سه ماه است و فقط برای یکبار و حداکثر به مدت سه ماه دیگر به تشخیص دادگاه قابل تمدید است. (ماده ۸۲ ق.آ.د.ک)

۳. صلاحیت اعضای شورا برای داوری: ممکن است طرفین یک اختلاف، شورای حل اختلاف را برای داوری در خصوص

اختلافات خود برگزینند. در این مورد باید توجه داشت که:

- شورا مکلف به رعایت قواعد داوری مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی است. البته اگر این داوری یک داوری بین‌المللی باشد، شورا را باید مکلف به رعایت قواعد داوری تجاری بین‌المللی دانست.
- با توجه به آنکه انجام داوری توسط قضات ممنوع است، در این حالت اعضای شورا اقدام به داوری می‌کنند؛ نه قاضی شورا.

۴. صلاحیت شورا در خصوص امور حسبی: شورا باید اقدامات لازم را برای حفظ اموال محجورین، اعم از صغیر، مجنون یا سفیه

که فاقد ولی یا قیم می‌باشند، اموال غایب مفقودالاثر، اموال مجهول‌المالک و ماترک متوفای بلاوارث، انجام دهد و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند. البته، شورا حق دخل و تصرف در هیچ‌یک از اموال مذکور را ندارد.

موارد خارج از صلاحیت شورای حل اختلاف: موارد ذیل، حتی در صورت تراضی طرفین، قابل رسیدگی در شورای حل اختلاف

نیست:

۱. دعاوی که در آن یک طرف یا طرفین شخص یا اشخاص حقوقی دولتی باشند.
۲. دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی.
- عبارت «اموال عمومی» شامل «اموال عمومی غیردولتی»، مانند اموال کلیه مؤسسات یا نهادهای عمومی غیردولتی موضوع ماده ۳ قانون مدیریت خدمات کشوری است.
۳. اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نَسَب.
- منظور از اختلاف در اصل نکاح، دعوی اثبات زوجیت، بطلان نکاح و انفساخ نکاح است.
- منظور از اینکه دعوی اصل طلاق در شورای حل اختلاف قابل طرح نیست، آن است که شورای حل اختلاف نمی‌تواند حکم طلاق صادر کند یا به دعوی راجع به صحت یا بطلان نکاح رسیدگی کند؛ اما می‌تواند با توافق طرفین با ارجاع دادگاه خانواده برای حل اختلافات زوجین و پیشگیری از طلاق و صلح و سازش بین زوجین اقدام کند.
- منظور از دعاوی نَسَب، دعوی اثبات نَسَب و نفی وُلد است.

۴. اختلاف در اصل، وقفیت وصیت، تولیت

۵. دعوای راجع به حجر ورشکستگی.

▪ دعوای اثبات ورشکستگی یا درخواست صدور حکم حجر یا حکم رشد در شورای حل اختلاف قابل طرح نیست؛ اما دعوای علیه محجورین یا ورشکستگان در شورا قابل طرح است.

۶. اموری که به موجب قوانین دیگر، در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قضایی غیردادگستری است.

سایر قواعد صلاحیت در شورای حل اختلاف:

۱. شوراهای حل اختلاف از حیث صلاحیت محلی تابع قانون آیین دادرسی مدنی هستند.

۲. حوزه صلاحیت محلی هر شورا منطبق با همان حوزه قضایی محل استقرار آن است و حوزه هر شورا بر اساس اختصاص قسمتی از حوزه قضایی بخش یا شهرستان به شورا توسط رئیس حوزه قضایی مربوطه تعیین می‌گردد.

۳. مراجع قضایی وظیفه‌ای برای پذیرش دعوای، درخواست‌ها و شکایاتی که در صلاحیت شورا است ندارد و در صورت مراجعه اشخاص آنان را به شورا هدایت می‌کنند.

۴. اگر دعوای طاری یا دعوایی که مرتبط با دعوای اصلی است، در صلاحیت مراجع قضایی باشد؛ ولی دعوای اصلی در صلاحیت شورای حل اختلاف باشد، هر دو دعوای مرجع قضایی رسیدگی می‌شود.

حل اختلاف در صلاحیت در شوراهای حل اختلاف:

۱. در صورت اختلاف در صلاحیت محلی شوراهای حل اختلاف به ترتیب زیر اقدام می‌شود:

▪ در مورد شوراهای واقع در یک حوزه قضایی، مانند شوراهای حل اختلاف روستاهای یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه است.

▪ در مورد شوراهای واقع در حوزه‌های قضایی شهرستان‌های یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان است.

▪ در مورد شوراهای واقع در دو استان حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان، اظهار نظر شده است.

۲. در صورت اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیردادگستری:

▪ اگر در یک حوزه قضایی باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است.

▪ اگر در حوزه‌های قضایی مختلف یک استان باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز همان استان است.

▪ اگر در دو استان مختلف باشند، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتدائاً به صلاحیت مرجع رسیدگی کننده واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

۳. در صورت اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی: نظر مراجع قضایی لازم‌الاتباع است؛ بنابراین، نظر هر مرجع قضایی در خصوص صلاحیت، برای هر شورای حل اختلاف لازم‌الاتباع است؛ چه شورای حل اختلاف مزبور، در حوزه آن دادگاه واقع شده باشد یا در حوزه دادگاه دیگری باشد.

قواعد رسیدگی در شورای حل اختلاف:

۱. رسیدگی در شورای حل اختلاف، مستلزم درخواست متقاضی است.

۲. درخواست رسیدگی، ممکن است کتبی باشد یا شفاهی.

درخواست شفاهی، در صورت مجلس درج و به امضای متقاضی می‌رسد. رسیدگی به درخواست‌های شفاهی نیز منوط به پرداخت هزینه دادرسی مربوط است.

۳. این درخواست باید متضمن موارد ذیل باشد:

▪ نام، نام خانوادگی، مشخصات و نشانی طرفین دعوا؛

▪ موضوع خواسته یا درخواست یا اتهام؛

▪ تقویم خواسته در امور مالی؛

▪ دلایل و مستندات درخواست یا شکایت.

۴. دادخواست باید به تعداد خواندگان به اضافه یک نسخه، به شورا تحویل داده شود.
۵. طرفین می‌توانند در شورا، وکیل معرفی کنند. با توجه به آنکه رسیدگی در شورا تابع قواعد کلی آیین دادرسی مدنی است، در حال حاضر، وکالت در شورا حل اختلاف نیازمند پروانه وکالت است.
۶. جلسات شورا با حضور تمامی اعضاء رسمیت می‌یابد و نظر مشورتی اکثریت اعضاء ملاک اعتبار است. ✓ در غیاب عضو اصلی، عضو علی‌البدل جایگزین وی می‌شود.
۷. در مواردی که دعوای طاری مرتبط با دعوای اصلی از صلاحیت ذاتی شورا خارج باشد، رسیدگی به هر دو دعوا در مرجع قضایی صالح به عمل می‌آید.
۸. با توجه به تبعیت شورا از قواعد آیین دادرسی، شورای حل اختلاف می‌تواند در حیطه صلاحیت خود دستور موقت یا تأمین خواسته صادر کند.
۹. اگر در رأی شورا سهو قلم (مانند اشتباه در اعداد و اسامی و محاسبات یا کم و زیاد شدن کلمه‌ای) رخ داده باشد تا وقتی که نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نشده، قاضی شورا رأساً یا به درخواست ذی‌نفع رأی را تصحیح می‌کند رأی تصحیحی هم ابلاغ می‌شود.

هزینه‌های دادرسی در شورای حل اختلاف:

۱. در شکایت کیفری معادل هزینه دادرسی در محاکم است.
 ۲. در دعوای غیرمالی معادل هزینه دادرسی در محاکم است.
 ۳. در دعوای مالی معادل نصف هزینه دادرسی محاکم است.
 ۴. رسیدگی به درخواست صلح و سازش که با تراضی طرفین در شورا مطرح شده است بدون هزینه دادرسی صورت می‌گیرد.
 ۵. هزینه اعتراض به رأی شورا در دادگاه عمومی معادل هزینه دادرسی طرح دعوا در دادگاه عمومی است.
- اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف:** اعتراض به بهای خواسته در شورای حل اختلاف در صورت جمع شرایط ذیل امکان‌پذیر است:

۱. خوانده نسبت به بهای خواسته اعتراض کند و بهای دیگری را به عنوان بهای خواسته اعلام کند.
- البته خود قاضی شورا نیز می‌تواند نسبت به بهای خواسته تردید کند.
۲. خواهان این اعتراض را نپذیرد بین طرفین در بهای خواسته اختلاف افتد.
۳. این اعتراض در صلاحیت شورای حل اختلاف مؤثر باشد؛ یعنی موجب شود که پرونده‌ای از شورای حل اختلاف خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی قرار گیرد.

تکلیف شورای حل اختلاف در صورت اعتراض به بهای خواسته: در صورت اعتراض خوانده به بهای خواسته یا اگر قاضی در بهای خواسته تردید کند، شورا باید رأساً یا با جلب نظر کارشناس بهای خواسته را تعیین کند.

بررسی لزوم یا عدم لزوم رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی و کیفری در شورای حل اختلاف:

۱. قاضی شورا، مکلف به رعایت اصول و قواعد قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری است؛ مانند مقررات راجع به صلاحیت، حق دفاع، حق حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و ...
۲. مقررات ناظر به صدور رأی، واخواهی، تجدیدنظر و هزینه دادرسی تابع قانون آیین دادرسی مدنی نیست و تابع قانون شورای حل اختلاف است.
- در شورای حل اختلاف رعایت تشریفات دادرسی، مانند شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین وقت جلسه دادرسی و مانند آن، لازم‌الرعایه نیست.

قواعد ابلاغ در شورا:

۱. رسیدگی در شورای حل اختلاف مستلزم رعایت قواعد ابلاغ، مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی، نیست.
۲. با وجود این، اگر خوانده، علی‌رغم دعوت از وی، در جلسه رسیدگی حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکند، باید وفق مقررات آیین دادرسی مدنی، اخطاریه برای او ارسال و ابلاغ شود.

طرق شکایت از رأی در شورای حل اختلاف:

۱. آرای صادره توسط شورای حل اختلاف، حسب مورد قابل تجدیدنظرخواهی در نزد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری همان حوزه قضایی

است.

- هم احکام و هم قرارهای صادره از سوی شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظر است. در خصوص تخلیه عین مستأجره اگر شورای حل اختلاف اقدام به صدور حکم تخلیه نماید، این حکم قابل تجدیدنظر است؛ اما اگر شورای حل اختلاف صرفاً دستور تخلیه صادر کند، این دستور قابل تجدیدنظر نیست؛ بلکه می‌توان درخواست ابطال آن را نمود.
- منظور از قرارهای قابل تجدیدنظر در بند فوق، قرارهای قاطع است؛ بنابراین قرار عدم صلاحیت صادره از شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظرخواهی نیست.
- مهلت تجدیدنظر ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی است.
- اگر دادگاه عمومی، رأی شورای حل اختلاف را نقض کند، خود اقدام به صدور رأی مقتضی می‌کند. چه رأی نقض شده شورا، یک حکم باشد یا یک قرار.
- رأی دادگاه عمومی در این خصوص، قطعی است و مجدداً قابل تجدیدنظرخواهی نیست؛ چه این رأی مبنی بر تأیید رأی شورا باشد یا مبنی بر نقض آن باشد.
- اگر دادگاه عمومی پرونده را در صلاحیت شورای حل اختلاف نداند و در صلاحیت مرجع دیگری بداند رأی را نقض و پرونده را مرجع صالح ارسال می‌کند.
- اگر دادگاه عمومی پرونده از صلاحیت شورا خارج و در صلاحیت خود بداند رسیدگی ماهوی کرده و رأی مقتضی را صادر می‌کند. این رأی، رأی بدوی تلقی شده و حسب مورد طبق مقررات آیین دادرسی مدنی یا آیین دادرسی کیفری قابل تجدیدنظر و سایر طرق اعتراض به رأی است.

۲. اگر آرای شورای حل اختلاف به صورت غیابی باشد، در همان شورای حل اختلاف قابل واخواهی است.

- تعریف حکم غیابی در قانون شورای حل اختلاف با تعریفی که قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص ارائه کرده است متفاوت است. بنا بر ماده ۲۵ ق.ش.ج.ا. اگر محکوم علیه یا وکیل او در هیچ یک از جلسات حاضر نباشد، حکم غیابی است، چه اختاریه وقت رسیدگی ابلاغ واقعی شده باشد و چه ابلاغ واقعی نشده باشد.
- سایر قواعد واخواهی تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

۳. آرای شورای حل اختلاف، قابل فرجام‌خواهی نیست.

۴. آرای شورای حل اختلاف در همان شورای حل اختلاف قابل اعاده دادرسی و اعتراض ثالث است؛ اما اگر رأی شورا مورد تجدیدنظرخواهی واقع و در دادگاه عمومی قطعیت یافته باشد، مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، همان دادگاه عمومی است؛ زیرا آخرین مرجعی که پرونده در آنجا مورد رسیدگی واقع شده، دادگاه عمومی است.

۵. گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف قابل اعتراض نیست و قطعی است مگر آنکه ادعای بطلان یا فسخ آن طرح شود.

اجرای احکام صادره از شورای حل اختلاف:

۱. اجرای احکام صادره از سوی شورای حل اختلاف نیازمند مراتب ذیل است:

- درخواست ذی‌نفع؛
- دستور قاضی؛
- صدور اجرائیه.

۲. اجرای آراء شورا در امور مدنی و کیفری تابع قانون اجرای احکام مدنی، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و مقررات اجرای احکام کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری است.

۳. شورای حل اختلاف دارای واحد اجرای احکام است واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف دارای قاضی مجری حکم است.

۴. گزارش اصلاحی تنظیم شده توسط شورای حل اختلاف نیز به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف اجرا می‌شود.

مراجع اختصاصی حقوقی غیر دادگستری: این دسته از مراجع آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضاییه خارج است. مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار، مرجع ثبتی و ... از این جمله‌اند که به ترتیب بررسی می‌شوند:

مراجع پیش‌بینی‌شده در قانون کار: در قانون کار «هیأت تشخیص» و «هیأت حل اختلاف» پیش‌بینی شده که به اختلاف کارگر و کارفرما رسیدگی نماید. چون طرفین اختلاف، اشخاص خصوصی‌اند باید از مراجع قضایی شمرده می‌شوند. در عین حال، به علت آثار مهمی که تنظیم روابط کارگر و کارفرما بر جامعه دارد مقررات حاکم بر این روابط در حقوق عمومی بررسی می‌شود بنابراین مراجع حل اختلاف از این زاویه، می‌تواند از مراجع اداری شمرده شود.

- با توجه به آثاری که تنظیم روابط کارگر و کارفرما و شیوه حل اختلاف آنها بر کل اجتماع دارد و نیز این امر که آرای قطعی صادره از مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما به موجب بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲، قابل رسیدگی شکلی در دیوان است.
- اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار، قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعی کار باشد، چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود، به هیئت تشخیص ارجاع می‌شود.
- وظیفه اصلی هیئت حل اختلاف استان، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به آرای قابل اعتراض هیئت تشخیص به عمل می‌آید.

مراجع ثبتی: مراجعی است که در ادارات ثبت و به موجب مقررات ثبتی تشکیل گردیده و به نوعی رسیدگی به اختلافات را عهده‌دار می‌باشند.

اداره ثبت: چون اداره ثبت صلاحیت رسیدگی به دسته‌ای از دعاوی افراد را دارد، می‌توان آن را در این خصوص، از مراجع قضایی به شمار آورد. مهم‌ترین صلاحیت اداره ثبت رسیدگی به دعاوی افراز اموال غیرمنقول است. دعاوی افراز، دعاوی شریک مال مشترکی است که به علت عدم تراضی شریک (یا شرکاء) دیگر بر تقسیم، درخواست تقسیم یا مشخص و جدانمودن سهم خود از سهم یا سهام شریک (یا شرکاء) دیگر می‌نماید. به موجب «قانون افراز و فروش املاک مشاع» (مصوب ۱۳۵۷)، دعاوی افراز املاک مشاعی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد، در صلاحیت اداره ثبت اسناد و املاک محل وقوع ملک است.

چنانچه ملک به موجب تصمیم قطعیت‌یافته اداره ثبت، غیر قابل افراز تشخیص گردد، دادگاه عمومی، به درخواست هر یک از شرکاء، دستور فروش ملک بر وفق مقررات قانون اجرای احکام مدنی مربوط به فروش اموال غیرمنقول، اقدام می‌نماید.

سایر مراجع ثبتی: در اداره ثبت به موجب مقررات ثبتی مقامات و مراجع دیگری رسیدگی به برخی اختلافات را به عهده دارند که از آن جمله می‌توان هیأت حل اختلاف ثبت، رئیس اداره ثبت و هیأت نظارت و شورای عالی ثبت را نام برد.

مراجع اختصاصی کیفری: به مراجعی گفته می‌شود که تنها صلاحیت رسیدگی به آن دسته از جرایمی را دارا می‌باشند که قانونگذار صراحتاً در صلاحیت آنها قرار داده است. در قانون آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲) دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه نظامی نیز زیر عنوان دادگاه‌های کیفری آورده شده است. این دادگاه‌ها، دادگاه‌های اختصاصی کیفری به شمار می‌رود دادگاه ویژه روحانیت نیز از مراجع اختصاصی کیفری است که به حیات خود ادامه می‌دهد.

دیوان عالی کشور: به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسؤولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود؛ بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضاییه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.

سازمان دیوان عالی کشور: قانونگذار در دیوان عالی کشور از همان ابتدا دو قسمت را پیش‌بینی نمود. قسمت شعب که در ابتدا از دو اطاق (شعبه) که یکی از آنها حقوقی و دیگری جزایی بود تشکیل گردیده و دیگری قسمت پارکه (یا دادرسی) دیوان تمیز که در ابتدا مرکب از مدعی عمومی کل (دادستان کل کشور) و یک نفر معاون او موسوم به وکیل عمومی محکمه تمیز بود. در حال حاضر نیز می‌توان قسمت

شعب دیوان عالی کشور را از دادرسی آن تفکیک و بررسی نمود.

الف. قسمت شعب: دیوان عالی کشور در اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی گردید. شعب دیوان عالی کشور با دو عضو رسمیت دارند. یکی از آنها رئیس و دیگری قاضی مستشار است. البته دیوان عالی کشور به تعداد لازم، عضو معاون دارد که می‌توانند وظایف مستشار یا رئیس را برعهده گیرند. هر یک از اعضای شعبه باید به تشخیص ریاست قوه قضاییه، یا مجتهد باشد و یا ۱۰ سال تمام در درس خارج شرکت نموده و یا دارای ۱۰ سابقه کار قضایی و یا وکالت بوده و کاملاً به قوانین مدون اسلامی آشنا باشد. دیوان عالی کشور در تهران مستقر است. تعداد شعب دیوان به اندازه نیاز خواهد بود. رئیس شعبه اول، رئیس دیوان عالی کشور می‌باشد که تقسیم و ارجاع پرونده‌ها به شعب مختلف دیوان عالی کشور به دستور او یا رئیس یکی از شعب دیگر، به تعیین او، انجام می‌گیرد. رئیس دیوان عالی کشور، طبق اصل ۱۶۲ قانون اساسی باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رئیس قوه قضاییه او را برای مدت ۵ سال با مشورت قضات دیوان عالی کشور، انتخاب می‌کند. معمول‌ترین وظیفه دیوان که رسیدگی به درخواست‌های فرجام نسبت به آرای صادره از دادگاه‌ها در امور حقوقی و کیفری است، توسط شعب دیوان عالی کشور، صورت می‌گیرد.

ب. هیأت‌های عمومی: با توجه به اینکه قضات در استنباط از قانون و اتخاذ نظر آزاد می‌باشند اما ممکن است در موضوعات مشابه اختلاف آرای مشاهده گردد که صرف‌نظر از مخدوش‌نمودن اعتبار قوه قضاییه، مردم را نیز در تشخیص حقوق و تکالیف خود سر در گم می‌نماید، برای پرهیز از این قبیل موضوعات با نظر رئیس دیوان یا دادستان کل کشور هیأت عمومی، رأی واحدی اتخاذ می‌نماید که در حکم قانون و برای تمام محاکم لازم‌الاتباع می‌باشد.

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) اشعار داشته است: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی را درباره موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم‌علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.» و نکته مهمی که ماده ۴۷۳ ق.آ.د.ک به آن اشاره داشته این است که: «آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه مؤخری که مطابق ماده ۴۷۱ این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است.»

هیأت عمومی شعب حقوقی: این هیأت مرکب از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی دیوان می‌باشند و بر اساس ماده ۴۰۸ ق.آ.د.م. «در صورتی که پس از نقض حکم فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشور، دادگاه با ذکر استدلال، طبق رأی اولیه، اقدام به صدور رأی اصراری نماید و این رأی، مورد درخواست رسیدگی فرجامی واقع شود، شعبه دیوان عالی کشور در صورت پذیرش استدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت، پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شعبه دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره نقض و پرونده به شعبه دیگری ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید.»

دادرسی دیوان عالی کشور (دادرسی کل):

در معیت دیوان عالی کشور، دادرسی کل کشور وجود دارد که ریاست آن را دادستان کل کشور به عهده دارد؛ که به موجب اصل ۱۶۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رئیس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور او را برای مدت ۵ سال به این سمت منصوب می‌کند. دادرسی کل، افزون بر دادستان کل، از تعدادی معاون و دایار تشکیل شده که زیر نظر او، در واقع، بخشی از وظایف او را انجام می‌دهند. دادرسی کل، دارای یک مدیر دفتر کل و به تعداد لازم کارمند اداری است که انجام امور اداری را عهده‌دار می‌باشند. به موجب ماده ۲۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری «دادستان کل کشور بر کلیه دادرهای عمومی و انقلاب و نظامی نظارت دارد و به منظور حسن اجرای قوانین و ایجاد هماهنگی بین دادرهای می‌تواند اقدام به بازرسی کند و تذکرات و دستورهای لازم را خطاب به مراجع قضایی مذکور صادر نماید ...»

وظایف دیوان عالی کشور: وظایف دیوان عالی کشور، بر اساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی و قوانین مربوط، به شرح ذیل است:



۱. نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم: یکی از وظایف دیوان عالی کشور، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم است. این وظیفه که وظیفه اصلی و مهم‌ترین وظیفه آن است از طریق نقض و ابرام آرای صادره از دادگاه‌ها انجام و اعمال می‌گردد.
۲. ایجاد وحدت رویه قضایی: در اجرای ماده ۲۷۰ ق.آ.د.ک، به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل شده و اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌نماید که این رأی در صورتی که مطابق شرع باشد (مخالف شرع نباشد) برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

اختیارات و وظایف دادسرا در امور غیرجزایی:

در امور غیر جزایی نیز در برخی موارد دادسرا به عنوان طرف اصلی دعوا انجام وظیفه می‌نماید که در زیر به آنها اشاره می‌شود. اختیارات و وظایف دادسرا در امور ترافعی به قرار زیر است: اقامه دعوی ورشکستگی علیه تاجر، اعتراض به درخواست انحصار وراثت متوفایی که بلاوارث است، درخواست نصب و عزل قیم و ضم ناظر و امین، درخواست اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ شده، درخواست تعیین امین برای جنین، درخواست تعیین امین برای اداره اموال غایب مفقودالاثر، اداره اموالی که به مصارف عمومی اختصاص داده شده و مدیر نداشته باشد و ...

دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری: یکی از مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی مردم علیه دستگاه‌های دولتی و عمومی است که دارای اوصاف ذیل است:

۱. دیوان عدالت مرجع رسیدگی‌کننده به شکایات و اعتراضات مردم نسبت به موارد ذیل است:
 - نسبت دستگاه‌های دولتی و عمومی؛
 - نسبت به کارکنان دستگاه‌های دولتی و عمومی؛
 نسبت به آیین‌نامه‌ها و مصوبات دستگاه‌های دولتی و عمومی، از حیث مخالفت با قانون یا شرع یا خروج از حدود اختیارات مقام تصویب‌کننده.
۲. عالی‌ترین مرجع رسیدگی‌کننده اداری و تنها مرجع عمومی اداری است.
۳. در تهران مستقر است، اما برای تسهیل دسترسی مردم، در استان‌ها، دارای دفاتر استانی است.

۴. شیوه رسیدگی در آن، تابع قانون خاصی، به نام قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۳۹۲) است؛ اما در موارد ذیل، تابع قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی است:

- رد دادرس؛
- ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان؛
- وکالت؛
- در کلیه مواردی که قانون خاص دیوان، ساکت است.

۵. می‌تواند به تعداد موردنیاز کارشناسانی از رشته‌های مختلف به عنوان مشاور دیوان عدالت، داشته باشد.

۶. دارای واحد اجرای احکام است که زیر نظر رئیس دیوان عدالت یا معاون وی، اداره می‌شود. در این واحد، دادرسان اجرای احکام، اجرای وظیفه می‌کنند.

انواع شعب دیوان عدالت اداری:

۱. **شعب بدوی:** هر شعبه بدوی دیوان از یک رئیس یا دادرسان علی‌البدل تشکیل می‌شود.

- تعداد شعب بدوی و تجدیدنظر دیوان، توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود.
- آرای شعب بدوی، در شعبه تجدیدنظر قابل شکایت است.

۲. **شعب تجدیدنظر:** هر شعبه تجدیدنظر از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود.

- شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی، نظر اکثریت است.
- آرای شعب تجدیدنظر دیوان، قطعی است.
- رئیس دیوان، رئیس شعبه اول تجدیدنظر دیوان است.

دفاتر استانی دیوان عدالت: دفاتر اداری دیوان عدالت باید در محل دادگستری و دفاتر بازرسی کل کشور در هر یک از مراکز استان‌ها تأسیس شود. این دفاتر وظایف ذیل را بر عهده دارند:

۱. ثبت دادخواست و درخواست‌های شاکیان؛
۲. راهنمای مراجعان؛
۳. ابلاغ نسخه دوم شکایت یا رأی صادرشده از سوی دیوان در حوزه مربوط به آن دفتر؛
۴. انجام دستورات واحد اجرای احکام دیوان در حوزه مربوطه به آن دفتر.

صلاحیت در دیوان عدالت اداری:

۱. صلاحیت شعب دیوان؛

۲. صلاحیت هیأت عمومی دیوان.

صلاحیت شعب دیوان عدالت: صلاحیت این شعب، عبارت است از رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به:

۱. تصمیمات اقدامات واحدهای دولتی، اعم از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و سازمان تأمین اجتماعی و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.
۲. تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند فوق در امور راجع به وظایف آنها.
۳. رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اداری، مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با قانون.
۴. رسیدگی به شکایات قضات و مشمولان قانون مدیریت خدمات کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند ۱ و مستخدمان مؤسساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است، اعم از لشکری و کشوری از حیث تضييع حقوق استخدامی.

موارد خارج از صلاحیت شعب دیوان عدالت:

۱. دعاوی که ناشی از اعمال حاکمیت و وظایف دستگاه‌های دولتی نباشد، از صلاحیت دیوان خارج و در مراجع قضایی، مانند دادگاه

عمومی قابل رسیدگی است. برای مثال، دعاوی ذیل از صلاحیت دیوان خارج است و در محاکم عمومی، قابل رسیدگی است:

- دعاوی مستند به قرارداد؛
- دعاوی مطالبه وجه؛
- دعاوی مستند به اسناد تجاری؛
- دعاوی سه گانه تصرف؛
- دعاوی خلع ید.

۲. رسیدگی به اختلافات فی مابین دستگاه‌های دولتی و عمومی با یکدیگر، از صلاحیت دیوان خارج است و در دادگاه عمومی به عمل می‌آید.

۳. رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت از صلاحیت دیوان خارج است و در دادگاه عمومی به عمل می‌آید. البته در مواردی که خسارت ناشی از امور راجع به وظایف دستگاه‌های دولتی یا عمومی باشد، ابتدا باید تقصیر دستگاه دولتی یا مأمور دولتی و وقوع تخلف، در دیوان عدالت اداری اثبات شود و سپس، برای محاسبه میزان خسارت و وصول آن در دادگاه عمومی، طرح دعا شود.

۴. تصمیمات و آرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی و دادگاه‌های انتظامی قضات و نیروهای مسلح، قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نیست.

۵. در مواردی که دولت و دستگاه‌های اجرایی زمینی را برای طرح‌های عمومی و عمرانی تملک می‌کنند، مالک قبلی زمین برای الزام دولت و دستگاه‌های اجرایی به پرداخت بهای ملک نیاز به رجوع به دیوان عدالت اداری ندارد و به دادگاه عمومی مراجعه می‌کند.

صدور قرار عدم صلاحیت در شعب دیوان عدالت:

۱. اگر رسیدگی به شکایت، در صلاحیت سایر مراجع قضایی باشد، شعبه دیوان با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع مذکور ارسال و مراتب را به شاکی اعلام می‌کند.

▪ دیوان عدالت اداری (برخلاف دادگاه عمومی که نیازی به اعلام قرار عدم صلاحیت به خواهان ندارد) باید قرار عدم صلاحیت را به شاکی اعلام کند.

▪ مرجع قضایی مزبور مکلف به تبعیت از نظر دیوان عدالت نیست.

▪ مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان و سایر مراجع قضایی، دیوان عالی کشور است.

۲. اگر شعبه دیوان عدالت، موضوع را در صلاحیت مراجع غیر قضایی (اداری) بداند، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح می‌فرستد.

▪ از آنجاکه دیوان عدالت اداری، عالی‌ترین مرجع اداری است، مرجعی که پرونده به آنجا ارسال شده، مکلف به تبعیت از نظر دیوان و رسیدگی است.

قرار اناطه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر رسیدگی دیوان، منوط به اثبات امری باشد که در صلاحیت مرجع دیگری است، قرار اناطه صادر می‌شود.

مراتب صدور قرار اناطه، به طرفین ابلاغ می‌شود.

۲. ذی‌نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریه دیوان، به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع، به دیوان تسلیم کند. در غیر این صورت، دیوان به رسیدگی خود ادامه می‌دهد و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند.

فرایند طرح شکایت در دیوان عدالت اداری:

۱. رسیدگی در شعب دیوان، مستلزم تقدیم دادخواست است.

۲. تاریخ ثبت دادخواست در دبیرخانه دیوان و یا پایگاه الکترونیکی و یا تسلیم آن به پست سفارشی و یا ارسال از طریق پست الکترونیکی یا دفاتر استانی دیوان، تاریخ طرح شکایت محسوب می‌شود. (در دادگاه عمومی، چنین مقرره‌ای برقرار نیست. در دادگاه‌های عمومی، تاریخ تقدیم دادخواست به دفتر کل حوزه قضایی، تاریخ طرح دعا است، نه تاریخ تقدیم آن به پست).

۳. دبیرخانه دیوان یا دفاتر استانی آن، دادخواست‌های واصل شده را به ترتیب وصول، ثبت کرده و رسیدی مشتمل بر شماره و تاریخ ثبت، نام شاکی و طرف شکایت، به دادخواست‌دهنده می‌دهند.

۴. اگر موردی حاکی از طرح قبلی شکایت وجود داشته باشد، دبیرخانه دیوان مکلف است مشخصات آن را به برگه دادخواست ضمیمه

کند.

۵. دادخواست‌های ثبت‌شده توسط رئیس دیوان یا معاون وی به شعب ارجاع می‌شود.
۶. پس از ارجاع دادخواست به شعبه، مدیر دفتر شعبه مرجوع‌الیه، آن را از حیث شرایط شکلی بررسی می‌کند. در صورت کامل بودن دادخواست یا کامل شدن آن، بلافاصله دادخواست و ضامنه را به نظر قاضی شعبه می‌رساند.
۷. اگر قاضی شعبه دیوان، اعتقاد به کامل بودن پرونده داشته باشد، دستوری مبنی بر ارسال یک نسخه از دادخواست و ضامنه آن به طرف شکایت، صادر می‌کند.
۸. اگر محتوای شکایت، حاوی مطالبی علیه شخص ثالث نیز باشد، این امر مانع رسیدگی شعبه به پرونده نیست.
۹. موضوع شکایت باید صریح و منجز باشد. در صورت وجود ابهام، به تشخیص شعبه، مراتب طی اخطاریه‌ای به شاکی اعلام می‌شود و شاکی مکلف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، نسبت به رفع ابهام اقدام کند. در غیر این صورت، شعبه نسبت به قسمت مبهم، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند.

شرایط دادخواست: در دادخواستی که به دیوان عدالت اداری تقدیم می‌شود، شرایط ذیل باید لحاظ شود:

۱. تنظیم دادخواست به زبان فارسی؛
۲. تنظیم دادخواست روی برگه‌های مخصوص.
- پرونده‌هایی که با صدور قرار عدم صلاحیت، از مراجع قضایی دیگر به دیوان ارسال می‌شود، نیاز به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی ندارد.
۳. درج مشخصات شاکی در دادخواست، متشکل از:
 - نام و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل، تابعیت و اقامتگاه برای اشخاص حقیقی؛
 - نام، شماره ثبت، اقامتگاه اصلی (مرکز اداره) و شماره تلفن برای اشخاص حقوقی؛
 - شاکی می‌تواند علاوه بر نشانی پستی، نشانی پست الکترونیکی یا شماره تلفن همراه یا نمابر خود را برای ابلاغ اوراق اعلام کند که در این صورت، امر ابلاغ به یکی از طرق مزبور کافی است.
۴. درج مشخصات طرف شکایت، متشکل از:
 - نام و نام خانوادگی، سمت و نشانی دقیق محل کار مأمور دولت در صورت امکان؛
 - نام کامل دستگاه طرف شکایت.
۵. درج نام و نام خانوادگی و اقامتگاه قائم‌مقام و یا نماینده شاکی، مانند وکیل، در صورت تقدیم دادخواست توسط آنان؛
۶. درج موضوع شکایت (خواسته)؛
۷. بیان شرح شکایت؛
۸. امضا یا اثر انگشت دادخواست‌دهنده
- اگر دادخواست‌دهنده، شخص حقوقی باشد، علاوه بر امضای مدیر یا مدیران، مهر شخص حقوقی نیز لازم است.
۹. ضمیمه کردن تصویر یا رونوشت گواهی شده سند مثبت سیمت دادخواست‌دهنده، در مواردی که دادخواست توسط نماینده تقدیم شده است؛
۱۰. پرداخت هزینه دادرسی؛
۱۱. ضمیمه کردن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی شده اسناد و مدارک مورد استناد به دادخواست.
 - تصویر یا رونوشت مدارک باید به وسیله دبیرخانه دیوان یا دفاتر شعب دیوان یا دفاتر استانی دیوان و یا دفاتر دادگاه‌های عمومی یا دفاتر اسناد رسمی یا وکیل شاکی یا واحدهای دولتی و عمومی تصدیق شود؛ یعنی مطابقت آن با اصل، گواهی شود.
 - اگر رونوشت یا تصویر سند، خارج از کشور تهیه شده باشد، مطابقت آن با اصل، باید در دفتر یکی از سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران، گواهی شود.
 - در مواردی که تصدیق اسناد و مدارک مربوط به واحدهای دولتی و عمومی ممکن نباشد و یا اینکه اساساً شاکی نتواند تصویری از آنها ارائه کند، دیوان مکلف به پذیرش دادخواست است و باید تصویر مصدق اسناد را از دستگاه مربوطه مطالبه کند.
۱۲. ضمیمه کردن ترجمه رسمی اسناد خارجی.

- اگر سند به زبان فارسی نباشد، علاوه بر تصویر یا رونوشت گواهی شده، ترجمه گواهی شده آن نیز باید پیوست شود.
- صحت ترجمه و مطابقت تصویر یا رونوشت با اصل، باید به وسیله مترجمان رسمی یا سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، گواهی شود.
- ۱۳. تقدیم دادخواست و ضامناً آن، به تعداد طرف شکایت به اضافه یک نسخه.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست:

۱. اگر دادخواست، فاقد نام و نام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی باشد، به موجب قرار مدیر دفتر شعبه، رد می‌شود.
 - این قرار قطعی است. صدور آن، مانع طرح مجدد شکایت نیست.
 - اگر طرح دعوای مجدد، مستلزم رعایت مهلت مشخصی باشد، مهلت آن، از زمان اطلاع شاکی از صدور این قرار، محاسبه می‌شود.
 - گرچه قانونگذار، درج نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل و تابعیت را در خصوص شخص حقیقی و درج شماره ثبت و شماره تلفن تماس را در خصوص شخص حقوقی لازم دانسته؛ اما برای فقدان آن ضمانت اجرایی بیان نکرده است.
۲. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق، به شرح ذیل عمل می‌شود:
 - مدیر دفتر شعبه، ظرف دو روز، نقائص دادخواست را به وسیله اخطاریه، به دادخواست‌دهنده (شاکی یا نماینده او) اعلام می‌کند.
 - دادخواست‌دهنده باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطار رفع نقص، نقائص را رفع کند.
 - اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور اقدام به رفع نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر یا جانشین او، رد می‌شود.
 - این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در همان شعبه دیوان است.
 - رسیدگی به اعتراض نسبت به رد دادخواست، توسط قاضی شعبه انجام می‌شود.
 - تصمیم قاضی شعبه در این خصوص، قطعی است.
 - رد دادخواست، مانع طرح مجدد شکایت نیست.

قواعد نمایندگی در دیوان عدالت اداری:

۱. ممکن است نماینده شاکی، مانند ولی، وکیل یا مدیر شرکت، دادخواست را تقدیم کند.
۲. وکالت در دیوان، تابع ق.آ.د.م و نیازمند برخورداری از پروانه وکالت دادگستری است.
۳. اگر شاکیان یک پرونده بیش از پنج نفر باشند، می‌توانند در دادخواست، نماینده‌ای را از میان خود جهت امر ابلاغ و اخطار، به شعبه دیوان معرفی کنند. نماینده مزبور لازم نیست که وکیل دادگستری باشد.
۴. دستگاه‌های عمومی و دولتی می‌توانند برای دفاع در دیوان، از وکیل دادگستری یا کارمندان اداره حقوقی یا نماینده حقوقی استفاده کنند.

طرح دعوای متعدد به موجب یک دادخواست:

۱. اگر ضمن یک دادخواست، شکایات متعدد مطرح شود که با یکدیگر ارتباط نداشته باشد و شعبه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، شکایات مطرح شده را به صورت جداگانه رسیدگی می‌کند و نسبت به آنچه صلاحیت ندارد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.
 ۲. اگر اشخاص متعدد، شکایات‌های خود را به موجب یک دادخواست مطرح کنند، اگر شکایات مزبور منشأ و مبنای واحد داشته باشد، شعبه دیوان نسبت به همه موارد ضمن یک دادرسی، اتخاذ تصمیم می‌کند. در غیر این صورت، شکایات ایشان را تفکیک و جداگانه رسیدگی می‌کند.
- رسیدگی توأمان در دیوان عدالت:** شکایات مطروحه در دیوان که به تشخیص رئیس دیوان دارای موضوع واحد یا مرتبط باشد، در یک شعبه رسیدگی می‌شود و اگر به چند شعبه ارجاع شده باشد، به همه پرونده‌ها در شعبه‌ای که سبق ارجاع دارد رسیدگی می‌شود.

توقیف دادرسی در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر شعبه دیوان از فوت یا محجور شدن شاکی یا زوال سِمَت نماینده او مطلع شود تا تعیین و معرفی وراثت متوفی یا قیم محجور یا نماینده جدید، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند.
۲. مراتب توقف دادرسی، به نشانی شاکی اعلام می‌شود.

رسیدگی فوری در دیوان عدالت:

۱. در صورت ضرورت، به تشخیص رئیس دیوان یا رئیس شعبه مرجوع‌الیه، به پرونده‌های مطروحه در شعب دیوان، اعم از بدوی و تجدیدنظر، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.
۲. اگر در موضوع واحد حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد. هیأت عمومی دیوان عدالت، اقدام به صدور رأی ایجاد رویه می‌کند. این رأی برای سایر شعب دیوان، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتباع است. پس از صدور رأی ایجاد رویه، رسیدگی به شکایات موضوع این رأی ایجاد رویه در شعب دیوان به صورت خارج از نوبت و بدون نیاز به ارسال نسخه‌ای از دادخواست و ضامین آن به طرف شکایت، انجام می‌گیرد.

شیوه پاسخ خواننده در دیوان عدالت اداری:

۱. دیوان مکلف به تشکیل جلسه دادرسی نیست؛ بلکه رسیدگی در دیوان، اصولاً غیرحضوری و از طریق تبادل لوایح انجام می‌شود.
۲. در صورت جلب ثالث یا ورود ثالث در دیوان، باز هم شعبه رسیدگی‌کننده مکلف به تشکیل جلسه نیست.
۳. طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند.
۴. عدم وصول پاسخ، مانع رسیدگی نیست.
۵. اگر طرف شکایت، بدون عذر موجه، از دادن پاسخ در موعد مقرر در این ماده خودداری کند، شعبه رسیدگی‌کننده، متخلف را به سه ماه تا یک سال انقصال از خدمت محکوم می‌کند. این حکم ظرف ۲۰ روز، قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

آخذ توضیح در دیوان عدالت اداری:

۱. اگرچه در دیوان تشکیل جلسه لازم نیست؛ اما شعبه دیوان می‌تواند هر یک از طرفین یا هر دو طرف را برای ادای توضیح دعوت کند.
۲. اگر علی‌رغم درخواست شعبه دیوان، شاکی برای ادای توضیح حاضر نشود یا از ادای توضیحات استنکاف کند، شعبه دیوان با ملاحظه محتویات پرونده، رأی صادر می‌کند و اگر اتخاذ تصمیم ماهوی ممکن نشود، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.
۳. اگر طرف شکایت، یک شخص حقیقی باشد و پس از احضار، بدون عذر موجه، از حضور جهت ادای توضیح خودداری کند، شعبه او را جلب می‌کند یا به انقصال موقت از خدمات دولتی به مدت یک ماه تا یک سال محکوم می‌کند.
۴. عدم تعیین نماینده توسط طرف شکایت یا عدم حضور شخص معرفی شده در مهلت اعلام شده از سوی شعبه دیوان برای بیان توضیح، موجب انقصال موقت از خدمات دولتی از دو ماه تا یک سال است.
۵. اگر هر یک از طرفین پرونده، اخذ توضیح از هر شخص حقیقی یا حقوقی را درخواست کند و شعبه دیوان نیز آن را مؤثر در کشف حقیقت بداند، نسبت به اخذ توضیح اقدام می‌کند. شعبه دیوان می‌تواند رأساً نیز نسبت به اخذ توضیح از سایر اشخاص اقدام کند.

انجام تحقیقات در دیوان عدالت اداری:

۱. شعبه دیوان می‌تواند برای کشف حقیقت هرگونه تحقیقی یا اقدامی را که لازم بداند، انجام دهد.
۲. شعبه دیوان می‌تواند انجام تحقیقات را از منابع ذیل درخواست کند:
 - ضابطین قضایی؛
 - سایر مراجع اداری؛
 - مراجع قضایی.
- توجه داشته باشید که در دیوان از مقام اعطای نیابت، می‌تواند قواعد صلاحیت ذاتی را نادیده بگیرد و در نتیجه، به دادگاه‌های عمومی نیابت دهد.
۳. ضابطین و مراجع مزبور مکلف‌اند ظرف مهلتی که شعبه دیوان تعیین می‌کند، تحقیقات و اقدامات درخواستی را انجام دهند. تخلف از این ماده، حسب مورد مستلزم مجازات اداری (در خصوص ضابطین) یا انتظامی (در خصوص مقامات قضایی مستنکف از اجرای نیابت) است.

درخواست سند از دستگاه‌های دولتی یا عمومی:

۱. در صورت درخواست هر یک از شعب دیوان، کلیه واحدهای دولتی، شهرداری‌ها و سایر مؤسسات عمومی و مأموران آنها مکلف‌اند نسبت به ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه، اقدام کنند.

۲. مهلت ایشان برای ارسال این اسناد و پرونده‌ها، یک ماه از تاریخ ابلاغ است.
۳. اگر ارسال اسناد ممکن نباشد، باید دلایل آن را به دیوان اعلام کنند.
۴. در صورت مواجهه ندانستن دلایل توسط دیوان و مطالبه مجدد، در هر صورت باید از اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه، ارسال شود.
۵. در صورت امتناع از ارسال اسناد و پرونده‌های درخواستی ظرف یک ماه، مستنکف، به حکم همان شعبه دیوان عدالت به انفصال موقت از خدمات دولتی از یک ماه تا یک سال یا کسر یک سوم حقوق و مزایا به مدت سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود.
۶. این امر حسب مورد مانع اختیار دیوان برای اقدام مقتضی در جهت دستیابی به دلایل و مدارک مورد نیاز یا صدور رأی طبق مدارک و قرائن موجود در پرونده نیست.
۷. شعبه دیوان مکلف است علاوه بر موارد مذکور در این ماده به مراتب امتناع مسئول مربوطه از انجام وظایف قانونی را جهت تعقیب کیفری به مرجع قضایی صالح اعلام کند.
۸. مطالبه اسناد طبقه‌بندی شده مطابق مقررات مربوطه صورت می‌گیرد.

اصلاح خواسته:

۱. شاکی می‌تواند قبل از صدور رأی، خواسته خود را اصلاح کند.
۲. قبول تقاضای اصلاح خواسته، قبل از ارسال دادخواست و ضامناً آن برای طرف شکایت، بدون محدودیت خاصی پذیرفته است.
۳. قبول تقاضای اصلاح خواسته، بعد از ارسال دادخواست و ضامناً آن برای طرف شکایت، مشروط بر این است که به تشخیص شعبه، ماهیت خواسته تغییر نکند و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال مجدد دادخواست، بر اساس دادخواست اصلاح شده، رأی صادر کند.

قرار رد شکایت به دلیل ایرادات شکلی: در صورت احراز هر یک از ایرادات ذیل، شعبه دیوان حتی قبل از ارسال دادخواست و ضامناً به طرف شکایت، قرار رد شکایت صادر می‌کند:

۱. ایراد عدم اهلیت شاکی برای طرح شکایت؛
۲. ایراد عدم ذی‌نفعی شاکی؛
- ✓ توجه داشته باشید که شکایت باید توسط شخص ذی‌نفع یا قائم‌مقام یا نماینده وی، طرح شده باشد.
۳. ایراد عدم توجه شکایت به طرف مقابل؛
۴. ایراد طرح شکایت خارج از موعد قانونی؛
۵. ایراد امر مختومه؛ یعنی آنکه شکایت طرح شده از حیث موضوع، قبلاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم‌مقام آنان هستند، رسیدگی و حکم قطعی صادر شده باشد؛
۶. ایراد منتفی شدن موجبات رسیدگی به شکایت.

استرداد دادخواست یا شکایت:

۱. استرداد دادخواست قبل از وصول پاسخ طرف شکایت: در این صورت، شعبه، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند.
 - شاکی می‌تواند درخواست خود را مجدداً طرح کند.
 - پس از وصول پاسخ طرف دعوا، استرداد دادخواست ممکن نیست؛ بلکه شاکی می‌تواند از شکایت خود به کلی صرف‌نظر کند.
۲. صرف‌نظر کردن کلی از شکایت قبل از صدور رأی: در این صورت، قرار سقوط شکایت صادر می‌شود.
 - در صورت صدور چنین قراری، آن شکایت مجدداً قابل طرح نیست.

دعای طاری در دیوان عدالت اداری:

۱. **دعای جلب ثالث:** در دیوان، جلب ثالث از جانب طرفین پرونده، مجاز است.
 - اگر شاکی بخواهد جلب ثالث کند، می‌تواند ضمن دادخواست اصلی یا به موجب دادخواست جداگانه، حداکثر ظرف ۳۰ روز پس از ثبت دادخواست اصلی، تقاضای خود را تسلیم کند.
 - اگر طرف شکایت، بخواهد جلب ثالث کند، می‌تواند ضمن پاسخ کتبی به اصل شکایت، دادخواست جلب ثالث تقدیم کند.
 - شعبه دیوان، تصویری از دادخواست، لوائح و مستندات طرفین را برای شخص ثالث می‌فرستد.

۲. دعوای ورود ثالث: در دیوان، ورود ثالث مجاز است.

- ورود ثالث، ممکن است بدین نحو باشد که شخص ثالثی در موضوع پرونده مطروحه در شعبه دیوان، برای خود، مستقلاً حقی قائل باشد (ورود ثالث اصلی) یا خود را در مُحِق شدن یکی از طرفین، ذی نفع بداند (ورود ثالث تبعی).
- وارد ثالث می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی، با تقدیم دادخواست، وارد دعا شود.
- شعبه دیوان پس از ارسال دادخواست، برای طرفین دعا و وصول پاسخ آنان، اقدام به صدور رأی می‌کند.

۳. دعوای متقابل: در دیوان، طرح دعوای متقابل امکان‌پذیر نیست؛ زیرا دیوان، مرجع تظلمات مردم علیه دستگاه‌های دولتی و عمومی

است؛ درحالی‌که در دعوای متقابل، دستگاه‌های مزبور علیه مردم طرح دعا می‌کنند. اگر دستگاه‌های دولتی بخواهد علیه شخصی طرح دعا کنند، باید به دادگاه عمومی مراجعه کنند.

صدور دستور موقت در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر شاکی مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع دولتی یا

عمومی، سبب ورود خسارتی است که جبران آن غیرممکن یا مشکل است، می‌تواند صدور دستور موقت را تقاضا کند.

۲. موضوع دستور موقت، ممکن است حسب مورد یکی از دو چیز باشد:

انجام موقتی یک عمل یا توقف موقتی یک عمل.

۳. درخواست دستور موقت در دیوان عدالت، به دو شکل امکان‌پذیر است:

▪ ضمن طرح شکایت اصلی؛

▪ پس از طرح شکایت اصلی و در جریان رسیدگی به آن.

۴. در دیوان عدالت اداری، درخواست دستور موقت قبل از طرح دعا پیش‌بینی نشده است.

۵. در خصوص درخواست دستور موقت پس از طرح شکایت اصلی، نکات ذیل قابل توجه است:

▪ درخواست دستور موقت تا قبل از ختم رسیدگی به شکایت اصلی، قابل طرح است.

▪ درخواست دستور موقت، هم از شعبه بدوی و هم از شعبه تجدیدنظر امکان‌پذیر است.

اگر پرونده در مرحله تجدیدنظر باشد، این درخواست باید از شعبه تجدیدنظر انجام شود.

▪ مرجع رسیدگی به تقاضای صدور دستور موقت، شعبه‌ای است که به اصل دعا رسیدگی می‌کند.

۶. این درخواست، نیازمند پرداخت هزینه دادرسی نیست.

۷. صدور دستور موقت منوط به احراز ضرورت و فوریت موضوع توسط شعبه رسیدگی کننده است.

۸. دستور موقت به طرفین اختلاف، ابلاغ می‌شود.

۹. رد تقاضای دستور موقت، به شاکی ابلاغ می‌شود؛ اما به طرف شکایت ابلاغ نمی‌شود.

۱۰. دستور موقت یا رد درخواست دستور موقت، قابل اعتراض نیست.

۱۱. در صورت صدور دستور موقت، شعبه دیوان موظف است نسبت به اصل دعا، خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند. در این

خصوص، مدیر دفتر شعبه، مکلف است پرونده را به فوریت به نظر شعبه برساند و شعبه، موظف به اتخاذ تصمیم فوری است.

۱۲. اگر دستور موقت از شعب تجدیدنظر دیوان عدالت صادر شده باشد، اجرای آن، مستلزم تأیید رئیس دیوان عدالت است؛ اما دستور

موقت صادره از شعب بدوی دیوان عدالت، نیاز به چنین تأییدی ندارد.

۱۳. در صورت استنکاف مأمورین دولتی و عمومی از اِعمال دستور موقت، شعبه صادرکننده دستور موقت، متخلف را به انفصال از خدمت

به مدت شش ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌کند.

لغو دستور موقت:

۱. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد شکایت یا صدور قرار ابطال یا رد دادخواست اصلی، دستور موقت نیز لغو می‌شود؛ بنابراین،

برای لغو دستور موقت، منتظر قطعیت رأی نمی‌مانیم.

۲. در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه دستور موقت، شعبه رسیدگی کننده، آن را لغو می‌کند.

۳. مرجع لغو دستور موقت، همان شعبه‌ای است که به اصل دعا رسیدگی می‌کند؛ بنابراین، اگر دستور موقت در شعبه بدوی صادر شده

باشد؛ اما پرونده، در حال حاضر در شعبه تجدیدنظر باشد، لغو دستور موقت با شعبه تجدیدنظر است.

۴. لغو دستور موقت، به طرفین اختلاف، ابلاغ می‌شود.

۵. لغو دستور موقت، قابل اعتراض نیست.

شیوه اعتراض به آرای مراجع اداری در دیوان عدالت اداری:

۱. مهلت اعتراض، برای اشخاص مقیم داخل کشور سه ماه و برای افراد مقیم خارج از کشور شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی یا تصمیم قطعی مرجع مربوط است.

۲. مراجع مزبور مکلف‌اند در رأی یا تصمیم خود تصریح کنند که رأی یا تصمیم آنها ظرف مدت مزبور، در دیوان قابل اعتراض است.

۳. در مواردی که ابلاغ واقعی نبوده و ذی‌نفع، مدعی عدم اطلاع از آن باشد، شعبه دیوان ابتدا به این ادعا رسیدگی می‌کند. اگر آن را صحیح دانست، به اصل اعتراض رسیدگی می‌کند.

۴. اگر شعبه دیوان در رسیدگی به آرای مراجع اداری اشتباه یا نقضی را ملاحظه کند که به اساس رأی لطمه وارد نکند، آن را اصلاح و رأی را ابرام می‌کند.

۵. اگر دیوان رأی را با وجود ایراد شکلی و ماهوی مؤثر بداند با ذکر همه موارد و تعیین آنها، پرونده را به مرجع مربوطه برای رسیدگی مجدد اعاده می‌کند

۶. مرجع مذکور موظف است که مطابق دستور شعبه دیوان نسبت به رفع نقص یا ایرادهای اعلامی اقدام و سپس مبادرت به اتخاذ تصمیم یا صدور رأی کند.

۷. اگر از رأی صادره، مجدداً شکایت شود پرونده به همان شعبه دیوان ارجاع می‌شود. شعبه مذکور اگر رأی را مغایر قانون و مقررات تشخیص دهد، آن را نقض و پس از اخذ نظر مشاورین دیوان، خود رأساً مبادرت به صدور رأی ماهوی می‌کند. شعبه می‌تواند علاوه بر نظر مشاورین، عنداللزوم از نظر کارشناسان و متخصصین هر رشته، از میان کارشناسان رسمی دادگستری و یا دستگاه‌های مربوطه استفاده کند.

۸. در مواردی که به موجب قانون یا مصوبه لازم الاجرا، تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت‌های علمی تخصصی، امنیتی و گزینشی به عهده کمیسیون یا هیأت‌هایی واگذار شده باشد، شعب دیوان فقط از جهت رعایت ضوابط قانونی و تطبیق موضوع و فرآیند بررسی آن بر اساس مقررات، رسیدگی می‌کنند و در صورت شکایت شاکی از حیث تشخیص موضوع و شعبه رسیدگی کننده موظف است حسب مورد پس از ارجاع پرونده به هیأت کارشناسی تخصصی ذی‌ربط که توسط شعبه تعیین می‌شود، با کسب نظر آنان، انشای رأی کند.

صدور رأی در دیوان عدالت اداری:

۱. شعبه دیوان پس از رسیدگی و تکمیل تحقیقات، ختم رسیدگی را اعلام و ظرف یک هفته مبادرت به انشای رأی می‌کند.

۲. شعب دیوان مکلف‌اند در مورد هر شکایت، به طور خاص تعیین تکلیف کنند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.

۳. دادنامه باید حاوی نکات زیر باشد:

▪ **مقدمه رأی:** متشکل از تاریخ، شماره دادنامه، شماره پرونده، مشخصات شاکی و قائم‌مقام یا نماینده او با قید اقامتگاه، مشخصات طرف شکایت وکیل یا نماینده قانونی او با قید اقامتگاه موضوع شکایت و خواسته.

▪ **اسباب موجهه:** متضمن خلاصه شکایت و دفاع طرف شکایت، تحقیقات انجام شده و اشاره به نظریه مشاور (اگر پرونده مشاور ارجاع شده باشد)، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی و تصریح به اعلام ختم رسیدگی.

▪ **منطوق یا نتیجه رأی:**

▪ **امضای رئیس یا دادرس علی‌البدل و مهر شعبه**

۴. دادنامه پس از صدور ثبت می‌شود و رونوشت آن ظرف پنج روز برای ابلاغ به طرفین ارسال می‌شود.

۵. ابلاغ آرای دیوان می‌تواند به یکی از طرق زیر صورت گیرد:

▪ به صورت حضوری در دفتر شعبه؛

▪ از طریق اداره ابلاغ به موجب مقررات آیین دادرسی مدنی؛

▪ از طریق پست الکترونیک یا نامبر، به تقاضای قبلی طرفین برای استفاده از این روش ابلاغ؛

▪ از طریق دفاتر استانی دیوان؛

▪ به وسیله دادگستری محل اقامت؛

۶. صدور حکم اصلاحی رفع ابهام و اشکال، دستور اجرای حکم به انفسال مستنکف و هرگونه اقدامی که مستلزم تصمیم‌گیری مجدد است، بر عهده شعبه صادرکننده رأی قطعی است.

فرایند تجدیدنظرخواهی در دیوان عدالت اداری:

۱. کلیه آرای شعب بدوی دیوان عدالت، قابل تجدیدنظرخواهی در شعب تجدیدنظر است.
۲. مهلت تجدیدنظرخواهی برای اشخاص مقیم ایران، بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران، دو ماه از تاریخ ابلاغ است.
۳. تجدیدنظرخواهی با تقدیم دادخواست به یکی از مراکز ذیل امکان‌پذیر است:
 - دفتر شعبه صادرکننده رأی؛
 - دبیرخانه؛
 - دفاتر استانی دیوان.
۴. دادخواست تجدیدنظر توسط رئیس دیوان به یکی از شعب تجدیدنظر ارجاع می‌شود.
۵. شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو از سه عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی نظر اکثریت است.
۶. اگر جلسه شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو تشکیل شود و هنگام صدور رأی، بین ایشان اختلاف افتد، یک قاضی از سایر شعب، توسط رئیس دیوان به عنوان عضو مستشار، به آن اضافه می‌شود تا نظر اکثریت، به عنوان رأی صادر شود.
۷. اگر رأی بر مبنای اتفاق نظر نباشد، نظر اقلیت نیز در پیش‌نویس رأی درج می‌شود و به امضای آنان می‌رسد و در پرونده بایگانی می‌شود.
۸. مقرراتی که در مرحله بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است، مگر این‌که به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری: دادخواست تجدیدنظر باید روی برگ‌های مخصوص نوشته شود و حاوی موارد زیر باشد:

۱. مشخصات و اقامتگاه تجدیدنظرخواه؛
۲. شماره و تاریخ رأی تجدیدنظر خواسته؛
۳. شعبه صادرکننده رأی تجدیدنظر خواسته؛
۴. تاریخ ابلاغ رأی تجدیدنظر خواسته؛
۵. دلایل و جهات تجدیدنظرخواهی؛
۶. پرداخت هزینه دادرسی؛
۷. ضمیمه کردن تصویر یا رونوشت گواهی‌شده سند مثبت سمت دادخواست‌دهنده در مواردی که دادخواست توسط نماینده تقدیم شده است؛
۸. ضمیمه کردن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی‌شده اسناد و مدارک مورد استناد به دادخواست؛
۹. ضمیمه کردن ترجمه رسمی اسناد خارجی؛
۱۰. تقدیم تعداد نسخ دادخواست و ضمائم آن، به تعداد طرف شکایت به اضافه یک نسخه.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر، فاقد مشخصات تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه او باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:
 - پس از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر، رد می‌شود.
 - این قرار قطعی است.
۲. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق به شرح ذیل عمل می‌شود:
 - مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر، ظرف دو روز نقایص دادخواست را به وسیله اخطاریه، به دادخواست‌دهنده تجدیدنظر اعلام می‌کند.
 - دادخواست‌دهنده، ده روز از تاریخ اخطاریه، فرصت رفع نقص دارد.
 - اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور رفع نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر رد می‌شود.
 - این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در همان شعبه تجدیدنظر است.

▪ تصمیم شعبه در این خصوص، قطعی است.

تصمیمات نسبت به دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت مقرر تسلیم شده باشد، شعبه تجدیدنظر قرار رد دادخواست را صادر می کند.
۲. عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست بدوی و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر نیست. در این موارد شعبه تجدیدنظر خطاب به دادخواست دهنده بدوی اخطار رفع نقص صادر می کند. اگر وی ظرف ده روز تاریخ ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام نکند، رأی بدوی، نقض و قرار رد دعوای بدوی صادر می شود.
۳. اگر سمت دادخواست دهنده بدوی محرز نباشد، رأی بدوی نقض و قرار رد دعوای بدوی صادر می شود.
۴. اگر شعبه تجدیدنظر در رأی بدوی غیر از سهو قلم؛ یعنی اشتباهاتی از قبیل اعداد، ارقام، مشخصات طرفین و یا از قلم افتادگی در آن قسمت از خواسته که به اثبات رسیده، اشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن تصحیح رأی، آن را تأیید می کند.
۵. اگر شعبه تجدیدنظر قرار مورد تجدیدنظرخواهی را مطابق با موازین قانونی تشخیص ندهد، آن را نقض و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به شعبه صادرکننده قرار، اعاده می کند.
۶. اگر شعبه تجدیدنظر، حکم مورد تجدیدنظرخواهی را نقض کند، خود رأی مقتضی را صادر می کند.
۷. اگر شعبه تجدیدنظر، شکایت را در صلاحیت دیوان عدالت اداری نداند، رأی را نقض و پرونده را مرجع صالح می فرستد.

اعلام اشتباه توسط قاضی:

۱. اگر قاضی شعبه بدوی از اشتباه شکلی و حکمی خود آگاه شود و پرونده به هر علتی به شعبه تجدیدنظر نرفته باشد، با ذکر دلیل، پرونده را از طریق رئیس دیوان به شعبه تجدیدنظر می فرستد. شعبه تجدیدنظر با توجه به دلیل ابرازی و در صورت وارد دانستن اشتباه، رأی بدوی را نقض می کند و به ترتیب ذیل عمل می شود:
 - اگر رأی صادره به صورت قرار باشد: پرونده را جهت ادامه رسیدگی، به همان شعبه بدوی اعاده می کند.
 - اگر رأی صادره به صورت حکم باشد: شعبه تجدیدنظر اقدام به رسیدگی ماهوی می کند.
۲. اگر حداقل یک قاضی از دو قاضی و یا دو قاضی از سه قاضی صادرکننده رأی در شعبه تجدیدنظر، پی به اشتباه شکلی یا ماهوی خود ببرند، مراتب را با ذکر دلیل به رئیس دیوان اعلام می کنند. رئیس دیوان پرونده را جهت رسیدگی و صدور رأی به شعبه هم عرض ارجاع می دهد.
۳. شبیه قواعد مقرر در بند دو بند فوق سابقاً به موجب ماده ۳۲۶ ق.آ.د.م در محاکم عمومی نیز امکان پذیر بود؛ اما در حال حاضر، آن ماده، نسخ شده است.
۴. صدور حکم اصلاحی در مورد سهو قلم یا اشتباه محاسبه و یا رفع ابهام، توسط شعبه صادرکننده رأی انجام می شود و مشمول تشریفات فوق نیست.
۵. اگر رئیس دیوان عدالت، رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهد، فقط برای یکبار با ذکر دلیل، به نحوه عمل می شود:
 - اگر رأی مزبور از شعبه تجدیدنظر صادر شده باشد: پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم عرض ارجاع می دهد. رأی صادره قطعی است.
 - اگر رأی مزبور از شعبه بدوی صادر شده باشد: (از آن تجدیدنظرخواهی نشده باشد): پرونده برای صدور رأی به شعبه تجدیدنظر ارجاع می شود.
۶. اگر رئیس قوه قضائیه رأی قطعی شعب دیوان را در هر زمانی، خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهد، به نحو مقرر در بند فوق عمل می شود.

اعتراض ثالث به آرای دیوان عدالت اداری:

۱. اگر آرای شعب دیوان به حقوق شخص ثالثی، خلل وارد کند که در شما اصحاب دعوا نبوده است، او می تواند نسبت به رأی، اعتراض ثالث کند.
۲. مهلت اعتراض ثالث، ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع از حکم است.
۳. این اعتراض در شعبه ای رسیدگی می شود که رأی مورد اعتراض، توسط آن شعبه صادر شده است.

اعاده دادرسی نسبت به آرای دیوان عدالت اداری:

- نسبت به احکام قطعی دیوان عدالت، می توان تقاضای اعاده دادرسی کرد. توجه داشته باشید که فقط احکام، قابل اعاده دادرسی اند؛ نه قرارها.
 - هزینه دادخواست اعاده دادرسی معادل هزینه تجدیدنظرخواهی در شعب دیوان عدالت است.
 - دادخواست اعاده دادرسی به شعبه صادرکننده حکم قطعی تقدیم می شود و رسیدگی به آن، در صلاحیت شعبه صادرکننده حکم قطعی است.
 - شعبه مزبور ابتدا، در مورد قبول یا رد این دادخواست، قرار لازم را صادر می کند و در صورت قبول دادخواست، مبادرت به رسیدگی ماهوی می کند.
 - شعبه رسیدگی کننده به اعاده دادرسی می تواند در صورت احراز ضرورت، دستور توقف اجرای حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی را صادر کند.
 - اگر دادخواست اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می شود.
 - اگر جهت دادخواست اعاده دادرسی، مغایرت دو حکم باشد شعبه رسیدگی کننده پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض می کند و حکم اول به قوت خود باقی می ماند.
 - حکمی که پس از اعاده دادرسی صادر می شود از سایر جهات، مجدداً قابل اعاده دادرسی است؛ اما قابل اعاده دادرسی مجدد از همان جهتی که یک بار اعاده دادرسی صورت گرفته، نیست.
 - در اعاده دادرسی دعاوی جلب ثالث ورود ثالث راه ندارد.
- جهات اعاده دادرسی:** می توان به جهات ذیل، دادخواست اعاده دادرسی تقدیم کرد:

- حکم، خارج از موضوع شکایت صادر شده باشد.
- حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.
- در مفاد حکم، تضاد وجود داشته باشد.
- حکم با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است، متعارض باشد، بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض باشد.
- حکم مستند به اسنادی باشد که پس از صدور حکم، جعلی بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد.
- پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یاد شده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

مهلت تقدیم دادخواست اعاده دادرسی: این مهلت در خصوص جهات فوق، به شرح زیر است:

- در مورد سه بند اول، بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی شعبه؛
- مورد سه بند آخر، بیست روز از زمان حصول سبب اعاده دادرسی.

صلاحیت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری: حدود صلاحیت و وظایف هیأت عمومی دیوان به شرح زیر است:

- رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی در خصوص آیین نامه ها و سایر مصوبات مقررات دولتی و شهرداری ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در صورت مغایرت با شرع یا قانون و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می شود.
- صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آرای متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.
- صدور رأی ایجاد رویه وقتی که در موضوع واحد، آرای مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

قواعد ابطال مصوبات دولتی توسط دیوان عدالت:

- درخواست ابطال مصوبه ممکن است به دو صورت ذیل طرح شود:
 - به درخواست هر شخص؛
 - اگر رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان، به هر نحو از مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون یا خروج آن از اختیارات مقام تصویب کننده مطلع شوند، موظف اند موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوبه را درخواست کنند.

۲. مقررات مربوط به تنظیم، ارسال و ثبت دادخواست، در این درخواست باید رعایت شود.
۳. برای درخواست ابطال مصوبات، نیازی به احراز ذی‌نفعی متقاضی نیست.
۴. درخواست ابطال مصوبات، از پرداخت هزینه دادرسی معاف است.
۵. درخواست‌ها توسط رئیس دیوان، به دفتر هیأت عمومی ارجاع می‌شود.
۶. مدیر دفتر هیأت عمومی نسخه‌ای از درخواست و ضامین آن را برای مرجع تصویب‌کننده، می‌فرستد.
۷. مرجع مربوط مکلف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند. درهرصورت، پس از انقضای مهلت مزبور، هیأت عمومی به موضوع رسیدگی و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند.
۸. اگر مرجع تصویب‌کننده، ظرف مهلت مقرر برای ارسال پاسخ درخواست تمدید وقت کند، رئیس دیوان می‌تواند در صورت ضرورت رسیدگی به پرونده را حداکثر تا سه ماه دیگر به تأخیر اندازد.
۹. موضوع ابطال مصوبات، ابتدائاً به هیأت‌های تخصصی مرکب از حداقل پانزده نفر از قضات دیوان ارجاع می‌شود. رسمیت جلسات هیأت‌های تخصصی، منوط به حضور دوسوم از اعضا است که به ترتیب زیر عمل می‌کنند:
 - اگر نظر اکثریت مطلق هیأت تخصصی برای قبول شکایت و ابطال مصوبه باشد، پرونده به همراه نظریه هیأت، جهت اتخاذ تصمیم به هیأت عمومی ارسال می‌شود.
 - اگر نظر سه‌چهارم اعضای هیأت تخصصی یا بیش از آن، بر رد شکایت باشد، رأی به رد شکایت صادر می‌کند. این رأی ظرف بیست روز از تاریخ صدور، از سوی رئیس دیوان یا ده نفر از قضات دیوان، قابل اعتراض است. در صورت اعتراض، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت اتخاذ تصمیم می‌شود.
 - اگر نظر اکثریت هیأت تخصصی بر رد شکایت باشد؛ اما اکثریت، کمتر از سه‌چهارم اعضای هیأت تخصصی باشند، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت، اتخاذ تصمیم می‌شود.
۱۰. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان تشکیل می‌شود. ریاست این هیأت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضائی اوست.
۱۱. هیأت عمومی می‌تواند تمام یا قسمتی از مصوبه را ابطال کند.
۱۲. ابطال مصوبه، با رأی اکثریت اعضای حاضر در هیأت عمومی صورت می‌گیرد.
۱۳. هرگاه به دلیل مغایرت مصوبه با شرع، درخواست ابطال آن شده باشد، موضوع جهت اظهارنظر به شورای نگهبان ارسال می‌شود. نظر فقهای شورای نگهبان برای هیأت عمومی و هیأت‌های تخصصی لازم‌الاتباع است.
۱۴. اگر رئیس دیوان، رسیدگی به درخواست ابطال مصوبه را موضوعاً منتفی بداند، مانند موارد استرداد درخواست از سوی متقاضی یا وجود رأی قبلی دیوان در مورد مصوبه، شخصاً، قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار قطعی است.
۱۵. رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه، آیین‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و تصمیمات رئیس قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان شورای عالی امنیت ملی از شمول این ماده خارج است.
۱۶. در مواردی که درخواست ابطال مصوبات از هیأت عمومی دیوان عدالت، تقاضای صدور دستور موقت شده باشد، ابتدا، پرونده جهت رسیدگی به تقاضای مزبور به یکی از شعب ارجاع می‌شود و در صورت صدور دستور موقت در شعبه، پرونده در هیأت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.
۱۷. اگر مصوبه‌ای در هیأت عمومی ابطال شود، رعایت مفاد رأی هیأت عمومی در مصوبات بعدی، الزامی است. هرگاه مراجع مربوط، مصوبه جدیدی مغایر رأی هیأت عمومی تصویب کنند، رئیس دیوان موضوع را خارج از نوبت و فقط با دعوت از نماینده مرجع تصویب‌کننده، در هیأت عمومی مطرح می‌کند تا هیأت عمومی مصوبه جدید را نیز ابطال کند.

بررسی اثر قهقرایی ابطال مصوبات دولتی در دیوان عدالت:

۱. اثر ابطال مصوبات، علی‌الاصول از زمان دستور رأی هیأت عمومی است؛ بنابراین، ابطال مصوبات دولتی، اثر قهقرایی ندارد.
۲. در دو مورد ابطال مصوبات دولتی، اثر قهقرایی دارد؛ یعنی اثر آن از زمان تصویب مصوبه مترتب می‌شود:
 - ابطال مصوبات خلاف شرع؛
 - در مواردی که به‌منظور جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، هیأت عمومی دیوان عدالت، اثر ابطال را از زمان تصویب این مصوبه

را مترتب کند.

شرایط درخواست ابطال مصوبات دولتی: در درخواستی که برای ابطال مصوبات تقدیم می‌شود،

باید رعایت موارد ذیل درج می‌شود:

۱. مشخصات و اقامتگاه درخواست‌کننده؛
۲. مشخصات مصوبه مورد اعتراض؛
۳. حکم شرعی یا مواد قانونی که ادعای مغایرت مصوبه با آن شده است؛
۴. دلایل و جهات اعتراض از حیث مغایرت مصوبه با شرع یا قانون اساسی یا سایر قوانین یا خروج از اختیارات مرجع تصویب‌کننده؛
۵. امضا یا اثر انگشت درخواست‌کننده.

ضمانت اجرای شرایط درخواست ابطال مصوبات دولتی: در صورت عدم رعایت شرایط شکلی درخواست، مدیر دفتر هیأت عمومی به شرح زیر عمل می‌کند:

۱. در صورت درج مشخصات و اقامتگاه درخواست‌کننده، مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف پنج روز، قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار، قطعی است.
۲. در صورت عدم درج امضا یا اثر انگشت درخواست‌کننده، به نحوه ذیل عمل می‌شود:
 - مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف دو روز نقص طرح درخواست را به وسیله اخطاریه، به متقاضی اعلام می‌کند.
 - درخواست‌دهنده، ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصت رفع نقص دارد.
 - اگر درخواست‌دهنده در مهلت مذکور، رفع نقص نکند، درخواست به موجب قرار مدیر دفتر هیأت عمومی یا جانشین او، رد می‌شود.
 - این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض است.
۳. در سایر موارد، مدیر دفتر هیأت عمومی با ذکر جهات نقص، اخطاریه صادر می‌کند و درخواست‌کننده مکلف است ظرف ده روز پس از ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام کند. در غیر این صورت، قرار رد درخواست صادر می‌شود. این قرار، قطعی است.

موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر در موارد مشابه، آرای متعارض از یک یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد، هیأت عمومی، با صدور رأی وحدت رویه، رفع اختلاف می‌کند. این رأی برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوطه در موارد مشابه، لازم‌الاتباع؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الاتباع نیست.
۲. اگر در خصوص موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد، هیأت عمومی آرای مزبور را در قالب یک «برای ایجاد رویه» برای همه شعب عمومیت می‌بخشد. به عبارت دقیق‌تر، به این رأی، «برای ایجاد رویه» گفته می‌شود؛ نه «رأی وحدت رویه»؛ گرچه دارای همان آثار است. این رأی برای سایر شعب دیوان، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتباع است؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الرعايه نیست.

طریقه صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری: در خصوص رأی وحدت رویه و رأی ایجاد رویه دیوان عدالت اداری قواعد ذیل حاکم است:

۱. هیأت عمومی دیوان با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان عدالت تشکیل می‌شود.
۲. ریاست این هیئت با رئیس دیوان عدالت یا معاون قضائی اوست.
۳. ملاک صدور رأی وحدت رویه، نظر اکثریت اعضای حاضر است.
۴. اثر آرای وحدت رویه مذکور نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نیست.
۵. رأی وحدت رویه یا رأی ایجاد رویه، اثر قهرایی ندارد؛ یعنی نسبت به دعاوی که رسیدگی به آنها خاتمه یافته، اعمال نمی‌شود؛ اما در مورد احکامی که در هیأت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده شده، شخص ذی‌نفع، ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی وحدت رویه در روزنامه رسمی، حق تجدیدنظرخواهی را دارد. در این صورت، پرونده به شعبه تجدیدنظری که قبلاً در پرونده دخالت نداشته، ارجاع می‌شود و شعبه مذکور موظف به رسیدگی و صدور رأی بر طبق رأی وحدت رویه مزبور است.
۶. اگر آرای هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوه قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس

قوة قضائیه تجدیدنظر می‌کند.

۷. طرح آرای قبلی هیأت عمومی برای رسیدگی مجدد در هیأت عمومی، در موارد ادعای اشتباه یا مغایرت با قانون یا تعارض با یکدیگر، مستلزم اعلام اشتباه از سوی رئیس قوة قضائیه یا رئیس دیوان یا تقاضای کتبی و مستدل بیست نفر از قضات دیوان است.

دیوان عدالت اداری را می‌توان تنها مرجع عمومی اداری و در عین حال، عالی‌ترین مرجع اداری ایران دانست. دیوان عدالت اداری در حقیقت از یک طرف مرجع عمومی اداری و تنها مرجع عمومی اداری است؛ زیرا اگرچه مراجع اداری دیگری نیز در ایران تشکیل گردیده‌اند که به امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی و رأی صادر می‌نمایند اما آنها را باید مراجع اختصاصی (استثنائی) اداری به شمار آورد. آرای صادره از مراجع اختصاصی اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است و بنابراین مرجع مزبور، در عین حال عالی‌ترین مرجع اداری ایران است.

صلاحیت دیوان عدالت اداری:

رسیدگی به شکایت، تظلم و اعتراض نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و ...

رسیدگی به شکایت از آیین‌نامه‌ها و ...

رسیدگی به شکایت از آرا و تصمیمات قطعی مراجع اداری

رسیدگی به شکایات استخدامی

مراجع اداری اختصاصی

مراجع اداری اختصاصی به مراجعی گفته می‌شود که صلاحیت رسیدگی آنها منحصر به آن دسته از دعاوی علیه دولت و نهادهای کشور است که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته باشد. از مهم‌ترین آنها، مراجع رسیدگی به اختلافات مالیاتی، مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی، مراجع رسیدگی به اختلافات بین مردم و شهرداری و کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت از جنگل‌ها و مراتع را می‌توان نام برد در اینجا تنها مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار مراجع رسیدگی به اختلافات بین شهرداری و سایر اشخاص بررسی می‌شوند.

مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار: این مراجع ماهیتاً در زمره مراجع قضایی می‌باشند اما معمولاً در بخش مراجع اداری بررسی شوند. اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعی کار باشد. چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود به «هیأت تشخیص» ارجاع می‌شود. هیأت تشخیص از یک نفر نماینده وزارت کار و امور اجتماعی، یک نفر نماینده کارگران به انتخاب کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان و یک نفر نماینده مدیران صنایع به انتخاب کانون انجمن‌های صنفی کارفرمایان استان تشکیل می‌شود و در مرحله نخستین به اختلاف رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. هیأت حل اختلاف (مدیر کل کار و امور اجتماعی، فرماندار و رئیس دادگستری محل و یا نمایندگان آنان) تشکیل می‌گردد. وظیفه اصلی هیأت حل اختلاف، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به آرای قابل اعتراض هیأت تشخیص به عمل می‌آید. رأی هیأت در این مورد قطعی و مانند آرای قطعی شده هیأت تشخیص توسط اجرای احکام حوزه قضایی محل

وقوع کارگاه مربوط، به مرحله اجرا گذارده می‌شود. مطابق قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، آرای قطعی هیأت تشخیص و هیأت حل اختلاف، توسط اشخاص ذی‌نفع، تنها از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

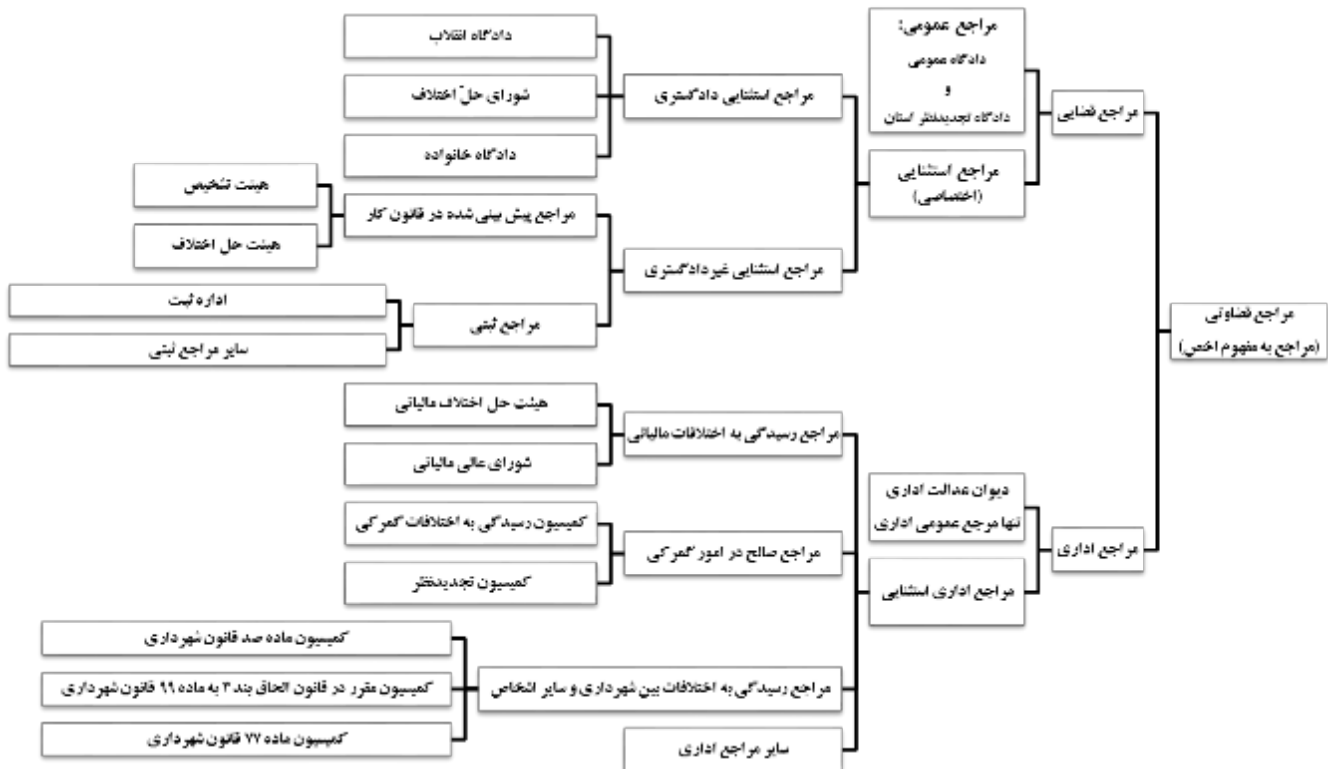
کمیسیون ماده صد قانون شهرداری: به موجب ماده ۱۰۰ قانون شهرداری که در اسفند ماه ۱۳۴۵ به قانون شهرداری الحاق گردید مالکین اراضی و املاک واقع در محدوده شهر یا حریم آن مکلفند قبل از هر اقدام عمرانی یا تفکیک اراضی و شروع ساختمان، از شهرداری پروانه بگیرند. شهرداری می‌تواند از عملیات ساختمانی ساختمان‌های بدون پروانه با مخالف مفاد پروانه اعم از اینکه در زمین محصور یا غیرمحصور واقع باشد، به وسیله مأمورین خود جلوگیری نماید. به موجب تبصره ۱ ماده صد در موارد مزبور که قلع تأسیسات و بناهای احداث شده ضرورت داشته باشد به درخواست شهرداری موضوع در کمیسیونی که با توجه به اصلاحات سال ۱۳۵۲ مرکب از نماینده وزارت کشور به انتخاب وزیر کشور، یکی از قضات دادگستری به انتخاب رییس قوه قضاییه و یکی از اعضای انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) به انتخاب انجمن (شورا) تشکیل می‌شود، مطرح می‌گردد. کمیسیون به موضوع رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. این رأی ظرف ۱۰ روز قابل شکایت در کمیسیون تجدیدنظر است. در واقع شکایت در شعبه دیگری از کمیسیون ماده ۱۰۰ مورد رسیدگی و صدور رأی قرار می‌گیرد. رأی صادره قطعی و لازم‌الاجرا است. البته به موجب بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری آرای قطعی کمیسیون ماده ۱۰۰ نیز قابل تجدیدنظر شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون مقرر در قانون الحاق بند ۳ به ماده ۹۹ قانون شهرداری: بر اساس تبصره ۲ بند ۳ الحاقی به ماده ۹۹ قانون شهرداری‌ها مصوب اسفند ماه ۱۳۷۲ به منظور جلوگیری از ساخت و سازهای غیرمجاز در خارج از حریم مصوب شهرها و نحوه سیدگی به موارد تخلف کمیسیونی در استانداری‌ها تشکیل خواهد گردید. این کمیسیون حسب مورد و با توجه به طرح جامع (چنانچه طرح جامع تصویب نشده باشد با رعایت ماده ۴ آیین‌نامه مربوط به استفاده از اراضی احداث بنا و تأسیسات در خارج از محدوده قانونی و حریم شهرها مصوب اسفند ماه ۱۳۵۵) نسبت به صدور رأی قلع بنا یا جریمه‌ای معادل ۵۰ تا ۷۰ درصد قیمت روز اعیانی تشکیل شده اقدام می‌نماید. این کمیسیون مرکب از نمایندگان وزارت کشور، قوه قضاییه و وزارت مسکن و شهرسازی می‌باشد. آرای کمیسیون اگرچه صریحاً قید نکرده است قطعی و لازم‌الاجرا است اما با توجه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری آرای این کمیسیون نیز قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری: به موجب ماده ۷۷ قانون شهرداری، در مواردی که بین مؤدی و شهرداری در خصوص عوارض اختلاف حاصل می‌شود رفع اختلاف در صلاحیت کمیسیونی است که با شرکت نمایندگان وزارت کشور، دادگستری و انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) تشکیل می‌شود. رأی کمیسیون، طبق مقررات اجرای اسناد لازم‌الاجرا در اجرای ثبت، بر اساس اجراییه‌ای که مرجع اخیرالذکر صادر می‌نماید، به مورد اجرا گذاشته می‌شود. رأی این کمیسیون نیز با توجه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در این مرجع است.



در پایان بخش اول، چارت مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده‌اند را جهت دسته‌بندی در ذهن شما می‌آوریم:



«پایان بخش نخست»

بخش دوم: دعوا

مفهوم دعوا: عبارت «دعوا» در معانی متعددی به کاررفته است:

۱. **دعوا به معنای اخص:** امکان قانونی رجوع به دادگاه یا به عبارت دیگر، حق رجوع به دادگاه و حق تظلم‌خواهی در دادگاه را گویند.
۲. **دعوا به معنای اعم:** منازعه و اختلافی را گویند که در مرجع رسیدگی‌کننده طرح شده و تحت رسیدگی است یا آن که رسیدگی به آن خاتمه یافته است؛ به عبارت دیگر، اختلافی که منجر به تشکیل پرونده قضائی شده است.
۳. **ادعا:** در این معنی، عبارت دعوا هرگونه ادعایی را در برمی‌گیرد، حتی اگر این اطلاعات در جریان رسیدگی به یک پرونده طرح شود و موجب تشکیل پرونده جدیدی نشود. برای مثال، اگر در پرونده مطالبه وجه چک خوانده پرداخت وجه چک را ادعا کند، این ادعا او یک دعوا (به معنای ادعا) تلقی می‌شود.

فصل اول: شرایط اقامه دعوا

تمایز بین دعوای خصوصی و عمومی:

دعوای خصوصی: از سوی یکی از طرفین دعوا یا نمایندگان آنها اقامه شده و قابل انتقال، قابل صلح، قابل استرداد، قابل ارجاع به داوری است.

دعوای عمومی: از سوی دادسرا و توسط دادستان اقامه شده و به دلیل نمایندگی از طرف صاحبان (اجتماع) علی‌الاصول غیرقابل انتقال، غیرقابل صلح، غیرقابل استرداد، غیرقابل ارجاع به داوری است.

شرایط اقامه دعوا (یعنی شرایطی که اگر وجود نداشته باشد قاضی می‌گوید: «من رسیدگی نمی‌کنم!» و قرار رد دعوا صادر می‌کند): ۱. ذی‌نفع بودن؛ ۲. داشتن سمت؛ ۳. اهلیت؛ ۴. سایر شرایط.

زوال دعوا: عبارت زوال دعوا در دو مورد به کار می‌رود:

۱. **زوال دعوا به معنای اعم:** منظور از زوال دعوا به معنای اعم، زوال دعوایی است که در حال رسیدگی در محاکم است. برای مثال، ممکن است به دلیلی مانند استرداد دادخواست یا دعوا یا ایرادات خوانده، قراری مانند ابطال دادخواست، رد دعوا یا عدم استماع دعوا صادر شود. در این صورت، دعوا مزبور زایل شده است. زوال دعوا به معنای اعم، مانع طرح دعوا مجدد نیست؛ یعنی مدعی به‌طورکلی حق طرح دعوا را از دست نداده و فقط رسیدگی به دعوا جاری او خاتمه می‌یابد.

۲. **زوال دعوا به معنای اخص:** منظور از زوال دعوا به معنای اخص، زوال حق طرح دعوا در محاکم است. حق طرح دعوا در موارد ذیل از بین می‌رود؛ به عبارت دیگر، در این موارد، نه تنها به موجب رویدادی که حادث شده، رسیدگی به دعوی فعلی خاتمه می‌یابد؛ حتی راه طرح دعوی مجدد نیز بر مدعی بسته می‌شود. این موارد از قرار ذیل اند:

- صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوا؛
- فوت شخصی که دعوا، قائم به اوست (در دعوی قائم به شخص): منظور از دعوی قائم به شخص یا دعوی شخصیت محور، دعوی است که امکان رسیدگی به آنها نیازمند حیات خواهان یا خواهان است و هیچ تأثیری در حقوق وراث ایشان ندارد؛ مانند تمکین، طلاق یا اعسار.
- زوال حق اصلی مستند به دعوا، به دلیلی مانند مالکیت مافی‌الذمه است یا ملی شدن زمین‌هایی که در خصوص آنها بین دو شخص اختلاف است، توافق طرفین دعوا، اعراض از مال یا ابرای بدهکار.
- برای مثال، اگر شخصی علیه مدیون طرح دعوا کند و در جریان رسیدگی او را ابراء کند، این ابرا موجب زوال حق طرح دعوا می‌شود. همچنین اگر پدری بابت طلبی علیه فرزند خود طرح دعوا کند و در جریان داری، پدر فوت کند، دعوی پدر به میزان سهم فرزند از ترکه، بر مبنای مالکیت مافی‌الذمه ساقط و زائل می‌شود.

مبحث نخست: نفع و ویژگی‌های آن

خواهان برای اقامه دعوا باید نفع داشته باشد یا این نفع می‌تواند کم یا زیاد یا مادی یا معنوی باشد. اشخاص نمی‌توانند نقش دادستان ایفاء کنند، مگر اینکه حق خصوصی ایشان در پی جرم دیگری ضایع شده باشد. فقط دادستان است که نماینده کل جامعه است.

در بررسی وجود ذینفعی خواهان باید به این اکتفا شود که «آیا اگر حق اصلی یا ماهوی ادعایی، علیه خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان می‌شود؟» پس ذی‌حق بودن با ذینفع بودن فرق دارد. ممکن است کسی ذینفع باشد ولی ذی‌حق نباشد. (اما بی‌نفع حتماً بی‌حق است) درخواست تأمین، اقامه دعوا نیست و قیود و الزامات مربوط به ذی‌نفع بودن، در تأمین دلیل وجود ندارد.

مبحث دوم: سمت

سمت داشتن فقط مربوط به موردی است که کسی از دادگاه رسیدگی به امری را درخواست نماید که به وی مربوط نمی‌باشد. پس تصور شخص ذینفع و در عین حال بی‌سمت، غیرممکن است، چراکه در مواردی که رسیدگی به ادعا را خود خواهان درخواست نموده و شخص حقیقی اصیل باشد، مفهوم سمت در نفع مستغرق شده و با احراز ذی‌نفعی، نوبت به بررسی سمت نمی‌رسد.

اگر سمت دادخواست‌دهنده محرز نباشد = قرار رد دعوا

شخصی که در اقامه دعوا مدعی داشتن سمت است، نه تنها باید واقعاً واجد سمت یعنی نمایندگی از خواهان باشد، بلکه باید این نوع نمایندگی نماینده از اصیل نیز در قانون پیش‌بینی شده باشد.

از نظر دکتر شمس: بین نماینده و قائم‌مقام تفاوت بارزی وجود دارد. (شماره ۵۱۸ - ۵۲۱ جلد ۱ پیشرفته)

مفهوم سمت، قائم‌مقامی و نمایندگی:

- **سمت** عنوانی حقوقی است که به شخص اجازه می‌دهد که از دادگاه، رسیدگی به امری را درخواست کند و یا هر عمل و اقدام قانونی را معمول نماید. دادگاه در مقام تشخیص قابلیت قبول یا ردّ دعوا، باید سمت درخواست‌دهنده را در کنار سایر شرایط اقامه دعوا، مورد بررسی قرار داده و در صورت عدم احراز سمت شخصی که اقامه دعوا نموده، نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام نماید.
- **قائم‌مقام**، شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او می‌گردد (مانند وارث و مورث؛ و یا مدیر تصفیه تاجر ورشکسته که در کلیه اختیارات و حقوق مالی تاجر که استفاده از آن، مؤثر در تأدیه دیون او باشد، قائم‌مقام او به شمار می‌رود).
- **نمایندگی** عنوانی است که بر مبنای آن، شخص اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگر، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می‌نماید (مانند وکیل و موکل). دادگاه در مقام رسیدگی به وجود سمت دادخواست‌دهنده یا هر اقدام‌کننده دیگری در دادگاه، باید در جستجوی دلیل نمایندگی او از خواهان باشد.

در مواردی که برای گرفتن وکیل حتماً باید به سراغ وکلای دادگستری برویم، اگر وکیل عادی (بدون پروانه) بگیریم، اگرچه واقعاً به او وکالت داده باشیم، اما دادگاه در این موارد به علت عدم احراز سمت، دعوا را با قرار صادره محکوم به رد می‌نماید.

دلیل نمایندگی یک شخص از خواهان علی‌الاصول سندی است که قابل انکار نباشد، یعنی سند رسمی یا سند عادی که اعتبار سند رسمی را

داشته باشد و یا از انکار مصون ماند.

- **نفع: ماده ۲ ق.آ.د.م مقرر می دارد:** «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی نفع ... رسیدگی به دعوا را ... درخواست نموده باشند.» نفع باید حقوقی و مشروع، به وجود آمده و باقی، شخصی و مستقیم باشد. در بررسی وجود این شرط یعنی نفع خواهان، باید به این اکتفا شود که آیا اگر حق اصلی یا ماهوی ادعایی علیه خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان خواهد گردید یا خیر؟ در نتیجه چنانچه ذی نفعی خواهان یا سایر شرایط اقامه دعوا موجود نباشد، حسب مورد، قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر می شود.
- **سمت:** داشتن سمت در مواردی که شخصی به نمایندگی از دیگری، اقامه دعوا می نماید، از شرایط اقامه دعوا می باشد.

نماینده قانونی به مفهوم اعم:

۱. نمایندگی قانونی به مفهوم اخص: پدر و جد پدری (ولایت)، رؤسای سازمان ها، وزیر برای وزارتخانه
۲. نمایندگی قضایی (قیم صغیر یا مجنون - امین عاجز^۴ - امین غایب - امین جنین)
۳. نمایندگی قراردادی
۴. نمایندگی ایقاعی: اگر شخصی به موجب یک ایقاع نماینده دیگری شده باشد، او را نماینده ایقاعی گوئیم. برای مثال:
 - متولی مال موقوفه نیز یک نماینده ایقاعی است.
 - وصی یک نماینده ایقاعی است.

وکالت:

وکالت در دعاوی «مواد ۳۱ تا ۴۷ ق.آ.د.م»

- ✓ مفهوم وکالت، شرایط شکلی وکالت: مواد ۳۱ تا ۳۶ ق.آ.د.م
- ✓ حضور یا عدم حضور وکیل و تأثیر آن در جریان دادرسی: مواد ۳۷ تا ۴۴ ق.آ.د.م
- ✓ وکالت و حق شکایت در مرحله بالاتر: مواد ۴۵ تا ۴۷ ق.آ.د.م

مفهوم و انواع و تعداد وکیل

آنچه که در باب وکالت در آیین دادرسی مدنی مطرح است، وکالت در دادگستری است، یعنی وکیلی که به موجب ماده ۳۳ ق.آ.د.م علاوه بر شرایط وکالت در قانون مدنی (یعنی وجود یک قرارداد جایز برای اعطاء نمایندگی در امور حقوقی - نمایندگی قراردادی) باید شرایط خاصی که قوانین راجع به وکالت مثل قانون وکالت ۱۳۱۵، لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری ۱۳۳۳ و قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری ۱۳۷۶ گفته را دارا باشد.

اصل: حضور اصیل

استثناء: عدم حضور وکیل

^۴ احکام امین و عاجز همان احکام وکیل و موکل است.

- اصل: وکیل دادگستری: ماده ۳۱ ق.آ.د.م
- استثناء:

غیر وکیل دادگستری

نماینده حقوقی (پروانه وکالت ندارد): ماده ۳۲ ق.آ.د.م

وکالت اتفاقی (پروانه وکالت ندارد)

نماینده امور حسبی (پروانه وکالت ندارد) ماده ۱۵ قانون امور حسبی

انواع وکیل

۱. وکیل تعیینی: وکیلی است که به صورت عادی و با پرداخت حق الوکاله از سوی موکل تعیین می شود.
 ۲. وکیل معاضدت: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور حقوقی بدون حق الوکاله تعیین می شود.
 ۳. وکیل تسخیری: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور کیفری بدون حق الوکاله تعیین می شود.
- ✓ به موجب ماده ۳۲ ق.آ.د.م، نهادهای دولتی یا عمومی غیردولتی، مثل شهرداری ها، هلال احمر، کمیته امداد، بنیاد شهید، بنیاد مسکن، بنیاد مستضعفان، کمیته المپیک، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان تأمین اجتماعی و سازمان بورس و ... می توانند تحت شرایطی به جای استفاده از وکیل یا علاوه بر آن از نماینده حقوقی که فاقد پروانه وکالت است استفاده نمایند.
- ✓ تشخیص شرایط نماینده حقوقی و احراز آن به عهده بالاترین مقام اجرایی آن سازمان است.
- ✓ به موجب مواد آیین نامه صدور جواز وکالت اتفاقی (موقت) مصوب ۱۳۸۸ ریاست قوه قضاییه، هر شخص که دارای معلومات کافی حقوقی باشد، می تواند سالی ۳ مرتبه برای خویشان نسبی و سببی تا درجه ۲ طبقه ۳، جواز وکالت اتفاقی بگیرند.
- ✓ به موجب ماده ۱۵ قانون امور حسبی، وکالت در امور حسبی نیاز به پروانه وکالت ندارد.
- ✓ نماینده حقوقی جایگاهش در اشخاص حقوقی است، یعنی غالباً این اشخاص حقوقی هستند که می توانند علاوه بر وکیل، نماینده داشته باشند، البته در مواردی مثل امور حسبی یا اشخاص معلول یا اشخاص خاصی مثل نیروهای مسلح، بسیجی ها و پاسدارها نیز می توانند به تجویز قوانین خاص از نماینده حقوقی استفاده کنند.
- ✓ به موجب مواد ۲۳ و ۳۱ قانون وکالت ۱۳۱۵ دادگاه یا کانون وکلا می توانند، وکالت معاضدت یا تسخیری تعیین نمایند، به نحوی که وکلا موظفند هر سال تا ۳ مورد دعوی حقوقی را معاضدت نمایند.
- ✓ در امور حقوقی طرفین می توانند حداکثر ۲ وکیل، داشته باشند.

تحلیل ماده ۳۴ ق.آ.د.م، تنظیم وکالت نامه

- سند رسمی
 - سند غیررسمی:
 - تنظیمی در ایران:
 ۱. در دفتر وکیل تنظیم شود: توسط خود وکیل گواهی امضاء می شود.
 ۲. در زندان تنظیم شود: رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثر انگشت موکل را تصدیق نمایند.
 ۳. در جلسه دادرسی تنظیم شود: در صورت مجلس قید و به امضای موکل می رسد.
 - تنظیمی در خارج: توسط مأموران سیاسی و کنسولی گواهی می شود.
- ✓ ماده ۳۴ با ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م خلط نشود، ماده ۳۴ ناظر به تنظیم وکالت نامه در زندان است که رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثر انگشت موکل را تصدیق نمایند، ولی ماده ۳۳۹ ناظر به ثبت دادخواست زندانی است.
- ✓ با توجه به تبصره ماده ۳۴ ق.آ.د.م که به طور مطلق انکار امضاء در هر وکالت نامه ای را مسموع می داند، فارغ از اینکه وکالت نامه رسمی باشد یا عادی، فارغ از اینکه مأمور سیاسی یا رئیس زندان آن را گواهی نموده باشد.

ماده ۳۵ ق.آ.د.م: اصل بر وجود اختیار مگر:

- استثنای موکل
- خلاف شرع (حتی در صورت تصریح در وکالت نامه)
- سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء (حتی در صورت تصریح در وکالت نامه)
- ✓ دو استثناء فوق ۱۰۰ درصد ممنوع هستند، حتی با تصریح در وکالت نامه.
- ✓ استثنائات احتمالی: ۱۴ بند ماده ۳۵ + ماده ۳۶ ق.آ.د.م ممنوعیت آنها ۵۰ درصد است. یعنی علی‌الاصول ممنوع هستند، مگر اینکه در وکالت نامه تصریح شوند. اگر تصریح شوند از ممنوعیت درمی آیند و مجاز می شوند.
- اتیان سوگند ۱۰۰ درصد ممنوع است (تبصره ۲ ماده ۳۵ ق.آ.د.م).
- قبول یا رد سوگند ۵۰ درصد (بند ۱۴ ماده ۳۵ ق.آ.د.م).
- تقاضای سوگند - ارجاع به سوگند: اختیار وکیل بدون نیاز به تصریح.
- ✓ با توجه به بندهای چهارده گانه ماده ۳۵ و ماده ۳۶ ق.آ.د.م در خصوص وکالت در اجرای حکم که بندهایی استثنایی هستند باید در حدود نص تفسیر شوند، پس هر موضوع خارج از آن بندها مثل از ارجاع به کارشناس، دعوی اضافی، تقاضای سوگند و ... مشمول اصل اختیار وکیل بوده و بدون نیاز به تصریح در وکالت نامه، وکیل دارای اختیار است.

تحلیل مواد ۳۷ تا ۴۴ ق.آ.د.م

تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی

عزل وکیل «مواد ۳۷ و ۳۸ ق.آ.د.م»: مانع جریان رسیدگی نیست. موکل باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد.

استعفای وکیل «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»: جریان دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می شود.

فوت، استعفا، عزل، ممنوع شدن، تعلیق یا بازداشت «ماده ۴۰ ق.آ.د.م»: اگر اخذ توضیحی لازم نباشد، جریان دادرسی به تأخیر نمی افتد.

- ✓ تا قبل از اطلاع از عزل وکیل، وکالت پابرجاست. «ماده ۳۸ ق.آ.د.م»
- ✓ بر خلاف عزل که حتماً باید اطلاع داده شود، استعفا می تواند اطلاع داده شود یا اطلاع داده نشود. «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»
- ✓ بر خلاف عزل که مانع جریان دادرسی نیست، در استعفا حداکثر یک ماه دادرسی متوقف می شود. «ماده ۳۹ ق.آ.د.م»
- ✓ در مورد استعفای وکیل، اطلاع به دادگاه اختیاری است، اطلاع به موکل در صورتی که دادخواست تقدیم شده باشد، اجباری است.
- ✓ اطلاع رسانی در عزل مهم تر از استعفا است.

• تست: عزل وکیل ...

- مانع جریان دادرسی نیست.
- حداکثر یک ماه مانع جریان دادرسی است.
- ✓ چنانچه اخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی نیست.
- چنانچه اخذ توضیح لازم باشد، مانع جریان دادرسی هست.

نظر به مواد ۳۷ تا ۴۰ ق.آ.د.م در خصوص تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی، ظاهراً تعارضی وجود دارد که برای رفع تعارض می توان گفت: در صورت استعفای وکیل به جهت رعایت غبطه موکل، به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می شود (چه توضیحی بخواهد چه توضیحی نخواهد).

اما در باب عزل وکیل، ماده ۳۷ ق.آ.د.م با ماده ۴۰ ق.آ.د.م باید جمع شده و چنانچه عزل همراه با نیاز به أخذ توضیح (راجع به موضوع دعوا) مانع جریان است و چنانچه أخذ توضیح نخواهد مانع جریان نیست.

با جمع مواد ۳۷ تا ۴۰، باید گفت موضوع عزل در ماده ۳۷ باید با ماده ۴۰ جمع شده و عزل را چنانچه أخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی ندانست ولی استعفای مذکور در ماده ۳۹ اولاً با ماده ۴۰ جمع نمی‌شود، یعنی به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می‌شود حتی اگر نیاز به أخذ توضیح نباشد. اگر بخواهیم ماده ۳۹ را با ماده ۴۰ جمع کنیم باید بگوییم استعفا حداکثر یک ماه توقف قطعی را در پی دارد؛ اگر أخذ توضیح لازم باشد، بیشتر از یک ماه هم می‌تواند باعث توقف شود.

ماده ۴۱ ق.آ.د.م: وکلا مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند در صورت وجود معاذیر موجه دادگاه فقط برای یک‌بار تجدید می‌شود.

مواد ۳۷ تا ۴۰ اینا رو گفته: مانع + توقف + تأخیر در جلسه دادرسی

مواد ۴۱ تا ۴۴ این رو گفته: تجدید جلسه دادرسی

تأخیر و توقف و مانع جریان دادرسی شدن مذکور در مواد ۳۷ تا ۴۰ ناظر به حالتی است که وقت جلسه ابطال و وقت دیگری تعیین می‌شود؛ برای مثال اگر جلسه اول بوده پس از مدتی باز به همان شکل جلسه اول برگزار می‌شود، لذا همچنان حقوق اصحاب دعوا در جلسه اول پابرجاست. اما تجدید جلسه مذکور در مواد ۴۱ تا ۴۴ ناظر به حالتی است که جلسه برگزار شده ولی به دلایلی مثل وجود معاذیر موجه یا کمبود وقت، مجدداً جلسه دوم با سوم تشکیل می‌شود.

با این وجود نظر به مواد ۴۱ و ۴۳ و ۴۴، اصل بر عدم تجدید جلسه است و حتی عزل و استعفا سبب تجدید نمی‌شود، مگر اینکه خود قانون تجویز کرده باشد، مثل معاذیر موجه که شامل: فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول طبقه دوم، مرض مانع حرکت، قوه قاهره و یا اینکه رویه قضایی مثل کمبود وقت، تجدید جلسه را جایز بشمارد.

تکلیف به حضور در جلسه دادرسی

- ✓ ماده ۴۱ ق.آ.د.م، وکلا مکلف به حضور در جلسه دادرسی هستند و نمی‌توانند لایحه بدهند، مگر در صورت وجود عذر موجه
- ✓ ماده ۴۴ ق.آ.د.م، وجود دو وکیل
 - انفرادی
 - اطلاقی (یعنی به هیچیک از دو وکیل به طور منفرد حق اقدام نداده باشد)
 - اجتماعی: یا حضور هر دو + یا ارسال لایحه توسط هر دو + یا حضور یکی بعلاوه وصول لایحه دیگری
- ✓ در صورت اطلاقی یا اجتماعی بودن وکلا، تکلیف بر حضور نیست. در این صورت، وکلا بدون وجود معاذیر می‌توانند لایحه ارسال کنند.
- ✓ وکلا یعنی هر وکیل و یا دو وکیل انفرادی مکلف به حضور هستند، ولی وکلای اجتماعی مختار به حضورند.

وجود حق توکیل در وکالت:

ماده ۲۹ قانون وکالت: هیچ عذری از وکیل دارای حق توکیل برای عدم حضور پذیرفته نیست.

- ✓ نظریه مشورتی: ماده ۲۹ قانون وکالت که هیچ عذری را برای وکیل دارای حق توکیل نمی‌پذیرد، ناظر به ماده ۲۸ قانون وکالت است، یعنی فقط در تعدد جلسه ملزم به ارسال وکیل است، والا در صورت وجود معاذیر موجه همچنان ولو با وجود حق توکیل ملزم به ارسال وکیل نیست.

- ✓ اصل بر تکلیف حضور وکیل است، مگر اینکه وجود عذر موجه یا تعدد جلسه داشته باشد که در این صورت مکلف به حضور نیست، و می‌تواند لایحه ارسال کند. البته امکان ارسال لایحه در حالتی که وکیل حق توکیل داشته باشد و با تعدد جلسه مواجه شده باشد، دیگر امکان ارسال لایحه وجود ندارد و باید وکیل دیگری به جای خود ارسال کند.
- ✓ در صورت تداخل اوقات و تعدد جلسه، اگر جلسه حقوقی و کیفری تداخل داشته باشند، جلسه کیفری مقدم است و در سایر تداخل‌ها که الزام قانونی در هر دو وجود دارد، مثل: جلسه حقوقی و حقوقی، جلسه کیفری و کیفری، جلسه کیفری و کیفری به صلاحدید وکیل حضور در هر کدام کافی است.

وکیل دادگستری ۳ نوع تبر و هزینه در وکالت‌نامه باید بپردازد:

۱. پنج درصد حق الوکاله به عنوان: «مالیات علی الحساب»
 ۲. یک دوم مالیات علی الحساب: «سهم صندوق حمایت وکلا»
 ۳. یک چهارم مالیات علی الحساب: «سهم کانون»
 - ✓ پرداخت همه این هزینه‌ها به عهده وکیل است.
- در صورتی که وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی استعفا دهد (ماده ۴۵ ق.آ.د.م):

- ابلاغ به وکیل + (به فرض اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به وکیل شروع می‌شود.
- ابلاغ به موکل + (به فرض عدم اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به موکل شروع می‌شود.
- ✓ نظر به ماده ۴۶ ق.آ.د.م وکیل دارای حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حق توکیل، مستحق ابلاغ رأی هست و ابلاغ به او معتبر است (هر چند بعداً استعفا دهد) ولی وکیلی که حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حق توکیل (حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور) ندارد، ابلاغ به او غیرمعتبر است.
- ✓ به موجب تبصره ماده ۴۷ ق.آ.د.م، در صورت وجود وکیل در دادرسی تمام ابلاغ‌ها باید به وکیل صورت گیرد و مبدأ تمام مهلت‌ها و مواعد نیز از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می‌شود، مگر در حالت استعفا ماده ۴۵ ق.آ.د.م و یا فوت یا ممنوعیت و یا قوه قاهره مذکور در ماده ۴۷ ق.آ.د.م.

وکالت: اوصاف کلی وکالت به شرح ذیل است:

۱. جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند.
۲. در حال حاضر دو مرجع، پروانه رسمی وکالت صادر می‌کنند که عبارت‌اند از کانون‌های وکلای دادگستری استان‌ها و مرکز مشاوران قوه قضائیه.
۳. برای اقامه دعای حقوقی و دفاع در برابر دعای حقوقی، برخورداری از وکیل الزامی نیست؛ یعنی اشخاص می‌توانند بااصاله طرح دعوا کنند یا در برابر دعای مطروحه دفاع کنند.
۴. تمام اقدامات وکیل که در خصوص موضوع وکالت و در حدود اختیارات مندرج در وکالت‌نامه انجام می‌دهد، به منزله اقدامات موکل است و نسبت به او مؤثر است.
۵. وکالت عقدی جایز است؛ بنابراین، هر یک از وکیل یا موکل می‌تواند در هر زمان آن را فسخ کند.
۶. وکالت در دیوان عدالت اداری نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است و در نتیجه، وکالت در دیوان عدالت اداری مستلزم پروانه رسمی وکالت است.
۷. سابقاً اشخاص به نام کارگشایان دادگستری در حرفة وکالت وجود داشتند که می‌توانستند در نزد محاکم صلح به وکالت بپردازند. با توجه به حذف محاکم صلح از سیستم قضائی ایران، در حال حاضر کارگشایان دادگستری در سیستم وکالتی ایران حضور ندارند.

وکالت در دیوان عالی کشور:

۱. وکالت در دیوان عالی کشور مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است. کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در دیوان

عالی کشور ندارند.

۲. وکالت در پرونده‌هایی که مرجع تجدیدنظر از آرای آنها دیوان عالی کشور است، مانند جرائم مستوجب اعدام، مستلزم برخورداری از پروانه وکالت پایه یک است؛ بنابراین کارآموزان وکالت و وکلای پایه دو، حق وکالت در این پرونده‌ها را، حتی در مرحله بدوی ندارند.
۳. نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرایی حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.
۴. وکیل اتفاقی حق وکالت در دیوان عالی کشور را ندارد.
۵. اشخاصی که به عنوان وکلای دفاتر حمایت قضائی از بسیجیان و ایثارگران وکالت می‌کنند، حق حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.

وکالت بدون نیاز به پروانه وکالت: قبلاً بیان شد که جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند در محاکم اقدام به وکالت کنند که دارای پروانه رسمی وکالت باشند. وکالت در موضوعات و مراجع ذیل نیاز به برخورداری از پروانه رسمی وکالت ندارد:

۱. **وکالت در مراجع غیر دادگستری:** مانند اداره ثبت، هیأت تشخیص اداره کار، کمیسیون‌های شهرداری، هیأت داوری سازمان بورس و ...
۲. **وکالت در امور حسبی:** بنا بر تبصره ماده ۱۵ ق.ا.ج، در امور حسبی، وکالت مستلزم داشتن پروانه رسمی وکالت نیست.
۳. **وکالت در راستای حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر:** برای طرح دعوا و دفاع از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر، دفاتر حمایت حقوقی و قضائی بسیجیان و ایثارگران تشکیل می‌شود که اشخاص شاغل در آنها بدون نیاز به پروانه وکالت از جانب ایشان طرح دعوا و شکایت و دفاع می‌کنند.
۴. **وکالت اتفاقی:** اشخاصی که دارای دانش حقوقی هستند؛ اما پروانه وکالت ندارند، می‌توانند در هر سال تا سه بار برای اقربای نسبی یا سببی خود تا درجه دوم از طبقه سوم وکالت کنند. البته این امر منوط به دریافت مجوز وکالت اتفاقی از کانون وکلا است.

وکیل معاضدتی:

۱. اشخاص در دو صورت می‌توانند از وکیل معاضدتی برخوردار شوند:
 - در صورت اثبات اعسار شخص از پرداخت هزینه دادرسی و درخواست او، می‌تواند از وکیل معاضدتی برخوردار شود و دادگاه اقدام به معرفی وکیل معاضدتی می‌کند.
 - بنا بر ماده ۲۴ قانون وکالت، اشخاصی که قدرت تأدیه حق الوکاله را ندارند، می‌توانند از کانون وکلا تقاضای وکیل معاضدتی کنند؛ به عبارت دیگر، اگر اعسار او اثبات نشده باشد و او برای معرفی وکیل معاضدتی مستقیماً به کانون وکلا مراجعه کند، کانون وکلا بعد از احراز این شرط که وی توان پرداخت حق الوکاله را ندارد، وکیل معاضدتی معرفی می‌کند.
۲. وکلا مکلف‌اند در صورت معرفی از سوی کانون وکلا یا معرفی از سوی محاکم، هر سال وکالت تا سه دعوی حقوقی را به عنوان وکالت معاضدتی، بر عهده گیرند.

نحوه تنظیم قرارداد وکالت: قرارداد وکالت برای حضور در محاکم، ممکن است به یکی از طرق ذیل منعقد شود:

۱. **به صورت شفاهی:** در این صورت، موکل نزد قاضی حاضر شده و به وکیل، وکالت می‌دهد. مراتب در صورت مجلس درج و به امضای موکل می‌رسد. صرف امضای موکل کفایت می‌کند و امضای وکیل لازم نیست. دفاعیاتی که وکیل ارائه می‌کند نوعی قبول ضمنی و عملی وکالت توسط اوست.
 ۲. **به صورت کتبی:** که ممکن است به موجب سند رسمی یا عادی باشد.
- تأیید امضای موکل در وکالت‌نامه:** اگر وکالت به شکل کتبی و به موجب سند عادی باشد، باید اصالت امضا یا اثرانگشت موکل در وکالت‌نامه او توسط اشخاص ذیل تأیید شود:
۱. **اگر موکل در زندان باشد:** رئیس زندان یا معاون وی تأیید می‌کند.
 ۲. **اگر موکل در خارج از کشور باشد:** مأمور سیاسی یا کنسولی تأیید می‌کند.
 ۳. **در سایر موارد:** خود وکیل امضای موکل را تأیید می‌کند.
- حدود اختیارات وکیل:** وکیل دارای همه گونه اختیارات است، جز اختیارات زیر:
۱. آنچه موکل استثناء کرده است.
 ۲. آنچه قابل توکیل نباشد یا به عبارت دیگر، توکیل در آن خلاف شرع باشد.

۳. موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م مگر خلاف آن در وکالت نامه تصریح شود. البته چنین نیست که موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶، به طور مطلق غیرقابل توکیل باشد؛ بلکه می توان در خصوص آنها وکالت داد؛ اما باید در وکالت نامه تصریح شود؛ به عبارت دیگر، یک وکالت مطلق، متضمن این اختیارات نیست، مگر آنکه در وکالت نامه تصریح شود.

اختیارات وکیل که باید در وکالت نامه تصریح شود:

۱. وکالت راجع به اعتراض به رأی، تجدیدنظر، فرجام خواهی و اعاده دادرسی.
✓ عبارت «اعتراض به رأی»، تمام طرق اعتراض به رأی را در برمی گیرد، مانند اعتراض به رأی غیابی (واخواهی)، اعتراض ثالث، اعتراض به رد دادخواست که به دلیل نقص دادخواست صادر شده است، اعتراض به قرار تأمین خواسته.
✓ وکالت در خود اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت نامه ندارد؛ برای مثال وکالت در تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت نامه ندارد. به صرف اینکه وکیلی از جانب تجدیدنظر خوانده دارای وکالت باشد، می تواند در مرحله تجدیدنظر اعلام وکالت کرده و اقدام به دفاع نماید.
- ✓ عبارت اعتراض به رأی، اعتراض به نظریه کارشناس را در برنمی گیرد؛ زیرا نظر کارشناس، رأی به معنای دقیق کلمه نیست؛ به عبارت دیگر، اختیار اعتراض به نظر کارشناس، نیاز به تصریح در وکالت نامه ندارد.
۲. وکالت در مصالحه و سازش؛
۳. وکالت در جعل، انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند؛
۴. وکالت در تعیین جاعل؛
۵. وکالت در ارجاع دعوا به داوری و تعیین داور؛
۶. وکالت در توکیل؛
۷. وکالت در تعیین مصدق و کارشناس.
 - در حال حاضر، منظور از مصدق همان کارشناس خط و امضا است.
 - باید توجه داشت که درخواست ارجاع امر به کارشناس نیاز به تصریح در وکالت نامه ندارد؛ بلکه تعیین کارشناس، مانند حالتی که طرفین دعوا کارشناس مرضی الطرفین انتخاب می کنند، نیاز به تصریح در وکالت نامه دارد.
۸. وکالت در دعوی خسارت؛
۹. وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا؛
۱۰. وکالت در جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث؛
۱۱. وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوی ورود ثالث؛
۱۲. وکالت در دعوی متقابل و دفاع در قبال آن.
 - هم وکالت در طرح دعوی طاری، نیاز به تصریح در وکالت نامه دارد و هم وکالت در دفاع در برابر دعوی طاری؛ غیر از دعوی اضافی که وکالت در طرح آن و دفاع در قبال آن، نیاز به تصریح در وکالت نامه ندارد.
 - افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر درخواست که در ماده ۹۸ ق.آ.د.م بررسی شده است، دعوی طاری تلقی نشده و وکالت در قبال درخواست جدید یا خواسته ای که تغییر یافته یا افزایش یافته، نیاز به تصریح در وکالت ندارد.
۱۳. وکالت در ادعای اعسار؛
۱۴. وکالت در قبول یا رد سوگند؛
۱۵. وکالت در درخواست صدور برگ اجرایی (اجرایه) و تعقیب عملیات اجرایی و اخذ محکوم به و وجوه ایداعی.

امور غیرقابل توکیل: توکیل در مورد ذیل، خلاف شرع و باطل است:

۱. سوگند: البته باید توجه داشت که:
✓ نفس اتیان سوگند (یادکردن سوگند) قابل توکیل نیست؛ اما استناد به سوگند (درخواست صدور قرار اتیان سوگند)، از وکیل پذیرفته است.

✓ اختیار وکیل برای استناد به سوگند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. آنچه نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد، قبول یا رد سوگند است.

✓ در صورت استناد یک طرف به سوگند قاطع دعوا، طرف مقابل که باید سوگند یاد کند، می‌تواند سوگند را قبول کند یا آنکه آن را رد کند. قبول یا رد سوگند از وکیل پذیرفته است؛ البته به شرط آنکه در وکالت‌نامه او، این اختیار تصریح شده باشد.

۲. **شهادت:** البته باید توجه داشت که:

✓ شهادت بر شهادت، به معنای توکیل در امر شهادت نیست.

۳. **اقرار:** البته باید توجه داشت که:

✓ اقرار به اصل خواسته (اقرار قاطع دعوا) از وکیل پذیرفته نیست و اساساً قابل توکیل نیست؛ ولی اقرار به مقدمات دعوا (اقرار مقدماتی) از وکیل پذیرفته است و حتی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.

۴. **لعان:** این عنوان، مرتبط با حقوق مدنی و به معنای آن است که زوج با رعایت تشریفات خاص، زوجه را مرتکب زنا بداند. آثار لعان در خصوص انحلال زوجیت، حرمت نکاح و قطع توارث در حقوق مدنی بررسی می‌شود.

۵. **ایلاء:** ایلاء به معنی سوگند شخص مبنی بر تعهد جهت عدم برقراری رابطه مباشرت با زوجه است.

تعدد وکلا: شخص می‌تواند در دادرسی مدنی تا دو وکیل داشته باشد. در این صورت، طریقه عمل وکلا ممکن است به یکی از طرق ذیل باشد:

۱. **منفرداً (بالاستقلال):** هریک به تنهایی حق هر اقدامی در حق موکل دارد.

۲. **مُنضماً (بالاجتماع):** همه اقدامات باید با امضا و اقدام هر دو وکیل صورت گیرد، بدین نحو که:

✓ هر دو در جلسه دفاع حاضر شوند و دفاعیاتی یکسان ارائه کنند.

✓ هر دو لایحه بفرستند بدین نحو که لایحه آن‌ها واحد باشد یا آنکه مفاد لوایح ایشان یکسان باشد. البته ارسال لایحه توسط وکلای بالاجتماع یا یکی از ایشان ویژه حالتی است که برای عدم حضور در جلسه، عذر موجهی داشته باشند. در غیر این صورت، همان‌طور که بیان خواهد شد وکلا مکلف‌اند در جلسه دادرسی حاضر شوند و نمی‌توانند صرفاً به لایحه اکتفا کنند.

✓ یکی از ایشان لایحه بفرستد و دیگری حاضر شود؛ بدین نحو که مفاد لایحه ارسالی با دفاعیات شفاهی وکیل حاضر یکسان باشد.

۳. **اطلاق (سکوت):** اگر طریقه عمل وکلا مشخص نباشد، اصل بر اجتماع است.

احکام وکالت بالاجتماع:

۱. اگر یکی از وکلا فوت کند، وکالت شخص دیگر زایل می‌شود.

۲. اگر یکی از وکلا در دادگاه حاضر شود و وکیل دیگر حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکرده باشد، وکیلی که حاضر شده نیز، حق دفاع و حق هیچ اقدامی ندارد. حضور او ارتکاب تخلف انتظامی را، در خصوص او منتفی می‌کند.

موانع اعمال وکالت در جریان دادرسی: ممکن است در جریان دادرسی، موانعی پیش آید که مانع از اعمال وکالت وکیل شود. این موانع عبارت است از:

۱. فوت وکیل؛

۲. استعفای وکیل؛

۳. عزل وکیل؛

۴. ممنوع شدن وکیل از وکالت؛ مانند آنکه وکیل از وکالت منفصل شود یا وکیل محجور شود.

۵. تعلیق وکیل؛ مانند آنکه وکیل به دلیل تخلف انتظامی برای مدت موقتی از وکالت معلق شود.

۶. بازداشت وکیل.

تکلیف پرونده در صورت حدوث موانع اعمال وکالت:

۱. در موارد فوق، اگر أخذ توضیح لازم باشد، دادرسی به تأخیر می‌افتد و دادگاه به موکل اخطار می‌کند تا شخصاً یا توسط وکیل جدید برای

- ادای توضیح حاضر شود. تأخیر دادرسی به معنای آن است که وقت دادرسی که تعیین شده، ابطال و وقت دیرتری تعیین شود.
۲. اگر جلسه مقرر، برای اخذ توضیح از وکیل مزبور تعیین نشده باشد و دادگاه، نیاز به اخذ توضیح خاصی از وکیل متوفی یا معزول یا مستعفی یا ممنوع یا ... نداشته باشد، دادرسی به تأخیر نمی افتد؛ هرچند که وقت دادرسی به موکل او ابلاغ نشده باشد.
 ۳. اگر وکیل استعفا دهد، دادگاه علاوه بر آنکه می تواند جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد، می تواند دادرسی را تا یک ماه متوقف کند.
 ۴. فوت یا حجر موکل و ورشکستگی او در پرونده های مالی، نیز موجب زوال وکالت است؛ اما در این صورت، از آنجاکه وکالت منفسخ و وکیل منعزل می شود و دادرسی نیز تا تعیین وراثت یا قیم، متوقف می شود، با تأخیر دادرسی برای اخذ توضیح از وکیل یا موکل مواجه نیستیم.
 ۵. با توجه به آنکه اختاریه وقت دادرسی به وکیل ابلاغ شده، در صورت عزل یا استعفای وی، وقت دادرسی را به موکل ابلاغ می کنیم؛ اما اگر عزل یا استعفای وکیل در زمانی صورت گیرد که فرصت کافی برای ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل نباشد، گرچه این عزل یا استعفا پذیرفته است؛ اما نیازی به ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل و تجدید جلسه دادرسی به این دلیل نیست؛ چرا که نباید عزل یا استعفای وکیل ابزاری برای اطاله دادرسی شود.

عزل وکیل توسط موکل: در صورت عزل وکیل، موکل باید مراتب عزل وکیل را به دو مرجع اطلاع دهد:

۱. **دادگاه:** اگر به دادگاه اطلاع ندهد، هر اقدامی که دادگاه نسبت به وکیل انجام دهد و هر خطاری که دادگاه برای وکیل ارسال دارد، در حق موکل مؤثر است. بعد از عزل، دادگاه وکیل مزبور را، به عنوان وکیل، به رسمیت نشناخته و اقدامات او را نمی پذیرد.
۲. **وکیل:** اگر به وکیل اطلاع ندهد، هر عملی که وکیل انجام می دهد، در حق موکل نافذ و مؤثر است.

استعفای وکیل: وکیل می تواند در هر زمانی که بخواهد، از وکالت موکل استعفا دهد. در صورت استعفای وکیل، با تکالیف ذیل مواجهیم:

۱. وکیل باید استعفای خود را به دادگاه اعلام کند. در این صورت، دادگاه برای موکل او اختاریه می فرستد و استعفای وکیل را به او اطلاع می دهد تا موکل شخصاً یا توسط وکیل جدیدی پرونده اش را پیگیری کند.
۲. اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست دعوی مطروحه توسط او تقدیم شده، در این صورت، باید استعفای خود را شخصاً به موکلش اطلاع دهد؛ بنابراین، اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست توسط او تقدیم نشده (مانند وکیل خواهان وقتی در اثنای دادرسی اعلام وکالت می کند یا مانند وکیل خوانده) در این صورت، لازم نیست که به موکل خود نیز اطلاع دهد.
۳. تا زمانی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع نداده، دادگاه اوراق قضائی را برای وکیل ارسال و هر خطاری به وکیل مزبور، در حق موکل نیز مؤثر است؛ حتی اگر وکیل مزبور مراتب استعفا را، به موکل خود اطلاع داده باشد.

حضور وکیل در جلسه دادرسی: در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. برخی از حقوق دانان، قائل به عدم تکلیف وکیل برای حضور در جلسه دادرسی اند؛ اما این نظر، با نص صریح ماده ۴۱ ق.آ.د.م در تعارض است. بنا بر نص صریح ماده مزبور، حضور وکیل، جز در موارد عذر موجه، در جلسه دادرسی الزامی است. وکیل حق ندارد به ارسال لایحه اکتفا کند، برخلاف اصحاب دعوا که علی الاصول حضور ایشان در جلسه دادرسی الزامی نیست.
۲. وکیل در دو صورت می تواند در جلسه دادرسی حاضر نشود که این دو صورت عبارت است از اینکه:
 - وکیل دارای عذر موجه باشد.
 - جلسات دادرسی وکیل، دارای تداخل زمانی باشد.

استفاده از حق توکیل در صورت عدم حضور وکیل: اگر وکیل دارای حق توکیل باشد:

۱. **در صورت داشتن عذر موجه:** مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه نیست.
۲. **اما در صورت تداخل زمانی اوقات دادرسی:** مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه می باشد.

عدم حضور وکیل در جلسه دادرسی: اگر وکیل در موعد مقرر دادرسی حاضر نشود، با دو حالت ذیل مواجهیم:

۱. **عدم حضور وکیل بدون عذر موجه:** وی از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی شده است.

۲. **عدم حضور وکیل به واسطه عذر موجه:** وی از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی نشده است؛ اما اینکه عدم حضور موجب تأخیر دادرسی می‌شود یا خیر، بستگی به آن دارد که:

▪ **اگر وکیل تا جلسه دادرسی عذر خود را کتباً به اطلاع دادگاه برساند:** جلسه دادرسی به تأخیر می‌افتد (ماده ۴۱ ق.آ.د.م از عبارت تجدید جلسه استفاده کرده است که چندان دقیق نیست؛ زیرا تجدید جلسه، ناظر به حالتی است که جلسه دادرسی برگزار شده، ولی به دلیل عدم کفایت زمان یا به دلیل نیاز به اخذ توضیحات بیشتر، قاضی تعیین جلسه دیگری را نیز لازم دانسته است).

▪ **اگر وکیل نتواند تا جلسه دادرسی عذر خود را به اطلاع دادگاه برساند:** طبیعی است که جلسه به تأخیر نمی‌افتد.

جهات عذر موجه وکیل: این جهات عبارت است از:

۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه اول از طبقه دوم.
۲. ابتلا به بیماری که مانع حرکت باشد یا حرکت برای آن بیمار مضر تشخیص داده شود.
۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد.
۴. وقایع خارج از اختیار وکیل که مانع از حضور وی در دادگاه شود؛ مانند آنکه در روز جلسه دادرسی یکی از بستگان نزدیک وکیل دچار بیماری حاد شود و وکیل ناچار شود که به امور پزشکی وی مشغول شود.

تأخیر جلسه دادرسی در صورت عذر یکی از وکلای متعدد: اگر یکی از طرفین، دو وکیل داشته باشد و یکی از ایشان، به دلیل عذر موجه نتواند در جلسه دادرسی حاضر شود:

۱. **اگر شیوه عملکرد آنها بالاستقلال باشد:** جلسه، بدین علت تجدید نمی‌شود؛ چه چرا که وکیل دیگر می‌تواند در جلسه حاضر شود و حضور وکیل دیگر کافی است.
۲. **اگر شیوه عملکرد آنها بالاجتماع باشد:** جلسه، تجدید می‌شود؛ چرا که به واسطه عدم حضور یک طرف، دفاعیات دیگری نیز استماع نمی‌شود و حضور وکیل دیگر نیز مؤثر نیست.

احکام تأخیر جلسه دادرسی به علت عذر موجه وکیل: بیان شد که عذر موجه وکیل برای عدم حضور در جلسه دادرسی، می‌تواند موجب تجدید جلسه شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. این مقرره فقط ویژه وکلاست. عذر موجه اصیل یا سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، موجب تأخیر وقت دادرسی نیست.
۲. اگر وکیل حق توکیل داشته باشد، در صورت داشتن عذر موجه، مکلف به استفاده از حق توکیل نیست و بازهم می‌تواند تقاضای تجدید جلسه را بنماید؛ زیرا ممکن است حادث شدن عذر، چنان غیرمترقبه و آنی باشد که وکیل، فرصت توکیل نیز پیدا نکند.
۳. در صورت تأخیر وقت دادرسی، جلسه بعدی، مجدداً به علت عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد؛ بنابراین، دو جلسه متوالی به دلیل عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد. البته ممکن است جلسات متعددی به علت عذر وکیل به تأخیر افتد به شرط آنکه، این جلسات متوالی نباشد.
۴. به دلیل آنکه وقت جلسه بعد به دلیل عدم حضور وکیل تجدید نمی‌شود، بنابراین، وقت جلسه بعدی به موکل ابلاغ می‌شود تا در صورت بقای عذر موجه وکیل، موکل در دادگاه حاضر شود.
۵. علاوه بر موکل، وقت جلسه بعدی به خود وکیل که در جلسه قبلی دارای عذر بوده است، نیز ابلاغ می‌شود.
۶. وکیل باید عذر خود را با دلایل آن کتباً به دادگاه اطلاع دهد. بررسی دلایل و موجه دانستن آنها با قاضی دادگاه است.
۷. اگر درائتای جلسه دادرسی، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه جلسه را تجدید می‌کند و اگر قبل از جلسه، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، جلسه به تأخیر می‌افتد.

تداخل اوقات دادرسی یک وکیل: منظور از تداخل اوقات، آن است که وکیل به دو یا چند دادگاه دعوت شود، به نحوی که حضور در آنها، قابل جمع نباشد؛ مانند آنکه در ساعت ۸ صبح در تهران و در ساعت ۱۰ همان روز در تبریز به جلسه رسیدگی دعوت شده باشد. در این صورت، به نحو ذیل عمل می‌شود: (ماده ۴۲ ق.آ.د.م و قانون اصلاح ماده ۲۸ قانون وکالت مصوب ۱۳۴۶)

۱. وکیل در دادگاهی که حضور او طبق قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی است، باید حاضر شده و به دادگاهی که حضور او الزامی نیست، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حق توکیل، وکیل دیگری معرفی کند.

۲. اگر یک پرونده، کیفری و پرونده دیگر حقوقی باشد، حضور در دادگاه رسیدگی کننده به امر کیفری به حضور در دادگاه رسیدگی کننده به دعوی حقوقی مقدم است.
۳. اگر وکیل به صورت همزمان در دو دادگاه کیفری یا دو دادگاه حقوقی دعوت شده باشد، در آن دادگاهی شخصاً حاضر می شود که حسب صلاحدید خود، حضور خود را لازم می داند و به دادگاه دیگر، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حق توکیل، وکیل دیگری معرفی می کند.
۴. در صورت تداخل اوقات، جلسه دادرسی به دلیل عدم حضور وکیل، تجدید نمی شود.
۵. وکیل در صورتی می تواند به دلیل تداخل اوقات، به ارسال لایحه اکتفا کند که حق توکیل نداشته باشد. در غیر این صورت، بنا بر ماده ۲۹ ق. و مکلف به توکیل است.

حق الوکاله:

۱. وکیل مستحق دریافت حق الوکاله است.
۲. میزان و نحوه پرداخت حق الوکاله، تابع توافق طرفین است.
۳. در موارد سکوت طرفین، میزان و نحوه پرداخت حق الوکاله، تابع تعرفه ای است که توسط رئیس قوه قضائیه تصویب شده است.
۴. تا زمانی که قرارداد وکالت به قوت خود باقی است، عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی کند.

تعهدات و تشریفات وکالت دادگستری:

۱. تمام تعهداتی که قانون مدنی در خصوص وکلا ذکر شده است، ناظر به وکلای دادگستری نیز هست؛ بنابراین، وکلای دادگستری نیز ملزم به رعایت مواردی چون رعایت حدود اذن موکل و رعایت مصلحت موکل هستند.
۲. همان طور که بیان شد، عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی کند.
۳. بنا بر ماده ۳۲ قانون وکالت (مصوب ۱۳۱۵)، وکلای دادگستری باید قرارداد وکالت را در فرم های مخصوص، با موکل خود تنظیم و نسخه ای از آن را به دادگاه ارائه کنند.
۴. بر مبنای این قاعده اصولی که خاص سابق، عام لاحق را تخصیص می زند، ماده ۳۴ ق. آ. د. م که از اعلام وکالت به موجب وکالت نامه رسمی تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی یا انشای وکالت به صورت شفاهی سخن گفته، ناظر به وکالت اشخاصی غیر از وکلای دادگستری است؛ چراکه در برخی مراجع مانند اداره ثبت یا سایر مراجع غیر دادگستری، وکالت نیازمند داشتن پروانه وکالت دادگستری نیست؛ اما در خصوص وکلای دادگستری، وکالت نامه، باید لزوماً در فرم های مخصوص این امر باشد.
۵. وکلا باید مطابق ماده ۱۰۳ قانون مالیات های مستقیم، در وکالت نامه خود مبلغ دقیق حق الوکاله را درج کنند؛ بنابراین، درج عباراتی مانند «طبق تعرفه» یا «طبق توافق» در قسمت مربوطه، صحیح نیست و در چنین مواردی نباید وکالت نامه وکیل در دادگاه پذیرفته شود.
۶. وکلای دادگستری باید معادل ۵ درصد حق الوکاله را به عنوان مالیات بپردازند و معادل آن تمبر مالیاتی ابطال و بر روی همان نسخه ای از وکالت نامه که به دادگاه ارائه می کنند، الصاق کنند.
۷. معیار محاسبه تمبر مالیاتی وکلا، همان حق الوکاله ای است که ایشان از موکلشان دریافت کرده اند. البته اگر ایشان حق الوکاله ای کمتر از تعرفه از موکلشان دریافت کرده باشند، معیار محاسبه مالیات، تعرفه خواهد بود؛ به عبارت دیگر، وکلا نمی توانند با بیان این امر که حق الوکاله ایشان کمتر از تعرفه بوده، مالیاتی کمتر از میزان تعرفه پرداخت کنند.
۸. وکلا باید یک دوم تمبر الصاقی بر روی وکالت نامه را به عنوان سهم صندوق حمایت وکلا و کارگشایان دادگستری پرداخت کنند و به میزان یک چهارم تمبر الصاقی بر روی وکالت نامه را به عنوان سهم کانون وکلا، پرداخت کنند. اگر وکیل، مالیات حق الوکاله را پرداخته باشد؛ اما این دو مبلغ (سهم صندوق حمایت و سهم کانون) را نپرداخته باشد، اشکالی به وکالت وکیل مزبور وارد نیست؛ ولی چنین وکیلی مرتکب تخلف انتظامی شده است. البته اشخاصی که از مرکز مشاوران قوه قضائیه، پروانه وکالت دریافت کرده اند، در حال حاضر چنین تکلیفی ندارند.

تأثیر تعدد موکلین و تعدد وکلا بر تمبر مالیاتی: در این خصوص، با قواعد دقیقی مواجهیم که برخی محاکم نسبت به آنها توجه کافی ندارند. باید توجه داشت که:

۱. اگر شخصی نسبت به یک دعوا، دارای چند وکیل در امور حقوقی، ۲ و در امور کیفری، ۳ وکیل باشد، با دو حالت مواجهیم:
 - اگر وکالت ایشان به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد باشد: هریک از ایشان باید، جداگانه تمبر مالیاتی ابطال کند. این امر از آن‌روست که در صورت تعدد وکلا، هریک از ایشان حق الوکاله‌ای مستقل از دیگری دریافت می‌کند و بنابراین، باید هر یک از ایشان مالیات این درآمد را بپردازد.
 - برخی به غلط تبصره ۳ ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم را ناظر به فرض فوق می‌دانند. این تبصره بیان می‌دارد: «در صورتی که پس از ابطال تمبر تعقیب دعوا به وکیل دیگری واگذار شود وکیل جدید مکلف به ابطال تمبر روی وکالت‌نامه مربوط نخواهد بود» در صورتی که آن تبصره ناظر به حالتی است که وکیلی وکالت خود را به دیگری تفویض می‌کند.
 - اگر وکلای مزبور به موجب یک وکالت‌نامه اعلام وکالت کرده باشند: در این صورت، کافی است که جمعاً یک فقره مالیات پرداخته و یک فقره تمبر مالیاتی ابطال شود؛ چراکه تعدد وکلا در یک وکالت‌نامه، ظهور در آن دارد که ایشان فقط یک فقره حق الوکاله دریافت کرده‌اند.
 ۲. اگرچند شخص نسبت به یک دعوا به یک شخص وکالت دهند، وکیل مزبور باید برای هر یک از ایشان یک فقره تمبر مالیاتی ابطال کند؛ خواه موکلین متعدد به موجب یک وکالت‌نامه به او وکالت داده باشند یا آنکه به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد وکالت داده باشند؛ چراکه تعداد موکلین موجب تعدد حق الوکاله است و تعدد حق الوکاله نیز موجب تعدد تمبر مالیاتی است.
- نماینده حقوقی:** اشخاص حقوقی ذیل می‌توانند علاوه بر وکیل دادگستری یا به‌جای وکیل دادگستری، برای اقامه و دفاع در دعاوی، از کارکنان اداره حقوقی یا کارمندان رسمی خود، با داشتن شرایط مقرر قانونی به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. این اشخاص حقوقی عبارت‌اند از:
۱. **وزارتخانه‌های دولتی**
 ۲. **مؤسسات دولتی:** واحدهای سازمانی دولتی هستند که در قالب وزارتخانه تشکیل نشده‌اند و به موجب قانون، زیر نظر یکی از قوای سه‌گانه ایجاد و اداره می‌شوند، مانند سازمان حفاظت محیط‌زیست یا سایر سازمان‌های دولتی. (ماده ۳ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶) دانشگاه‌های دولتی، مؤسسه دولتی‌اند و از همین رو می‌توانند نماینده حقوقی داشته باشند.
 ۳. **شرکت‌های دولتی:** شرکتی که به حکم دادگاه یا قانون تشکیل شده و بیش از نصف سرمایه، متعلق به دولت یا شرکت دولتی دیگری باشد، مانند شرکت ملی نفت ایران. (ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶)
 ۴. **مؤسسات عمومی غیردولتی:** مؤسساتی را گویند که طبق قانون تشکیل شده و به خدمات عمومی می‌پردازند؛ اما وابسته به دولت محسوب نمی‌شوند، مانند جمعیت هلال احمر، کمیته ملی المپیک، شهرداری و ... در این خصوص توجه داشته باشید که:
 - نام این مؤسسات در قانون به نام قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی ذکر شده است.
- (ماده ۵ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۶۶)
- شرکت‌های وابسته به مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت‌های وابسته به نهادهای انقلابی و شرکت‌های وابسته به شهرداری‌ها، به دلیل استقلال شخصیت حقوقی، نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.
۵. **نهادهای انقلاب اسلامی، مانند کمیته امداد یا بنیاد پانزده خرداد:** نهادهای انقلاب اسلامی در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد آنها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.
 ۶. **شهرداری‌ها:** شهرداری‌ها در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد شهرداری‌ها در ماده ۳۲ ق.آ.د.م نبود.
 ۷. **بانک‌ها:** در این خصوص توجه داشته باشید که:
 - گرچه ماده به صورت مطلق آمده است؛ اما نظر اقوی آن است که منظور، بانک‌های دولتی است؛ بنابراین، بانک‌های خصوصی نمی‌توانند از نماینده حقوقی استفاده کنند.
 - صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات مالی و اعتباری نمی‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند.
 ۸. **شرکت‌های تعاونی:** بنا بر بند ۹ ماده ۳۷ ق.ب.ت شرکت‌های تعاونی می‌توانند برای حضور در دادگاه‌ها، نماینده حقوقی معرفی کنند؛ هرچند که آن نماینده حقوقی، وکیل دادگستری نباشد.

۹. دانشگاه‌های غیردولتی: اعم از دانشگاه آزاد، دانشگاه‌های غیرانتفاعی و ...

اوصاف نماینده حقوقی: نمایندگان حقوقی باید دارای اوصاف ذیل باشند:

۱. اگر اشخاص حقوقی فوق‌الذکر دارای اداره حقوقی باشند، می‌توانند از کارمندان اداره مزبور به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. کارمند مزبور ممکن است کارمند رسمی، پیمانی یا قراردادی باشد؛ اما اگر بخواهد از سایر کارمندان خود (غیر از کارمندان اداره حقوقی) استفاده کند، کارمند مزبور باید لزوماً کارمند رسمی باشد.

۲. اگر کارمندی که به عنوان نماینده حقوقی معرفی می‌شود، کارمند اداره حقوقی نباشد، باید دارای یکی از دو شرط ذیل باشد:

- دارا بودن لیسانس در رشته حقوق با دو سال سابقه کارآموزی در دفاتر حقوقی دستگاه‌های مربوط.
- دو سال سابقه کار قضائی یا وکالت، به شرط عدم محرومیت از اشتغال به مشاغل قضاوت یا وکالت.

۳. تشخیص صلاحیت نماینده حقوقی با بالاترین مقام اجرایی آن سازمان یا قائم مقام قانونی اوست، نه با قاضی؛ اما اگر برای قاضی محرز شود که شخص مزبور دارای شرایط نمایندگی نیست، نمایندگی او را نمی‌پذیرد.

قلمرو دعوی در خصوص نماینده حقوقی: در خصوص اینکه نماینده حقوقی در چه پرونده‌هایی امکان حضور دارد، باید توجه داشت که:

۱. در کلیه دعوی مدنی، امکان استفاده از نماینده حقوقی وجود دارد.

۲. در دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری و شوراهای حل اختلاف نیز امکان بهره‌مندی از نماینده حقوقی وجود دارد.

۳. کارکنان وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و نیروهای مسلح (نظامی و انتظامی) یا وراث درجه اول آنان پس از فوت، می‌توانند در دعوی حقوقی یا جزایی که از انجام وظیفه شغلی آنان ناشی می‌شود یا به نحوی با وظایف ایشان مرتبط است، از کارشناسان حقوقی شاغل در آن دستگاه مربوطه برای ارائه خدمات حقوقی، مانند طرح دعوا و دفاع، استفاده کنند. توجه داشته باشید که این مقرره، کارکنان مؤسسات عمومی غیردولتی را دربرنمی‌گیرد. (قانون حمایت قضائی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۶)

تعداد نمایندگان حقوقی: تعداد نمایندگان حقوقی نیز تابع تعداد وکلاست؛ بنابراین، ادارات دولتی می‌توانند:

۱. برای هر دعوا نهایتاً تا دو نفر را به عنوان نماینده حقوقی مأمور کنند.

۲. همچنین می‌توانند دو وکیل یا یک وکیل و یک نماینده حقوقی را برای پرونده مأمور کنند.

حدود اختیارات نمایندگان حقوقی: نمایندگان حقوقی نیز مانند وکلا از تمام اختیارات برای طرح دعوا و دفاع برخوردارند مگر اختیارات ذیل:

۱. قابل توکیل نباشد.

۲. موکل (اداره دولتی) استثنا کرده باشد.

۳. اختیارات مذکور در ذیل ماده ۳۵ و ۳۶ ق.آ.د.م مگر آنکه آن اختیارات در برگه نمایندگی به نماینده داده شده باشد.

حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان و آمران به معروف:

۱. سپاه پاسداران باید برای حمایت از بسیجیان، رزمندگان و ایثارگران، دفاتر مشاوره حقوقی و قضائی را با هماهنگی قوه قضائیه و وزارت دادگستری تشکیل و اداره نماید. (ماده ۲۰۳ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و آیین‌نامه اجرایی آن)

اشخاص مشمول این ماده و خدمات قضائی موضوع این ماده در آیین‌نامه اجرایی آن مشخص شده است.

۲. نیروی مقاومت بسیج می‌تواند هنگام برخورد با جرائم مشهود، در صورت عدم حضور ضابطین دیگر یا عدم اقدام به موقع آنها یا اعلام نیاز آنان، به منظور جلوگیری از امحاء آثار جرم و فرار متهم و تهیه و ارسال گزارش به مراجع قضائی اقدامات قضائی لازم را به عمل آورند. توهین، ضرب و شتم یا ایراد جرح نسبت به ایشان در حین انجام وظیفه، در حکم توهین و مقابله با ضابطین دادگستری و مأمورین دولتی و انتظامی است. برای حمایت از حقوق ایشان در این خصوص، دفاتر حمایت و خدمات حقوقی و قضائی بسیجیان در نیروی مقاومت بسیج تشکیل می‌گردد. (ماده ۴ قانون حمایت قضائی از بسیج مصوب ۱۳۷۱)

۳. آمران به معروف و ناهیان از منکر، برای پیگیری جرائمی که در حین انجام عمل، نسبت به ایشان صورت می‌گیرد مشمول حمایت‌های قضائی مقرر در بند فوق هستند (تبصره ماده ۱۱ قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹۴)

مخاطب ابلاغ دادنامه در فرض برخورداری شخص از وکیل:

۱. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را نداشته باشد و برای توکیل در آن مرحله مجاز نباشد: ابلاغ باید به موکل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به وکیل اثری ندارد.
۲. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحله بعدی را داشته باشد یا آنکه برای توکیل در مرحله بالاتر، مجاز باشد: ابلاغ باید به وکیل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به وکیل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به موکل اثری ندارد.

زوال سمت وکیلی که حق اعتراض به رأی را در مرحله بعد را دارد:

۱. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، قبل از ابلاغ رأی، به هر دلیل مانند عزل، استعفا یا فوت دچار زوال سمت شود؛ بدیهی است که ابلاغ باید به خود موکل صورت گیرد.
۲. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از صدور رأی یا در زمان ابلاغ آن استعفا دهد و از رؤیت رأی امتناع کند:
 - رأی به موکل او ابلاغ می‌شود.
 - باوجوداین، تاریخ ابلاغ به وکیل و امتناع او از قبول اوراق، آغاز مهلت تجدیدنظر تلقی می‌شود؛ مگر موکل عدم اطلاع خود را از استعفای وکیل اثبات کند.
 - از طرف دیگر برای آنکه مهلت تجدیدنظر یا فرجام موکل منتفی نشود، دادخواست تجدیدنظر یا فرجام وکیل مستعفی پذیرفته می‌شود، ولی تکمیل آن با شخص اصیل یا وکیل جدید او خواهد بود.
۳. اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی، عزل شود یا استعفا دهد، در این صورت، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به موکل او نیست و مهلت اعتراض به رأی از همان تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌شود. البته بدیهی است که تجدیدنظرخواهی وکیل مستعفی یا معزول پذیرفته نیست. تجدیدنظرخواهی باید توسط شخص اصیل یا وکیل جدید صورت گیرد؛ اما مهلت اعتراض به رأی، همان مهلت سابق است و مهلت جدیدی برای این امر، داده نمی‌شود، چون دادن مهلت جدید، موجب باز کردن راه تقلب مبنی بر عزل یا استعفای صوری برای ایجاد اطالة دادرسی است.
۴. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر یا فرجام با یک مانع قهری مواجه شود، برای مثال، فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قهریه (مانند کما) قادر به وکالت نباشد؛ رأی باید مجدداً به موکل او ابلاغ شده و مهلت جدیدی برای تجدیدنظر یا فرجام، به موکل داده شود.

نمایندگی اشخاصی مانند وزیر برای وزارتخانه و مدیر شرکت از شرکت باید نمایندگی قانونی به مفهوم اخص شمرده شود، لذا نمایندگی قراردادی در اقامه دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها مصرح در ماده ۳۲، مشاوران پروانه‌دار حقوقی و نیز موارد منصوصی که شخص می‌تواند نماینده‌های غیر وکیل دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.

به موجب ماده ۱۲۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (۱۳۹۲)، وکالت در دیوان عدالت اداری به ترتیبی است که در ق.آ.د.م مقرر شده و شرایط وکالت در این مرجع با وکالت در دادگاه‌های عمومی تفاوتی ندارد. در عین حال، به موجب ماده ۱۴۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری (۱۳۹۲) طرف شکایت در دیوان عدالت اداری یعنی واحدهای دولتی، شهرداری‌ها، نهادهای انقلابی و ... می‌توانند در دیوان «نماینده» نیز معرفی نمایند؛ بنابراین نماینده قراردادی اصیل می‌تواند حسب مورد وکیل دادگستری، دارنده پروانه مشاوره حقوقی و یا نماینده حقوقی باشد.

در مواردی که شخص ملزم به انتخاب وکیل نمی‌باشد، اگر شرایط اخذ وکیل معاضدتی فراهم باشد، می‌تواند از مقررات مربوط بهره‌مند شود (ماده ۵۱۳).

جز در مواردی که در تبصره ۱ ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۲ و ۳۳ ق.آ.پ.ق.د تصریح شده اقامه دعای مدنی و حقوقی و نیز شکایت از آراء و دفاع از آنها در دادگاه‌های دادگستری با دخالت وکیل دادگستری یا مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه خواهد بود؛ البته اشخاصی که از مقررات مذکور مستثنی بوده و ملزم به داشتن وکیل نیستند در ماده ۳۳ ق.آ.پ.ق.د و در قوانین مخصوص، منصوص گردیده‌اند؛ بنابراین مقررات آیین‌نامه در خصوص اشخاصی که داشتن وکیل مستثنی شده‌اند در حدی معتبر و قابل اجراست که با قوانین مطابقت داشته باشد.^۵

^۵ آیین‌نامه یادشده به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴ مورخ ۸۸/۱۲/۱۱ موقوف‌الاجرا گردید.

- در دعاوی حقوقی و کیفری مطروحه در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، وکیل باید از وکلای دادگستری باشد.
- در مواردی که اقدامات وکیل مستلزم پرداخت هزینه‌های قانونی مانند هزینه‌های دادرسی، دستمزد و ... می‌باشد باید موکل را به موقع برای پرداخت هزینه‌ها آگاه کند (بند ۶ ماده ۸۰ ا.ا.ل.ق.ا.ک.و.د).
- اهمال: قصور و تقصیر وکیل در انجام وظایف وکالتی عمدتاً مسؤولیت انتظامی برای وی در پی دارد.
- اگر موکل حق الوکاله را ندهد وظیفه وکیل تا زمانی که وکالت منتفی نشده است باقی است و ربطی به عدم دریافت حق الوکاله ندارد.

• نمایندگی نسبت به اصیل، در قانون به طور مشخص تعیین گردیده و بنابراین اراده هیچ یک از دو طرف در آن تأثیری ندارد. مانند نمایندگی پدر و جد پدری از فرزند که ولایت نامیده می‌شود.	نمایندگی قانونی
• نمایندگی نماینده به موجب رأی دادگاه تعیین و اعلام شده باشد. مانند نمایندگی قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومت اوست و همچنین امین جنین و امین غایب مفقود الاثر و امین عاجز.	نمایندگی قضایی
• نمایندگی قراردادی در اقامه دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها، مصرح در ماده ۳۲ ق.آ.د.م، مشاوران پروانه‌دار حقوقی و نیز موارد منصوبی که شخص می‌تواند نماینده غیر وکیل دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.	نمایندگی قراردادی

با توجه به ماده ۴۳ و ۴۰ باید گفت: عزل وکیل در صورتی که موجب تجدید جلسه می‌شود که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد؛ در غیر این صورت، دادگاه به این علت جلسه را تجدید نمی‌کند.

در تفسیر ماده ۳۹ باید گفت: استعفاء وکیل اگر چه موجب توقیف دادرسی به مدت حداکثر یک ماه می‌شود اما در عین حال این توقیف نمی‌تواند با توجه به ماده ۴۳، تجدید جلسه را موجب شود مگر اینکه جلسه مقرر به لحاظ ماده ۴۰ برای اخذ توضیح از وکیل تعیین شده باشد. استعفاء وکیل به منظور اطاله دادرسی تخلف محسوب می‌شود.

علاوه بر مواردی که در حقوق مدنی در خصوص انقضای وکالت گفته شده ممنوع شدن وکیل از وکالت را نیز باید از طرق انقضای وکالت در دعاوی دانست. تعلیق وکیل دادگستری از وکالت و بازداشت او نیز اگرچه موجب انقضای وکالت نمی‌شود اما وکالت وکیل را با مانع قانونی و عملی روبه‌رو می‌کند.

طبق ق.آ.د.م علی‌رغم اینکه استعفاء وکیل موجب «توقیف دادرسی» به مدت یک ماه و آگاه ساختن موکل برای تعقیب دادرسی (شخصاً یا با وکیل جدید) می‌شود (ماده ۳۹) اما فوت و جنون، ممنوع شدن وکیل از وکالت چنین تکلیفی برای دادگاه ایجاد نمی‌کند مگر در مواردی که نیاز به اخذ توضیح باشد.



- در صورت **استعفای وکیل** نیز دادرسی به تأخیر نمی‌افتد؛ مگر اینکه دادگاه اخذ توضیحی را لازم بداند؛ اما ماده ۳۹ اشعار می‌دارد: دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌گردد؛ یعنی قاضی در مورد استعفای وکیل، علاوه بر ماده ۴۰ می‌تواند به ماده ۳۹ نیز استناد کند.
- موکل علی‌الاصول، می‌تواند در هر مقطع از مقاطع دادرسی و در هر مرحله وکیل خود را **عزل** نماید. در صورت عزل وکیل چنانچه گرفتن توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد. البته عزل وکیل، با توجه به ماده ۴۳ و با لحاظ ماده ۴۰، در صورتی موجب تجدید جلسه می‌باشد که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد، «در غیر این صورت، دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد»
 - **استعفای وکیل**، به موجب ماده ۴۰، موجب تأخیر دادرسی نخواهد شد، مگر اینکه دادگاه نیاز به توضیح وکیل داشته باشد که در این صورت، به ترتیبی که گفته شد با لحاظ ماده ۴۳ اقدام می‌شود. به موجب ماده ۳۹ در صورتی که وکیل استعفای خود را به آگاهی دادگاه برساند، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا وکیل جدید حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌شود.
 - ماده ۴۱: وکیل باید عذر موّجه خود را کتباً با دلایل برای جلسه دادرسی به دادگاه ارسال کند. اگر دادگاه عذر وکیل را موّجه بداند جلسه دادرسی تجدید می‌شود. وقت دادرسی جلسه بعد و علت تجدید جلسه (عذر موّجه) به موکل نیز ابلاغ می‌گردد. جلسه بعد به دلیل عذر موّجه وکیل قابل تجدید نیست.
 - ماده ۴۲: در صورتی که وکیل به چند دادگاه هم‌زمان دعوت شود، دادگاه کیفری یا دادگاهی که حضور او به موجب سایر قوانین، الزامی است بر دادگاه حقوقی، مقدّم می‌دارد.
 - مهم: ماده ۴۵: اگر وکیل بعد از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن استعفا دهد ابتدای مهلت تجدیدنظر و فرجام همچنان از روز ابلاغ به وکیل می‌باشد. اگر وکیلی بعد از صدور رأی استعفا دهد همچنان دادخواست تجدیدنظر یا فرجام این وکیل پذیرفته می‌شود ولی برای پیگیری آن به موکل وی اخطار می‌گردد.
 - ماده ۴۶: وکیل حق تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را دارد: دادنامه باید به وکیل ابلاغ شود؛ ابلاغ به موکل دارای اثر حقوقی نیست. وکیل حق تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را ندارد: دادنامه باید به موکل ابلاغ شود.
 - ماده ۴۷: اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر و فرجام عزل شود یا استعفا دهد ابتدای مهلت اعتراض

همچنان از تاریخ ابلاغ به وکیل می‌باشد.

نمایندگان حقوقی دستگاه‌های موضوع ماده ۳۲، از حقوقی که مختص وکلای دادگستری است، محروم‌اند (مثل تصدیق رونوشت با اصل). اگر نماینده حقوقی با واسطه از سوی رئیس آن دستگاه انتخاب شده باشد (مثلاً از طریق معاون رئیس)، در مرجع قضایی باید سمت آن واسطه در انتخاب نماینده حقوقی نیز محرز و اثبات شود (در همان معرفی‌نامه نماینده حقوقی).

با توجه به نص ماده ۱۹۰ ق.آ.د.ک اشخاص مذکور در ماده ۳۲، نمی‌توانند در امور جزایی، «نماینده حقوقی» معرفی نمایند، بنابراین وزیر، رئیس موسسه، مدیر شرکت دولتی و ... یا باید شخصاً اقدام نموده و یا از خدمت وکیل دادگستری بهره‌مند شود. استفاده از خدمت غیروکیل دادگستری در دادرسی‌ها استثناء و خلاف اصل شمرده می‌شود.

نتیجه: نظر به اینکه در قوانین جدید آیین دادرسی مدنی و کیفری اختیار استفاده از نماینده حقوقی تنها در آ.د.م پیش‌بینی شده، تسری آن در امور جزایی، اگر چه معمول، اما بی‌وجه و مردود است.

جمع‌بندی وکالت:

در امور حقوقی، متداعیین حق انتخاب و معرفی حداکثر دو نفر وکیل را دارند.

وکیل باید دارای پروانه رسمی وکالت باشد، جز: وکالت در امور حسبی، وکالت در شوراها یا حل اختلاف، وکالت انفاقی.

ماده ۳۲: مؤسسات عمومی غیردولتی در قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مشخص شده‌اند. مؤسسات عمومی غیردولتی مثل: نهادهای انقلاب اسلامی، شهرداری‌ها.

نهادهای مذکور در ماده ۳۲ می‌توانند برای طرح دعوا یا دفاع در دعاوی مطروحه به انتخاب خود از یکی از این اشخاص استفاده کنند: وکیل دادگستری، کارمندان اداره حقوقی خود، کارمندان رسمی با یکی از شرایط مذکور قانون.



ماده ۳۵: اختیارات وکیل، عام است، جز:

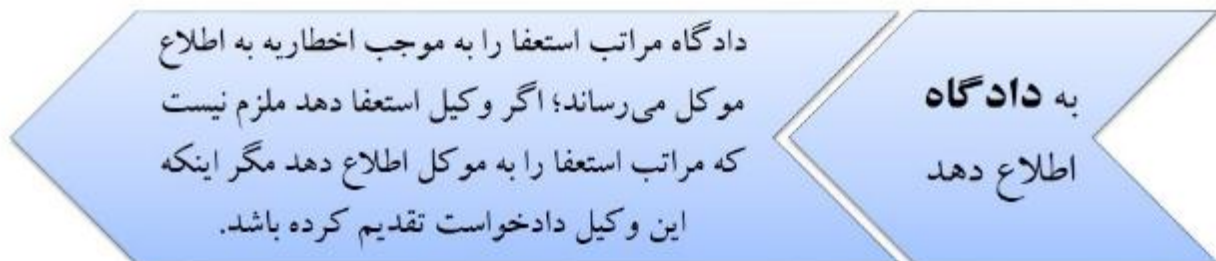
- آنچه موکل استثناء کرده باشد.
- آنچه قابل توکیل نباشد = توکیل در آن خلاف شرع است = امور قائم به شخص = سوگند، شهادت، اقرار، لعان، ایلاء
- موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ مگر خلاف آن در وکالتنامه تصریح شده باشد.
- ماده ۳۶: وکیل در دادرسی، در صورتی حق درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی به

نام موکل را خواهد داشت که در وکالتنامه تصریح شده باشد.

در صورت عزل وکیل توسط موکل، موکل باید مراتب عزل را:



در صورت استعفای وکیل، وکیل باید مراتب استعفا را:



دادرسی نخستین «مواد ۴۸ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م»

- ✓ به موجب ماده ۴۸ ق.آ.د.م، اقامه دعوا به موجب دادخواست به دفتر دادگاه به عمل می‌آید.
 - ✓ ماده ۲ ق.آ.د.م «درخواست» را به معنای «تقاضا» به کار برده است.
 - ✓ به موجب ماده ۲ ق.آ.د.م، اصل بر درخواست در دعاوی حقوقی است، از سویی به موجب ماده ۴۸ ق.آ.د.م، طرح، اقامه، تقاضا به موجب دادخواست به عمل می‌آید. آن هم نه تنها در رسیدگی نخستین که اصولاً در هر دعاوی چه نخستین، چه شکایتی، چه اصلی، چه طاری همگی با دادخواست به عمل می‌آید.
- «هرجا کلمه «دعوا» را دیدی: باید دادخواست بدیم!»

تقدیم دادخواست: دعوا

دعوا:

✓ اصلی

• بدوی

• شکایتی

▪ واخواهی

▪ تجدیدنظر

▪ فرجام

▪ اعاده

▪ اعتراض ثالث

✓ طاری

- تقابل
- اضافی
- ورود ثالث
- جلب ثالث

درخواست: خواسته غیر دعوای اصلی، و در بعضی مواقع به صورت شفاهی است و ضمانت اجرا ندارد. مثل: تأمین دلیل، تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع، دستور موقت، تأمین خواسته، کارشناسی و ...

✓ هر جا قراره حکمی صادر بشه، پس دعوای هست، پس **دادخواست** هست.

✓ هر جا قراره قرار صادر بشه، پس دعوای نیست، پس **درخواست** هست.

- تست: زمان دقیق شروع به دعوای عبارت است از ثبت دادخواست در:

دفتر دادگاه

دفتر شعبه اول دادگاه

✓ دفتر کل دادگاه

واحد رایانه دادگاه

✓ تشخیص دفتر دادگاه، بسته به نوع دادگاه است، به نحوی که اگر دادگاه فقط یک شعبه بود: دفتر همان دادگاه

✓ شعب متعدد (مجتمع قضایی): دفتر شعبه اول (دفتر کل) در رویه بهش میگویند واحد ارجاع.

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

به موجب ۵۳ ق.آ.د.م
 مهلت ۲ روز برای رفع
 نقص و در صورت عدم
 رفع نقص، قرار رد
 دادخواست صادر می‌شود.

دادخواست بدوی

فرم چاپی، فارسی، امضاء
 صدر ماده ۵۱
 و بند ۷ ماده ۵۱

مشخصات و اقامتگاه
 خواهان
 بند ۱ ماده ۵۱

مشخصات وکیل خواهان:
 تبصره بند ۱
 مشخصات و اقامتگاه
 خوانده: بند ۲
 خواسته و بهای آن: بند ۳
 درخواست: بند ۵
 تعهدات و جهات: بند ۴
 ادله و وسایل: بند ۶
 الصاق تمبر: بند ۱ ماده ۵۳

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ
 خواهان قابل اعتراض
 است.

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

مهلت ۱۰ روز برای رفع
 نقص می باشد و در صورت
 عدم رفع نقص، قرار رد
 دادخواست صادر می شود.

دادخواست های واخواهی، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی

فرم چاپی، فارسی، امضاء

مشخصات و اقامتگاه
 واخواه، معترض ثالث و
 خواهان اعاده دادرسی

مشخصات وکیل واخواه،
 معترض ثالث و خواهان
 اعاده دادرسی
 مشخصات و اقامتگاه
 واخوانده، محکوم له و
 محکوم علیه در اعتراض
 ثالث و خوانده
 اعاده دادرسی
 (حکم مورد درخواست
 اعاده دادرسی، مشخصات
 دادگاه صادرکننده حکم و
 جهت اعاده دادرسی)
 الصاق تمبر

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف ۱۰ روز از تاریخ
 الصاق به دیوار دفتر دادگاه
 قابل اعتراض است

- ✓ مقنن در مقام طرق شکایت از آراء تقدیم دادخواست را ضروری دانسته و در تمام آن دادخواست‌ها سه دسته ضمانت اجرا همانند دادخواست نخستین پیش‌بینی شده است:
- ۱. شرایط جوهری، که فقدان این شرایط برابر با عدم پذیرش دادخواست است.
- ۲. شرایط متقاضی که فقدان این شرایط رد فوری دادخواست است.
- ۳. سایر شرایط که فقدان این شرایط رد غیرفوری دادخواست را در بردارد.
- ✓ قانون‌گذار واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث را عیناً مشمول دادخواست بدوی دانسته و به نوعی شبه بدوی فرض کرده است، به نحوی که فرم دادخواست آنها نیز همان فرم دادخواست بدوی است.
- ✓ دادخواست‌های شکایتی همگی مبتنی بر یک رأی قابل شکایت‌اند (بر خلاف دادخواست بدوی) از این رو، دادخواست‌های شکایتی علاوه بر شرایط دادخواست بدوی باید مختصات رأی مورد شکایت اعم از تاریخ صدور، تاریخ ابلاغ، شماره دادنامه را نیز داشته باشند، والا ضمانت اجرای آن همان ضمانت اجرای عمومی اخطار رفع نقص است.
- ✓ دقت شود که اخطار رفع نقص در تمام مراحل دادرسی و نسبت به همه نوع دادخواست توسط دفتر دادگاه صادر می‌شود و در همگی مهلت ۱۰ روزه به متقاضی دعوا جهت رفع نقص داده می‌شود.
- ✓ حال اگر رفع نقص نشد، در دادگاه بدوی دفتر دادگاه قرار رد صادر می‌کند و در شکایتی‌ها خود دادگاه صادر می‌کند.
- ✓ در تمام مراحل، إحراز شرایط دادخواست با دفتر دادگاه است، حال اعمال ضمانت اجرا در دادخواست بدوی با دفتر دادگاه، اما در دادخواست‌های شکایتی با دادگاه است.
- ✓ عدم پذیرش و عدم ثبت دادخواست در هیچ مرحله‌ای قابل اعتراض نیست، چون منتهی به هیچ رأی اعم از حکم یا قرار نشده است (باید تصمیم دفتر در یک قالبی ارائه شده باشد تا بتوان اعتراض کرد).
- ✓ در صورتی که دادخواست فاقد شرایط جوهری و اساسی باشد که نباید پذیرش و ثبت می‌شود، ولی به هر دلیلی ثبت شده باشد و دادگاه در هر مقطعی متوجه آن شده باشد برخلاف رویه عملی باید اقدام به بایگانی نمودن پرونده و صدور اخطار استحضاری (با اخطار رفع نقص خلط نشود، چرا که فاقد مهلت و تشریفات است) نماید (اصلاً دادخواست را نباید در حدی بداند که اخطار رفع نقص بزند چون شرایط اساسی دادخواست رعایت نشده است).
- ✓ در خصوص قابلیت اعتراض به قرارهای رد فوری دادخواست باید گفت، اصولاً قابل اعتراض نیست، مگر در دادخواست تجدیدنظرخواهی ظرف ۱۰ روز و دادخواست فرجام‌خواهی ظرف ۲۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه (اصلاً آن قرار ابلاغ نشده است که مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ در نظر گرفته شود).
- ✓ اصولاً عدم پذیرش‌ها در هیچ مرحله‌ای و قرارهای رد فوری در مراحل بدوی و شبه بدوی قابل اعتراض نیست.
- ✓ اما اصولاً تمام قرارهای رد غیرفوری و همین طور قرار رد فوری در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی قابل اعتراض است و این اعتراض‌ها در ردهای فوری از تاریخ الصاق و در ردهای غیر فوری از تاریخ ابلاغ محاسبه می‌شود.
- ✓ طبق تبصره ۲ ماده ۵۱ و نظر به ماده ۵۲ شخص حقوقی یا مجبور اگر متقاضی دعوا باشند: اولاً باید مشخصات خودشان به عنوان اصیل درج شود و ثانیاً مشخصات نماینده آنها اعم از مدیر، ولی، قیم و ... در قسمت نماینده دادخواست قید شود.
- ✓ نظر به ماده ۵۵ ق.آ.د.م در خصوص هزینه نشر آگهی (غالباً برای مجهول‌المكان‌ها) اخطاری برای تأمین هزینه صادر می‌شود. (شبهه اخطار رفع نقص ظرف ۲ روز) منتها به جای ۱۰ روز یک ماه مهلت تأمین هزینه داده می‌شود، البته اگر دادخواست اعسار تقدیم شده باشد، به جای تاریخ ابلاغ اخطاریه از تاریخ ابلاغ دادنامه رد اعسار محاسبه می‌شود.
- ✓ در حال حاضر در سوالات کانون مرجع تقدیم دادخواست، دفتر خدمات قضایی الکترونیکی است که شخص را از حضور در دفتر دادگاه بی‌نیاز می‌کند. مع الوصف؛ اگر در گزینه‌ها همچین گزینه‌ای نبود، حسب مورد باید دفتر دادگاه را تعیین کرد و الا در صورت اطلاق دفتر کل با توجه به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و از باب تغليب (غلبه) صحیح‌تر است.

تحلیل ماده ۵۰ ق.آ.د.م

ثبت دادخواست برابر است با شروع دعوا ولو اینکه هنوز به شعبه مربوطه ارجاع نشده باشد، اما با نظر به ماده ۵۰ ق.آ.د.م می‌بایست فوراً پس از ثبت جهت ارجاع تعیین تکلیف شود و پرونده به نظر رئیس شعبه اول و یا معاون ارجاع برسد.

شرایط دادخواست بدوی «مواد ۵۱ تا ۶۰ ق.آ.د.م»

شرایط دادخواست‌های شکایت «مواد ۴۴۱ تا ۳۵۱ ق.آ.د.م»

- ✓ زبان فارسی + برگه‌های چاپی مخصوص + امضاء یا اثر انگشت: صدر ماده ۵۱ ق.آ.د.م + بند ۷ ماده ۵۱ ق.آ.د.م: شرایط اساسی (جوهری) هستند که اگر نباشند، اصلاً انگار دادخواستی وجود ندارد: و نتیجه می‌شود: عدم پذیرش و عدم ثبت: این اقدام قابل اعتراض نیست.
- ✓ مشخصات (نام و نام خانوادگی) و اقامتگاه خواهان: بند ۱ ماده ۵۱ ق.آ.د.م: قرار ردّ فوری دادخواست «ماده ۵۶ ق.آ.د.م»
- ✓ عدم درج نام پدر، سن و شغل خواهان ضمانت اجرایی ندارد.
- ✓ فقدان مشخصات یا اقامتگاه خواهان، سبب ردّ فوری دادخواست می‌شود یعنی بدون مهلت رفع نقص ۱۰ روزه می‌باشد (چرا که اصلاً امکان ابلاغ برای رفع نقص وجود ندارد) توسط مدیردفتر یا منشی دادگاه ظرف ۴۸ ساعت یعنی ۲ روز رد می‌شود.
- ✓ به موجب ماده ۵۶ ق.آ.د.م، صدور قرار ردّ دادخواست که یک رأی محسوب می‌شود، در صلاحیت مدیر دفتر یا جانشین او قرار داده شده است و از آن مهم‌تر این که به موجب قسمت اخیر ماده ۵۶ ق.آ.د.م نیز حقّ اعتراضی برای چنین قرار ردی پیش‌بینی نشده است.
- ✓ به موجب ماده ۶۰ ق.آ.د.م، پیوست‌های دادخواست از جمله سند مثبت سمت ماده ۵۹ ق.آ.د.م باید به تعداد خواندگان دعوا بعلاوه + یک نسخه برای خود دادگاه تقدیم شود.

مبحث سوم: اهلیت قانونی

با توجه مواد ۲۱۱ و ۱۲۱۰ ق.م و ماده ۴۱۸ ق.ت و ر.و.د.ع.ک شماره ۳۰ و رویه قضایی، درخصوص اهلیت نتایج زیر حاصل می‌شود:

هر شخص بالای ۱۸ سال تمام شمسی	دختر دارای ۹ سال تمام قمری پسر دارای ۱۵ سال تمام قمری	پسر یا دختر کمتر از ۱۸ سال تمام شمسی	تاجر ورشکسته
شخصاً می‌تواند در تمام دعاوی مالی و غیرمالی اقامه دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد و جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد، در این صورت ولیّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامه دعوا می‌نماید. اشخاص بالغ کمتر ۱۸ سال می‌توانند دعاوی اعسار از پرداخت اقامه نمایند. (ر.و.د.ع.ک شماره ۶۶۸)	در امور غیرمالی می‌تواند اقامه دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد، مگر اینکه جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد؛ در این صورت ولیّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامه دعوا می‌نماید.	در صورتی می‌تواند در امور مالی اقامه دعوا نموده یا طرف دعوا قرار گیرد که حکم رشد او، به حکم دادگاه ثابت شده باشد.	تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم ورشکستگی حقّ اقامه دعوا در امور مالی را ندارد و مدیر تصفیه، قائم‌مقام وی در اقامه دعوا در این دسته از امور است؛ اما در امور غیرمالی دارای اهلیت شمرده شده و حقّ اقامه دعوا دارد.

اهلیت: به موجب ماده ۹۵۸ ق.م: «هر انسانی متمتع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند مگر اینکه برای این امر، اهلیت قانونی داشته باشد.» اقامه دعوا از مصادیق اجرای حق است و بنابراین یکی از شرایط اقامه دعوا «اهلیت قانونی» است. شخصی که اقامه دعوا می‌نماید در صورتی «اهل» محسوب می‌شود که بالغ، عاقل و رشید باشد.

هر شخصی که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی رسیده، اعم از زن و مرد، دارای اهلیت قانونی شمرده می‌شود و هرگونه ادعایی را در ارتباط با امور غیرمالی و مالی می‌تواند شخصاً اقامه نماید و یا طرف هر دعوایی قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد یا جنون او به موجب حکم دادگاه، ثابت شده باشد که در صورت اخیر، این شرط اقامه دعوا را از دست می‌دهد و حسب مورد، ولیّ خاص یا قیم یا وصی او باید به نمایندگی از او اقامه دعوا نماید.

- پسر یا دختری که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی نرسیده باشد در صورتی می‌تواند در امور مالی اقامه دعوا نموده و یا به دعوی مربوط به حقوق مالی که علیه او اقامه شده پاسخ دهد که رشد او به موجب حکم دادگاه، اثبات شده باشد.
- تاجری که حکم ورشکستگی او صادر شده، از تاریخ صدور حکم، حقّ اقامه دعوا در امور مالی را ندارد و مدیر تصفیه، قائم‌مقام

قانونی وی در اقامه دعوا در این دسته از امور است. **در امور غیرمالی** مانند دعوی طلاق، دعوی ابوت، دعوی بنوت، دعوی تمکین و ... که تأثیری در تأدیه دیون تاجر ورشکسته نداشته باشد، دارای اهلیت شمرده و از این حیث، حقی اقامه دعوا دارد.

مبحث چهارم: شرایط دیگر اقامه دعوا

برای اقامه دعوا شرایط دیگری از جمله اقامه دعوا در مدت قانونی، مختومه شمرده نشدن دعوی اقامه شده و شرایط مندرج در ماده ۸۴ ق.آ.د.م لازم است.

اقامه دعوا در مدت قانونی یکی دیگر از شرایط اقامه دعوا است، در این خصوص، مدت ها و آثار آن را باید از هم تفکیک نمود. در برخی موارد، قانونگذار مدت هایی را تعیین نموده و ذی حق را به قید سقوط حقی اصلی، مکلف به اقامه دعوا نموده است. همواره ذی حق یا قائم مقام قانونی او می تواند آن را از طرف مقابل یا قائم مقام قانونی او مطالبه کند؛ اما در موارد نسبتاً نادری، قانونگذار به عللی، مطالبه قانونی حق را محدود به مهلت معینی نموده به طوری که اگر در آن مهلت به مراجع صالح مراجعه نشود، اصل حق ساقط می گردد. ظاهر مواد ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ ق.م این مفهوم را می رساند که مدت دو ماهه مزبور «مرور زمان» دانسته شده است اما مدت مزبور باید مهلت شمرده شود، نه مرور زمان و چنانچه در تاریخ اقامه دعوا، مهلت مزبور تمام شده باشد، عنایت دادگاه به آن نیازی به ایراد خوانده ندارد و دعوا باید به علت عدم طرح آن در مهلت معین غیرقابل استماع اعلام شود. مدت های تعیین شده در سایر قوانین نیز باید «مهلت» شمرده شوند و احکام و آثار مهلت بر آنها مترتب گردد مگر در مواردی که احراز شود مدت مزبور «مرور زمان» است.

مواعد مذکور در ماده ۲۸۶ و ۲۸۷ ق.ت «مهلت» است: عدم رعایت مهلت در اقامه دعوا = قرار رد دعوا (بر اساس ماده ۲۸۹ ق.ت). مدت های تعیین شده در شکایت از آراء (مواد ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۹۷ و ۴۲۷ ق.آ.د.م) «مهلت» شمرده می شوند: با پایان آن مدت ها، نسبت به دعوی اعتراض، تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی نسبت به رأی = قرار رد دعوا. در ق.قدیم.آ.د.م اگر دعوایی مشمول مرور زمان می شد = قرار عدم استماع دعوا (به شرط ایراد خوانده در اولین جلسه دادرسی) مرور زمان در ق.آ.د.م مسکوت مانده و در حال حاضر، در دعوای حقوقی نمی تواند موجب عدم استماع دعوا شود. به موجب ماده ۱۰۵ به بعد ق.م.ا مرور زمان «در دعوای کیفری» در مواردی، حسب مورد، موجب موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای حکم قطعی کیفری می گردد.

چنانچه دعوا بر فرض ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد (مثل هبه و وقف بدون قبض) = قرار رد دعوا. ذی حق، برای احقاق حقوق خود از طریق دادگستری، تنها یک بار می تواند علیه شخصی که حق بر علیه اوست اقامه دعوا نماید، بدین معنا که چنانچه دعوی اقامه شده بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم مقام آنان هستند سابقاً رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، دادگاه نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام می کند. پس، اگر در دعوایی اعتبار امر مختوم باشد («امر مختوم»، امری ست که درباره آن سابقاً در دادگاه حکم قطعی صادر شده باشد): قرار رد دعوا. چنانچه مورد دعوا مشروع نباشد یا دعوا جزمی نبوده بلکه ظنی و احتمالی باشد: قرار رد دعوا. بندهای یازدهگانه ماده ۸۴ و ضمانت اجرای این ماده (یعنی ماده ۸۹) مطالعه شود.

فصل دوم: انواع دعوای

۱. انواع دعوا از نظر ماهیت حقی مورد اجرا (دعوای را با توجه به ماهیت حقی مورد اجرا می توان به دعوای عینی، دعوای شخصی و دعوای مختلط تفکیک نمود):

- **عینی:** ماهیت حقی مورد اجرا نسبت به اعیان اموال حاصل می شود.
 - **شخصی:** ماهیت حقی مورد اجرا، شخصی (عهدی) است.
 - **مختلط:** شرایطی که هم اعمال حقی عینی ممکن است و هم اعمال حقی شخصی.
۲. انواع دعوا از نظر موضوع حقی مورد اجرا (دعوای را با توجه به موضوع حقی مورد اجرا، می توان به دعوای منقول و دعوای غیرمنقول تقسیم کرد):
- **دعوای منقول** دعوای که موضوع مطالبه اموال یا اثبات حقوق منقول است.
 - **دعوای غیرمنقول** دعوای که موضوع آن ها مطالبه اموال یا اثبات حقوق غیرمنقول است.

مصادیق دعاوی غیرمالی اعتباری: به استناد بندهای ۶، ۸ و ۱۳ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو (مصوب ۱۳۶۴)، توجه داشته باشید که گرچه دادگاه‌های حقوقی یک و دو در حال حاضر وجود ندارد؛ اما ماده مزبور تاکنون نسخ نشده است. این دعاوی از قرار ذیل است:

۱. دعاوی افزایش یا فروش مال مشاع، البته اگر مالکیت مورد اختلاف نباشد.

۲. دعاوی سه‌گانه تصرف؛

۳. دعاوی فی‌مابین موجر و مستأجر، البته غیر از مطالبه اجور.

دعاوی غیرمنقول: منظور از دعاوی غیرمنقول، دعاوی ناظر به اموال و حقوق غیرمنقول است، مانند دعاوی ذیل:

۱. دعاوی اثبات مالکیت مال غیرمنقول؛

۲. دعاوی در خصوص سایر حقوق عینی نسبت به اموال غیرمنقول، مانند اثبات حق انتفاع یا اثبات حق ارتفاق نسبت به یک مال غیرمنقول یا دعاوی اخذ به شفعه یا دعاوی اثبات حق تحجیر؛

۳. دعاوی سه‌گانه تصرف که عبارت است از:

- رفع تصرف عدوانی؛

- رفع ممانعت از حق؛

- رفع مزاحمت.

۴. مطالبه اجرت‌المثل مال غیرمنقول؛

۵. مطالبه خسارات وارده بر مال غیرمنقول؛

۶. سرقفلی؛

۷. دعاوی خلع ید؛

۸. دعاوی افزایش و فروش مال غیرمنقول مشاع؛

۹. دعاوی اثبات وقفیت مال غیرمنقول؛

۱۰. دعاوی راجع به وسایل کشاورزی که مالک، آن‌ها را به امر کشاورزی اختصاص داده است (مال غیرمنقول حکمی).

۳. انواع دعا از نظر نوع حق مورد اجرا (نظر به اینکه حق ماهوی که در واقع یا بنابر ادعا تضییع یا انکار شده، حق مالی باشد یا غیرمالی، دعاوی به مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود):

• **دعای مالی:** دعایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ مانند دعاوی مطالبه وجه، نفقه، مهریه، اجرت‌المثل، مطالبه خسارت، الزام به تنظیم سند رسمی ملک، الزام به تحویل مبیع، اخذ به شفعه، فسخ قرارداد مالی، ابطال سند مالی و استرداد سند مالی مانند استرداد چک.

• **دعای غیرمالی:** دعاوی غیرمالی خود به دودسته تقسیم می‌شود.

• **دعای غیرمالی ذاتی:** دعایی است که اثر مستقیم مالی ندارد؛ اعم از آن که اساساً اثر مالی ندارد یا آنکه اثر مالی دارد؛ اما این اثر مالی، غیرمستقیم است؛ مانند دعاوی طلاق، حضانت، ملاقات طفل، اثبات نسب، فسخ نکاح، تمکین، تغییر سن، اصلاح شناسنامه و استرداد سند غیرمالی مانند استرداد شناسنامه.

• **دعای غیرمالی اعتباری (غیرمالی حکمی یا فرضی):** دعایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ اما قانونگذار آن را غیرمالی فرض کرده است.

در تشخیص دعاوی مالی از غیرمالی باید حق مالی را از حق غیرمالی تفکیک نمود. «حق مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد، مانند حق مالکیت نسبت به خانه‌ای که مستقیماً برای دارنده آن ارزش پولی دارد.» در تمام مواردی که حق تضییع یا انکار شده، مالی باشد دعا مالی است. «حق غیرمالی آن است که اجرای آن، منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید، مانند حق بنوت، حق زوجیت و امثال آن.»

دعاوی غیرمالی را می‌توان به دعاوی غیرمالی ذاتی و دعاوی غیرمالی اعتباری تقسیم نمود. دعاوی غیرمالی ذاتی به آن دسته از دعاوی گفته می‌شود که حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی باشد مانند دعاوی نسب، زوجیت و ...؛ اما دعاوی غیرمالی اعتباری آن دسته از دعاوی است که اگرچه ذاتاً مالی می‌باشد اما قانونگذار، به هر دلیل آنها را از پاره‌ای از جهات، در حکم دعاوی غیرمالی

دانسته است.

۴. اقسام دعاوی از نظر اصالت یا عارضی بودن آن:

- **دعای اصلی:** دعوی است که بر دعوی دیگر عارض نمی‌شود.
- **دعای طاری:** دعوی است که دراثنای رسیدگی به دعوی اصلی مطرح می‌شود و بر آن عارض می‌شود.

اقسام دعاوی طاری: دعوی طاری بر چهار قسم است:

۱. **دعای اضافی:** دعوی مجدد خواهان علیه خوانده؛
۲. **دعای متقابل:** دعوی خوانده علیه خواهان؛
۳. **جلب ثالث:** دعوی هریک از متداعیین یا هردوی ایشان علیه ثالث؛
۴. **ورود ثالث:** دعوی شخص ثالث علیه طرفین دعوا یا یکی از ایشان.

مبحث نخست: دعاوی عینی و شخصی و مختلط

عمده دعاوی عینی عبارتند از: دعای خلع ید، دعای تخلیه ید از اعیان مرهونه و مستأجره، دعوی راجع به حق عبور و حق المجرا و سایر دعاوی راجع حقوق ارتقایی، دعوی مزاحمت، ممانعت از حق و تصرف عدوانی، دعوی استرداد سند، دعوی افراز.

دعای شخصی (برخلاف دعاوی عینی) صور مختلفی داشته و بسیارند:

مثال دعاوی شخصی: دعای مطالبه دین، دعای الزام به انجام عمل و یا خودداری از انجام عمل و ...

در دعاوی شخصی، حق اصلی مورد اجرا معمولاً بر اساس قرارداد و بعضاً قانون (نقشه اقارب) بر عهده خوانده بنا بر ادعا، مستقر شده است. فواید تفکیک دعاوی عینی و شخصی (که دو فایده دارد):

۱. دعاوی عینی را علیه هر شخصی که عین موردنظر را در اختیار داشته باشد می‌توان اقامه کرد و حتی حکم صادره را علی‌الاصول علیه هر شخصی که محکوم‌به را در تصرف داشته باشد، اجرا نمود (به لحاظ مقررات ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م و مواد ۴۴ به بعد ق.ا.ا.م)؛ در حالی که دعاوی شخصی را علی‌الاصول تنها علیه شخصی که قانوناً یا طبق قرارداد حق اصلی مورد ادعا علیه اوست، قابل طرح بوده و حکم صادره نیز علی‌الاصول تنها علیه محکوم‌علیه (یا در شرایطی وراث او) قابل است.

۲. تعیین دادگاه صالح: که از دو حال، خارج نیست: الف: شخصی: محل اقامت خوانده؛ ب: عینی: محل وقوع مال غیرمنقول.

دعای مختلط به دعوی گفته می‌شود که دارنده آن (دعوا به مفهوم اخص) در شرایطی که در عین حال مجاز به اجرای حق عینی و حق شخصی است. در حقیقت حق منشأ دعوا، اگرچه بر عمل حقوقی واحدی مبتنی است اما به دارنده، قدرت اجرای حق عینی و حق دینی (شخصی) را ترتیبی می‌دهد که می‌تواند با اجرای هر یک، به منظور خود برسد. چنین وضعیتی در دو صورت پیش می‌آید:

۱. شخص با انعقاد قراردادی مالک مالی گردیده است:

۱. دعوی مالکیت (به منظور اثبات ید) = دعوی عینی: دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول؛

۲. دعوی الزام به انجام تعهد (تحويل مبیع) = دعوی شخصی: دادگاه محل اقامت.

۲. **دعای فسخ یا ابطال قرارداد انتقال عین معین تحويل شده** (مثلاً به علت عدم پرداخت ثمن یا نداشتن شرایط اساسی قراردادها) نیز **دعای مختلف شمرده می‌شود**؛ زیرا: در عین حال که دعوی فسخ و ابطال، دعوی شخصی است با فسخ و ابطال، مالکیت بایع بر عین مورد معامله و بنابراین حق مطالبه آن بوجود می‌آید.

مبحث دوم: دعاوی منقول و غیرمنقول

کلیه دیون از قبیل: قرض، ثمن مبیع، مال الاجاره عین مستأجره در حکم منقول است.

نکته: دعاوی مربوط به اجرت‌المثل و خسارات وارده بر املاک غیرمنقول شمرده شده است.

نوع دعوا از حیث منقول و غیرمنقول بودن، باید با توجه به موضوع آن مشخص شود؛ پس:

۱. در صورتی که موضوع دعوا مطالبه مال منقول باشد، دعوا عینی و منقول است.

۲. در صورتی که موضوع دعوا الزام خوانده به انجام تعهد باشد، دعوا شخصی و منقول است.

(در حالت دوم، فرق نمی‌کند تعهد مربوط به مال منقول باشد یا غیرمنقول)

دعوی الزام به ایفاء تعهد احداث ساختمان، تحويل مال منقول، الزام به تنظیم سند رسمی مال غیرمنقول، شخصی و منقول است.

نکته: در مواردی که موضوع دین، انتقال مال غیرمنقول است، اصل حق را نیز باید تابع آن شمرد، اما تعهد بر انجام کار یا خودداری از آن،

چون موضوع تعهد، کار انسان است، منقول هر چند مربوط به مال غیر منقول باشد (استاد کاتوزیان زیرنویس شماره ۴ ماده ۵۹۸) به نظر می‌رسد اصل بر منقول بودن اموال است پس هر گاه نسبت به غیر منقول یا منقول بودن مال یا حق معینی شک بوجود آید، آن را منقول می‌دانیم.

مبحث سوم: دعوای مالکیت و تصرف

دسته‌بندی دعوای به مالکیت و تصرف یک دسته‌بندی فرعی از دعوای غیر منقول است؛ یعنی تفکیک دعوای به مالکیت و تصرف منحصر به اموال غیر منقول است.

در حقیقت در دعوای منقول اگرچه از حیث نظری تمایز بین مالکیت و تصرف امکان‌پذیر است اما در واقع با توجه به ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م می‌توان گفت که تنها در اموال غیر منقول است که دعوای تصرف از دعوای مالکیت تفکیک می‌شود؛ به عبارت دیگر: دعوای تصرف در مورد اموال منقول مصداق ندارد و مدعی حق، تنها می‌تواند دعوای مالکیت اقامه نماید.

نباید از ظاهر ماده ۱ «قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی» این برداشت شود که تفکیک بین دعوای مالکیت و تصرف در اموال منقول وجود دارد، بلکه چنانچه شخصی مدعی باشد که مال منقول تحت تصرف وی توسط دیگری از تصرف او خارج شده، نمی‌تواند از این ماده و هیچ یک از مواد مربوط به تصرف عدوانی استفاده نموده و دعوای «تصرف عدوانی» اقامه نماید، بلکه اگر جنبه کیفری داشته باشد اقدام به شکایت کیفری و در غیر این صورت، طرف دعوای «مالکیت» و مطالبه مال می‌کند.

- دعوای مالکیت شمرده می‌شود که موضوع حق منشأ آن، مالکیت خواهان باشد. در دعوای مالکیت، خواهان به دلایلی استناد می‌کند که بتواند رابطه مالکیت را اثبات نماید.

حق انتفاع و ارتفاق از مشتقات و توابع مالکیت است اما به طور مستقل نیز ممکن است برای شخصی به جزء مالک عین، در ملک دیگری نیز برقرار شود.

اگر شخصی مدعی داشتن حق انتفاع و ارتفاق در ملک دیگری باشد و شناسایی و احقاق چنین حقوقی در ماهیت و اصل آن مورد نظر وی باشد، دعوای مطروحه در این خصوص، دعوای مالکیت شمرده می‌شود، نه دعوای تصرف.

دعوا در صورتی از دعوای تصرف شمرده می‌شود که موضوع حق منشأ آن، تصرفات قبلی خواهان یعنی در اختیار داشتن عملی مال یا حق مورد نظر باشد؛ لذا در دعوای تصرف، ادعای ذی‌حقی خواهان مبتنی بر استفاده عملی و یا در اختیار داشتن شیء یا حق مورد نظر می‌باشد و در این مقام، وجود یا عدم وجود حق قانونی ماهوی خواهان در این استفاده مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

در ق.آ.د.م سه نوع دعوای تصرف پیش‌بینی شده است:



قانونگذار از تصرف و متصرف در برابر تصرف عدوانی حمایت نموده و حتی اگر متصرف عدوانی، مالک ملک باشد.

هدف از وضع چنین مقرراتی پیش از هر چیز حمایت از مالک واقعی می‌باشد حتی اگر از این امتیاز غاصب نیز استثنائاً بهره‌مند شود چرا که ظاهر غالباً دلالت بر واقعیت دارد و متصرف غالباً مالک یا امین او است.
دعوا بر دو قسم است:

۱. منقول؛

۲. غیر منقول؛ دعاوی غیر منقول خود بر دو قسم است:

۱. مالکیت؛

۲. تصرف؛ ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. مزاحمت؛ ۳. ممانعت از حق.

خلع ید (در مفهوم عام): ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. خلع ید به مفهوم اخص (مالکیت)؛ ۳. تخلیه ید.
نکته: خلع ید در مواد ۴۳ و ۴۵ و ... ق.ا.ا.م به مفهوم «اعم» است.

مقایسه دعوی تصرف عدوانی، خلع ید و تخلیه ید:

- **دعوی تصرف** برای احترام به تصرفات ظاهری افراد است و هدف این نیست که حق به ذی‌حق داده شود و دلیلش این است که در صورت عدم احترام به تصرفات، بی‌نظمی به وجود می‌آید. اگر مالک، ملکی را از غاصب به زور بگیرد قانونگذار از غاصب، بنا به مصلحتی به نام «نظم» حمایت می‌کند.
- **در دعوی مالکیت (خلع ید)** دادگاه در صورتی حکم علیه خوانده صادر می‌نماید که خواهان با ارائه ادله متناسب، مالکیت را نسبت به ملک مورد دعوا که خوانده آن را تکذیب می‌نماید، اثبات کند.
- **در دعوی تخلیه ید**، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودنید خوانده بر آن، مورد قبول طرفین دعوا می‌باشد، خواهان ادعا می‌نماید که ادامه ید خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعوی تخلیه ید از عین مستأجره)
- دعوی رفع تصرف عدوانی:** طرح این دعوا، نیازمند برقراری سه رکن است؛ به عبارت دیگر، سه عنصر زیر باید برای پیروزی در این دعوا اثبات شود:

۱. سبق تصرف خواهان: یعنی سابقاً ملک در تصرف خواهان بوده است.

- لازم نیست که خواهان مالکیت خود را بر مال اثبات کند؛ بلکه اثبات سبق تصرف کافی است.
- تصرف متصرف سابق در صورتی مورد حمایت است که اقدامات او عرفاً مصداق تصرف باشد؛ یعنی تصرف مستمر، مستقر (مانندگار) و علنی باشد؛ بنابراین، تصرفات منقطع غیرقابل رؤیت یا مورد تردید و ابهام، تصرف محسوب نشده و نمی‌توان در خصوص آنها دعوی تصرف عدوانی طرح کرد.
- در قانون فعلی، بر خلاف قانون سابق هیچ حداقل خاصی از حیث مدت زمان تصرفات سابق خواهان بیان نشده است؛ بنابراین کافی است که مدت تصرفات سابق خواهان، به اندازه‌ای باشد که بتوان او را عرفاً متصرف سابق نامید.
- اگر شخصی مال غیر منقول خود را بلا تصرف رها کند و بعد از مدتی، شخص دیگری مال او را تصرف کند، در این صورت، تصرفات این شخص، مصداق دعوی تصرف عدوانی نیست.

۲. لحوق تصرف خوانده: یعنی در حال حاضر، ملک در تصرف خوانده است. در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

- حتی اگر خوانده، مدعی مالکیت ملک باشد نمی‌تواند ملک را بدون طرح دعوی حقوقی و به نحو عدوانی از تصرف متصرف خارج کند و اگر چنین کند، عمل او مشمول عنوان تصرف عدوانی است.
- اخلاقی که مستمر و مستقر نیست، نمی‌تواند مبنای دعوی رفع تصرف عدوانی قرار گیرد. برای مثال، اگر شخصی از ملک مورد تصرف دیگری صرفاً عبور کند، عمل او مصداق دعوی تصرف عدوانی نیست.

۳. عدوانی بودن تصرف خوانده: یعنی تصرف فعلی خوانده بدون رضایت خواهان و بدون حکم مرجع صالح باشد.

- حتی اگر شخصی که بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی، با قهر و غلبه وارد ملک تحت تصرف دیگری شده، مالک آن ملک باشد، عمل او همچنان مصداق تصرف عدوانی است.

این دعوا در اموال قابل طرح است که قابلیت تملک خصوصی داشته باشند؛ بنابراین این دعوا در اموال عمومی ممکن نیست.

دعای رفع ممانعت از حق: موضوع این دعوا، حمایت از استفاده از یک ملک، تحت عنوان حق ارتفاق یا حق انتفاع است؛ مانند آنکه شخصی در ملک دیگری راه عبور یا مجرای آبی داشته است و شخص ثالث یا مالک همان ملک مورد ارتفاق، مانع بهره‌برداری شخص دارنده حق از حق خود شود.

۱. در دعای رفع ممانعت از حق، دادگاه صرفاً به این امر رسیدگی می‌کند که آیا خواهان، قبل از اینکه موضوع دعوا، تحت عنوان انتفاع یا ارتفاع استفاده می‌کرده است یا خیر؟ و آیا خوانده مانع استفاده خواهان از ملک شده است یا خیر؟
۲. در این دعوا صرفاً به بررسی سبق استفاده خواهان و ممانعت خوانده از این بهره‌برداری می‌پردازیم و به این امر که سابقه استفاده خواهان تحت عنوان حق انتفاع یا حق ارتفاق، مشروع و قانونی بوده است یا خیر، نمی‌پردازیم؛ به عبارت دیگر قاضی به این امر که آیا استفاده سابق خواهان، بر حق بود یا خیر، نمی‌پردازد.

دعای رفع مزاحمت: اگر شخصی نسبت به متصرفات غیرمنقول دیگری مزاحم شود، بدون اینکه ملک را از تصرف متصرف خارج کرده باشد؛ مانند آنکه شخصی پنجره‌ای رو به ملک غیر باز کند یا در ملک خود صداهایی تولید کند که به خانه همسایگان وارد شود یا آب باران خانه خود را به سمت منزل همسایگان هدایت کند، می‌توان علیه او دعای رفع مزاحمت طرح کرد. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. در دعای رفع مزاحمت نیز کافی است که خواهان ثابت کند که متصرف ملک است و اثبات مالکیت او لازم نیست. پس همین که شخص متصرف ملکی باشد و دیگری برای تصرفات او ایجاد مزاحمت کند، همین امر مصداق دعای رفع مزاحمت است.
۲. مزاحمت باید در حال حاضر در جریان باشد. اگر مزاحمت قبلاً رفع شده باشد، طرح دعای مزاحمت ممکن نیست.

اوصاف مشترک دعای سه‌گانه تصرف:

۱. هر سه غیرمنقول است. در خصوص اموال منقول، طرح دعای تصرف منتفی است؛ به عبارت دیگر، در خصوص اموال منقول، شخصی که مدعی مالکیت است، می‌تواند دادخواست استرداد مال تقدیم کند.
۲. هر سه غیرمالی اعتباری است.
۳. در این دعای، دادگاه وارد احراز مالکیت خواهان نمی‌شود، بلکه صرفاً به احراز سبق تصرف خواهان می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، در این دعای در پی حمایت از مالک نیستیم؛ بلکه صرفاً در پی حمایت از سبق تصرف هستیم و این تفاوت دعای تصرف و دعای مالکیت است.
۴. در این دعای، نیاز به احراز مالکیت خواهان و مشروعیت تصرف سابق او نیست؛ بنابراین، نه تنها لازم نیست که خواهان مشروعیت تصرف سابق خود را اثبات کند؛ حتی اثبات خلاف آن از سوی خوانده؛ یعنی اثبات عدم مشروعیت تصرفات سابق خواهان نیز تأثیری در دعای تصرف ندارد؛ زیرا در دعای تصرف، به دنبال حمایت از متصرف هستیم.
۵. بنا بر آنچه در بند فوق بیان شد، اگر ملکی در تصرف شخصی غیر از مالک باشد و مالک بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی با قهر و غلبه وارد ملک خود شود که تحت تصرف دیگری است، عمل او مصداق تصرف عدوانی است.
۶. با توجه به آنکه دعای سه‌گانه تصرف، غیرمالی اعتباری است؛ و آرای صادره تعیین دعای، قابل تجدیدنظر است؛ اما آرای صادره در این دعای در شمار آرای قابل فرجام ذکر نشده است.
۷. طبق قوانین فعلی طرح دعای سه‌گانه تصرف، محدود به مهلت خاصی نیست.

دعای شبه تصرف:

۱. دعای مربوط به قطع انشعاب و خدمات شهری یا قطع تأسیساتی که برای استفاده از ملک ایجاد شده، مانند قطع آب، فاضلاب، برق، گاز، تلفن ثابت، وسایل تهویه، آسانسور و ... تابع قواعد دعای تصرف است.
۲. اگر چه ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م از امکان طرح دعوا در خصوص قطع انشعابات سخن نگفته ولی این را باید ناشی از تسامح قانونگذار دانست؛ بنابراین، قطع انشعاب آب نیز مشمول همین بند است.
۳. از بین دعای سه‌گانه تصرف این مورد با دعای ممانعت از حق تطابق بیشتری دارد تا با دعای تصرف عدوانی یا مزاحمت.
۴. با توجه به آنکه این دعای تابع قواعد دعای تصرف است، پس دعای غیرمالی و غیرمنقول است.

۵. این دعاوی در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است، نه دادگاه اقامتگاه خواننده.
۶. اگر قطع انشعابات بر مبنای مجوزهای قانونی یا مستند به قرارداد باشد، طرح دعوی ممانعت از حق، در خصوص آنها منتفی است. برای مثال، اگر انشعاب برق به دلیل عدم پرداخت بهای آن را انشعاب به دلیل مصرف بی‌رویه، قطع شود، دعوی ممانعت از حق منتفی است. بسیاری از دستگاه‌های عمومی یا دولتی مانند وزارت نفت، وزارت نیرو، وزارت راه و شهرسازی، وزارت جهاد کشاورزی، شهرداری‌ها و ... مکلف شده‌اند که حسب قوانین مربوطه نسبت به رفع تجاوز در حریم لوله‌ها، راه‌ها، اراضی ملی شده، معابر و میدان‌ها و ... اقدام کنند. اقدام ایشان در خصوص موارد فوق‌الذکر، مستند به تجویز قانون بوده و در مواردی نیاز به رجوع به محاکم و دستور قضائی نیز وجود ندارد. در این صورت، به دلیل اقدامات مزبور، نمی‌توان علیه آنها، دعوی تصرف عدوانی یا ممانعت از حق یا مزاحمت طرح کرد. البته اگر شخص متصرف اقدامات ایشان را غیرقانونی می‌داند، می‌تواند با رجوع به دیوان عدالت اداری، علیه مرجع مزبور طرح دعوا کند و ابطال تصمیمات و اقدامات ایشان را درخواست کند.

* نکته: شکست در دعوی تصرف عدوانی، مانع اقامه دعوی مالکیت نمی‌شود.

* نکته: شکست در دعوی مالکیت، مانع اقامه دعوی تصرف عدوانی می‌شود (قرار عدم استماع دعوا).

دعوی مالکیت (خلع ید به مفهوم اخص)، اثبات مالکیت است که مورد انکار خوانده است.

همانطور که در بالا گفتیم، در تخلیه ید، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودن خلع ید خوانده بر آن مورد قبول طرفین دعواست و خواهان ادعا می‌نماید که ادامه ید خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعوی تخلیه ید از عین مستأجره).

اگر متصرف پس از دعوی عدوانی در ملک مورد تصرف عدوانی، اشجاری غرس و یا اقدام به احداث بنا نموده باشد، اشجار و بنا پس از اجرای حکم تصرف عدوانی علیه مشأل‌الیه در صورتی باقی می‌ماند که متصرف عدوانی، مدعی مالکیت مورد حکم تصرف عدوانی بوده و ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم نسبت به مالکیت در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید (ماده ۱۶۴).

اجرای حکم رفع تصرف عدوانی که از مرحله بدوی صادر می‌شود فوری است و پس از ابلاغ، متصرف عدوانی باید از ملک خارج (اخراج) شود.

در رابطه با تکلیف اشجار غرس شده و ابنیه احداث شده توسط متصرف عدوانی و اقامه دعوی مالکیت، دو حالت متصور است:

۱- چنانچه متصرف عدوانی ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، دعوی مالکیت اقامه ننماید، پس از انقضای مهلت مزبور، بلافاصله قلع خواهد گردید.

۲- در صورتی که متصرف عدوانی، دعوی مالکیت اقامه نماید، پس از روشن شدن نهایی دعوی مالکیت و محکوم شدن وی، چنانچه قلع اشجار و بنا از دادگاه درخواست شده باشد و در این مورد نیز حکم صادر شده باشد، قلع می‌گردد.

بدیهی است در صورتی که محکوم علیه دعوی تصرف عدوانی در مهلت مقرر، اقامه دعوی مالکیت نموده باشد و در آن پیروز شود، نه تنها قلع اشجار و بنا منتفی می‌شود، بلکه در اجرای حکم جدید (خلع ید)، محکوم علیه دعوی تصرف عدوانی دوباره بر ملک مستولی می‌گردد.

حکم رفع تصرف عدوانی، چون در دعوی غیرمالی صادر شده است، به صراحت بند ۲ ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است.

درخواست تجدیدنظر در تصرف عدوانی، بر خلاف اصل مذکور در ماده ۳۴۷، مانع اجرای حکم رفع تصرف عدوانی نمی‌شود، بنابراین اگر محکوم علیه به درخواست تجدیدنظر اکتفا کند و دعوی مالکیت اقامه نکند، در رابطه با تکلیف اشجار غرس شده و ابنیه احداث شده توسط متصرف عدوانی و شکایت از حکم، دو حالت قابل تصور است:

۱- چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود، نه تنها اشجار و بنا قلع نخواهد شد، بلکه اقدامات اجرایی، به دستور دادگاه اجراکننده حکم، به حالت قبل از اجرا اعاده شده و محکوم علیه مرحله بدوی بر ملک مستولی می‌گردد (ماده ۱۷۵).

۲- در صورتی که حکم رفع تصرف عدوانی، در مهلت یک ماهه از تاریخ اجرای حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ نشود و یا حتی دعوی تجدیدنظر در جریان رسیدگی باشد، اشجار و بنا قلع خواهد شد (ماده ۱۶۴).

سؤال: اگر حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر شده باشد، تکلیف اجرای آن و اشجار و بنای احداثی چگونه تعیین می‌شود؟

جواب: چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر و ابلاغ شود، در فرجه وخواهی، در هر حال و در صورتی که محکوم علیه غایب ظرف مهلت ۲۰ روز نسبت به آن وخواهی نماید تا روشن شدن نتیجه وخواهی، اجرا نخواهد شد. بدیهی است اگر محکوم علیه غایب در فرجه وخواهی، دادخواست وخواهی تسلیم ننماید، بلافاصله و هرگاه در این فرجه وخواهی نموده و در این مرحله نیز محکوم شود، پس از صدور حکم و ابلاغ آن، بلافاصله حکم رفع تصرف عدوانی اجرا می شود، حتی اگر درخواست تجدیدنظر نموده باشد. در صورتی که حکم غیابی، ابلاغ قانونی شده باشد و در مهلت قانونی نسبت به آن وخواهی نشده باشد به صراحت تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م: «اجرای حکم ... منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین مناسب از محکوم له خواهد بود.»

آنچه پس از اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، تا مدت یک ماه در زمین می ماند، اشجار و بنا می باشد. تأسیساتی که بدون ایجاد خرابی به خود یا محل آن ها، قابل انتقال باشد، هم زمان با اجرای حکم تصرف عدوانی برچیده و به صاحب آن (متصرف عدوانی) تحویل می شود. در صورتی که متصرف عدوانی پس از تصرف عدوانی در ملک مورد تصرف اقدام به زراعت نماید، مکلف به انجام یکی از مقدمات زیر است:

۱- اگر موقع برداشت محصول رسیده باشد: فوری محصول را برداشت و اجرت المثل زمین را بپردازد.

۲- اگر موقع برداشت محصول نرسیده باشد:

الف. محکوم له پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، قیمت بذر را نسبت به سهم صاحب بذر و دسترنج او پرداخت و ملک را تصرف نماید.
ب. محکوم له پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، ملک را تا پایان برداشت محصول در تصرف متصرف عدوانی باقی گذارد و اجرت المثل زمین را دریافت نماید.

ج. محکوم له، متصرف عدوانی را مکلف به معدوم کردن زراعت و اصلاح زمین نماید.

چنانچه متصرف عدوانی پس از تصرف عدوانی اقدام به تخریب ملک کرده باشد، قانونگذار در ماده ۱۶۵ به محکوم له حق می دهد که او را مکلف به اصلاح آثار تخریبی نماید. در خصوص این قسمت از ماده، به نظر می رسد چنانچه اصلاح آثار تخریبی مستلزم صرف هزینه و انجام اقدام محکوم علیه نباشد و اجرا بتواند راساً یا با مساعدت محکوم له به آن مبادرت نماید، دادگاه می تواند اصلاح آثار تخریبی را به درخواست محکوم له، ضمن دستور اجرای حکم، مورد دستور قرار دهد. در غیر این صورت، مکلف نمودن محکوم علیه به امری که نسبت به آن درخواست نشده و رسیدگی انجام نگردیده و بنابراین زمان تخریب، میزان آن، شخص تخریب کننده و ... احراز نشده و مورد حکم قرار نگرفته، خلاف اصول دادرسی می باشد.

در خصوص زراعت و آثار تخریبی، معدوم کردن زراعت و اصلاح آثار تخریبی، مستلزم قطعی شدن حکم رفع تصرف عدوانی است. چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی صادر و قطعی شده باشد، تکلیف زراعت و آثار تخریبی همان است که گفته شد حتی اگر محکوم علیه اقامه دعوای مالکیت نموده باشد.

با توجه به قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲ در خصوص ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م باید گفت: پس از انقضای ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه به امین، مالک (یا دارنده حق مطالبه) تنها یک ماه فرصت دارد که دعوای تصرف عدوانی اقامه نموده و از امتیازات آن بهره مند شود؛ در غیر این صورت، از امتیازات آن دعوا محروم شده و در صورت تمایل و توان، راهی جز اقامه دعوای خلع ید ندارد.

**** مهم **** دکتر شمس در شماره ۶۲۴ (جلد ۱ پیشرفته) می فرماید: «ماده ۱۷۱ در مورد یکی از مصادیق مهم امین یعنی مستأجر سکوت کرده است» ایشان در ادامه از این سکوت نتیجه گرفته اند که مستأجر «ولو آنکه تعهد کرده باشد در تاریخ معینی تخلیه کند ولی خودداری نماید» مشمول مقررات تصرف عدوانی نمی شود.

اما این درست به نظر می رسد: در ماده ۱۷۱ گفته: «... و به طور کلی هر امین دیگری ...» پس مستأجر هم باید مشمول ماده باشد.

با توجه به تبصره ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصره ماده ۱۰ ق.ا.ق.ج.ت.ع، دعوای تخلیه در «معاملات با حق استرداد و رهنی و شرطی» و همچنین در مواردی که بین صاحب مال و امین یا متصرف، قرارداد یا شرایط خاصی برای تخلیه ید آنها یا استرداد ملک وجود داشته باشد، از شمول ماده مزبور خارج شده و متصرفین از تبدیل شدن به متصرف عدوانی یا ابلاغ اظهارنامه مطالبه مال، معافند.

در ممانعت از حق، عمل فاعل به طور کلی مانع استفاده کننده از حق می شود.

در مزاحمت، عمل فاعل، اخلال جزئی در تصرف ایجاد می کند بی آنکه بهره مندی متصرف را به طور کلی غیر ممکن کند.

در دعوای تصرف نه تنها لازم نیست مالکانه و مشروع بودن تصرف سابق خواهان دعوای تصرف احرار شود، بلکه ادعای خلاف آن از سوی خوانده هم در دعوای تصرف، قابل رسیدگی نمی باشد. بنابراین اگر مالک یا مأذون از طرف او یا کسی که حق مطالبه دارد، بدون مراجعه به مراجع صالح (جهت ابلاغ اظهارنامه) به ادعای اینکه مستأجر، مستخدم، مباشر و ... ملک را از طرف او متصرفند، به اخراج آنان از ملک،

یعنی تصرف ملک اقدام نمایند، عمل او تصرف عدوانی شمرده می‌شود. لذا اگر شخصی تصرف مادی در ملکی داشته باشد دیگران از تصرف عدوانی آن ملک ممنوع‌اند. پس عنصر معنوی در مواردی که باید در تصرف وجود داشته‌اشد که تصرف به عنوان دلیل مالکیت در برابر مدعی مالکیت و یا به عنوان منشأ ایراد مرور زمان، مورد استفاده قرار گیرد. البته تصرف متصرف سابق نیز باید مستقر، مستمر، علنی، غیر مبهم و کامل باشد.

دو نکته در ارتباط با ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م:

نخست: «وسیله قانونی» منصرف به مواردی است که تصرف به وسیله‌ای انجام شده باشد که قانوناً قابل مناقشه و معارضه نباشد (مثال: تصرف ملک در اجرای حکم دادگاه ذی‌صلاح یا سایر مراجع صلاحیتدار مانند اجرای ثبت و ... در حدود صلاحیت آنها و با توجه به مقررات قانونی) چنانچه متصرف سابق ادعای عدم صلاحیت مرجع صادرکننده حکم یا دستور و همچنین عدم اقدام آنها در محدوده مقررات را داشته باشد، باید این امر را در دادگاهی که به دعوای تصرف رسیدگی می‌کند، جهت بررسی قانونی یا غیر قانونی بودن «وسیله» مطرح نماید. بدیهی است چنانچه این دادگاه وسیله مزبور را حکم دادگاه تشخیص دهد که تا آن زمان فسخ نگردیده، ملزم به تبعیت از آن می‌باشد؛ اما در غیر مواردی که حکم دادگاه، «وسیله» رفع تصرف از متصرف سابق بوده است، دادگاهی که به دعوای تصرف رسیدگی می‌کند، باید صلاحیت مرجعی که دستور رفع تصرف از خواهان را صادر نموده و نیز اقدام آن در محدوده مقررات مربوط را مورد بررسی قرار دهد و چنانچه دستور رفع تصرف را مرجع یا مقام غیر صالح صادر نموده و یا صدور دستور، در محدوده مقررات مربوط نبوده، تصرف به عمل آمده را به این علت که به غیر وسیله قانونی بوده است، عدوانی شمرده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

دوم: اگرچه ماده مزبور به گونه‌ای تنظیم شده است که مبین تکلیف خواهان دعوای تصرف در اثبات تصرف «بدون رضایت» و «غیر وسیله قانونی» می‌باشد اما خواهان، با ارائه دلیل سبق تصرفات خود و لحوق تصرفات خوانده، از اثبات عدوانی بودن تصرف، مزاحمت و ممانعت خوانده بی‌نیاز می‌شود و دلیل وجود «وسیله قانونی» و یا رضایت خواهان را باید از خوانده مطالبه نمود.

در دعوای تصرف باید دانست برای اینکه اخلال یا تعرض، تصرف محسوب شود، شخص فاعل باید به وسیله آن تعرض قصد ابراز نوعی ادعا نسبت به اصل حق داشته باشد. اخلال در تصرف اقدامی ارادی است که با تصرف خواهان در تعارض و تزامم است. پس برای مثال، صیادی که در تعقیب شکار از مزرعه تحت تصرف غیر، عبور کند ولو آنکه خسارت هم بزند، اما عمل او تصرف عدوانی و یا حتی مزاحمت منظور در ق.آ.د.م نیست؛ اما اگر شخصی در نوبت‌های متعدد به ملک مجاور که در تصرف دیگری است جهت برداشتن خاک وارد شود، به طوری که از این طریق بخواهد اعلام نماید به این دلیل اینگونه اقدام می‌نماید که مدعی دارا بودن حق انتفاع در آن ملک است، در این حالت اقدام وی اخلال در تصرف متصرف است و وی می‌تواند دعوای مزاحمت اقامه نماید.

مال مورد تصرف در دعوای تصرف باید غیرمنقول باشد اما نه هر غیر منقولی بلکه باید قابلیت تملک خصوصی داشته باشد.

شیوه تنظیم ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م (ماده ۱۳ ق.ا.ق.ج.ت.ع ۱۳۵۲) در بادی امر، این معنا را می‌رساند که متصرف سابق اموال عمومی می‌تواند علیه تشکیلات مربوط با تحقق سایر شرایط، دعوای تصرف اقامه نماید و یا تشکیلات عمومی ناچار گردد علیه شخصی که نسبت به اموال غیرمنقول عمومی اقدام به تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق نموده، دعوای تصرف اقامه کند و عندالاقضا در این دعوای تشکیلات مربوط محکوم گردد و برای انتزاعید، ناچار به طرح دعوای خلع ید گردد؛ اما چنین برداشتی از ماده مزبور چون با چشم‌پوشی از سایر مقررات انجام می‌شود غیر دقیق و مردود است. در حقیقت نص مورد بحث را باید با لحاظ سایر ترتیباتی که در مقررات مخصوص از این حیث، پیش‌بینی شده، تفسیر نمود. در عین حال نصوص مزبور را باید استثنایی بر اصل مقرر در ماده ۱۷۳ ق.آ.د.م شمرده و تفسیر مضیق گردد و معیار ارائه‌شده را نیز که همان «قابلیت تملک خصوصی» ملک است، در نظر داشت.

به دعوای تصرف که هر دو طرف آن وزارتخانه یا ... باشد نیز با قیودات مزبور برابر ق.آ.د.م رسیدگی می‌شود.

چنانچه قطع انشعابات یا خدمات مزبور در ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م (ماده ۷ ق.ا.ق.ج.ت.ع) از طرف مؤسسات مربوط، دولتی یا خصوصی، «با مجوز قانونی یا مستند به قرارداد» انجام شده باشد، از شمول مقررات مربوط به دعوای تصرف خارج است (انشعاب آب نیز مشمول مقررات فوق است).

مدت تصرف خواهان: با توجه به مقررات جدید حاکم، برای مدت تصرف سابق (خواهان) شرطی مثل یک سال و ... وجود ندارد و صرف «در تصرف بودن و یا مورد استفاده بودن» قبلی ملک توسط خواهان بدون ذکر مدت، کافی دانسته شده است؛ بنابراین لزومی ندارد که خواهان، مدت تصرفات ایادی ماقبل خود را به مدت تصرف خود اضافه کند.

مدت تصرف خوانده: ق.آ.د.م در این خصوص نیز ساکت است، اما به نظر دکتر شمس، راهکار ق.آ.د.م قبلی قابل دفاع است. ق.آ.د.م

قبلی، دعاوی تصرفی را که پس از انقضای مدّت یک سال از تاریخ تصرف خوانده اقامه می‌شد ممنوع می‌نمود. در این قانون که (مورد دفاع دکتر شمس است) عقیده بر آن است که متصرف، ولو عدوانی، با ادامه تصرفات بیش از یک سال خود در ملک، همان متصرفی است که قانون در دعاوی تصرف باید از او حمایت کند.

دعاوی تصرف (هر نوعی که باشد) باید در دادگاه عمومی محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود. اگرچه مقنن در موادّ ق.آ.د.م گفته «دعاوی» تصرف اما اولاً در ماده ۱۷۰، اقدام «خواهان» را «شکایت» دانسته و ثانیاً در ماده ۱۷۷، رسیدگی به دعاوی مزبور را تابع «تشریفات دادرسی» ندانسته و رسیدگی به آنها را خارج از نوبت قرار داده است. در عین حال رسیدگی به دعاوی تصرف در دادگاه، به قرینه ماده ۱۴۷ ق.آ.ا.م مستلزم پرداخت هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی است. تنظیم مطالب لازم بر فرم چاپی دادخواست ضروری است.

ذی‌نفع، در دعاوی تصرف عدوانی: متصرف سابق؛ در دعاوی مزاحمت: متصرف فعلی که تصرفات او مورد مزاحمت قرار گرفته و در دعاوی ممانعت از حق: استفاده‌کننده سابق از حق است.

در طرح دعاوی تصرف، علی‌القاعده لازم نیست که اشخاص مذکور در ماده ۱۷۰ ق.آ.د.م مالکیت یا قبضه خود را اثبات نمایند. در این صورت، شرایط پیروزی در دعا، با لحاظ وضعیت خود این اشخاص ارزیابی می‌شود. ماده ۱۷۰ به اشخاص مزبور اجازه داده است «به قائم‌مقامی مالک» شکایت نمایند. در این صورت آنها می‌توانند برای اثبات سبق تصرف، برابر ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م به سند مالکیت مالک استناد نمایند؛ اما در عین حال، اشخاص یادشده مکلف نمی‌باشند دعا را به قائم‌مقامی مالک اقامه کنند بلکه می‌توانند اصالتاً اقدام نموده و در این صورت، تنها از مزیت استناد به سند مالکیت مالک، برای اثبات سبق تصرف، محروم می‌شوند؛ بنابراین نمی‌توان از ماده ۱۷۰ قانون مزبور، محدودیت مستأجر، خادم و ... را در دعاوی تصرف برداشت نمود.

چنانچه شخصی (ولو مالک یا شخصی که ملک را از طرف او متصرفند) ملک را عدواناً بدون ابلاغ اظهارنامه و طرح دعاوی تصرف عدوانی از تصرف مستأجر، سرایدار، خادم و یا هر امین دیگری خارج نموده و یا مزاحم تصرفات آنها گردد، این اشخاص می‌توانند بر اساس مقررات مربوط به دعاوی تصرف، علیه وی اقدام کنند.

با عنایت به موادّ ۱۶۳ و ۱۷۴ ق.آ.د.م می‌توان به نتایج زیر رسید:

کسی که راجع به مالکیت اقامه دعا نموده، نه تنها در همان دادخواست بلکه پس از آن نمی‌تواند دعاوی تصرف عدوانی و ممانعت از حق اقامه کند (توجه: از دعای مزاحمت حرفی نزده) و در صورت اقامه چنین دعاوی، با قرار عدم استماع دعا روبه‌رو می‌شود. در حقیقت با اقامه دعاوی مالکیت، تصرف رقیب را مورد شناسایی قرار داده است، این اقراری ضمنی است. این ممنوعیت باید نسبت به خواهان در برابر خوانده دعاوی مالکیت در نظر گرفته شود، بنابراین طرح دعاوی تصرف عدوانی و ممانعت از حق از جانب خوانده علیه خواهان یا هر شخص دیگری، نسبت به همان ملک، امکان‌پذیر است.

شخصی که دعاوی تصرف اقامه نموده و یا علیه او دعاوی تصرف اقامه شده، از طرح دعاوی مالکیت ممنوع نمی‌باشد.

با توجه به ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م در دعاوی تصرف، ورود در مالکیت باید ممنوع شمرده شود. این قاعده هم شامل قاضی و هم اصحاب دعا می‌شود. بنابراین قاضی در دعاوی تصرف، حق ورود به دلایل مالکیت را ندارد و رأی او، چه بدوی و چه تجدیدنظر، نمی‌تواند به طور صریح یا ضمنی در اصحاب دعا و وضعی جز متصرف شناسایی نماید. ابراز سند رسمی مالکیت از طرف اصحاب دعا و تمسک قاضی به آن، تنها به عنوان دلیل «سبق تصرف و استفاده از حق» مؤثر است و تعرضی به قاعده مزبور شمرده نمی‌شود.

در خصوص ماده ۱۷۴ ق.آ.د.م باید توجه داشت که مفهوم اخص و اصطلاحی «دستور موقت» مورد نظر مقنن نمی‌باشد، بلکه مراد دستوری است که به طور موقت اجرا می‌شود؛ بنابراین بر خلاف دستور موقت به مفهوم اخص، صدور آن نمی‌تواند موکول به دادن تأمین شود (برخلاف ماده ۳۱۹) و اجرای آن نیز مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی نمی‌باشد (بر خلاف تبصره ۱ ماده ۳۲۵) این دستور با صدور رأی به رد دعا مرتفع می‌شود (منظور شکست خواهان در مرحله بدوی است)؛ مگر اینکه مرجع تجدیدنظر دستور مجددی در این خصوص صادر نماید.

درست است که ماده ۱۷۷ رسیدگی به دعاوی تصرف را تابع تشریفات دادرسی قرار نداده و «خارج از نوبت» تجویز نموده است، اما الزام دادگاه و اصحاب دعا به رعایت اصول دادرسی با توجه به شیوه رسیدگی به ادله و تجویز ورود ثالث به روشنی قابل احراز است. «تشریفات دادرسی» را باید از «اصول دادرسی» متمایز نمود. در نتیجه باید ترتیبی داده شود که خوانده از اقامه دعا علیه خود آگاه شده و طرفین دعا در موقعیتی قرار گیرند که فرصت و امکان ارائه ادعاها و ادله خود را داشته و در برابر ادعاها و ادله طرف مقابل دفاع نمایند. توجه به ادله و

دفاعیات هر یک نیز الزامی است.

در دعاوی تصرف، خواهان علاوه بر استناد به شهادت شهود می‌تواند به سایر ادله مثل اسناد رسمی یا عادی استناد کند. کسی که در دعاوی تصرف، علیه وی سند رسمی مالکیت ارائه شده است، نه تنها می‌تواند سبق تصرف و استفاده از حق خود را به طرق دیگر اثبات کند، بلکه مطابق ماده ۱۷۲ ق.آ.د.م می‌تواند نسبت به آن ادعای جعل نماید. اگر سند، مؤثر در دعوا باشد، دادگاه به ادعای جعل رسیدگی می‌کند، خواه جاعل تعیین شده باشد یا نشده باشد (ترتیب رسیدگی به ادعای جعل مطابق ماده ۲۱۹ به بعد ق.آ.د.م). اصحاب دعوا می‌توانند در اثبات ادعا یا دفاع، به سایر اسناد رسمی یا عادی استناد کنند. اگر به سند عادی استناد کند، در این صورت دادگاه (بر خلاف اسناد رسمی مالکیت که در هر حال، با قیود گفته شده دلیل سبق تصرف است) باید به منطوق و مفهوم این اسناد (عادی) عنایت نماید. تصمیم دادگاه در خصوص انکار، تردید و ادعای جعل اسناد مزبور در سایر دعاوی نیز مؤثر بوده و دادگاه باید ماده ۲۲۱ ق.آ.د.م را نیز اجرا کند.

در دعاوی تصرف تا زمانی که رسیدگی خاتمه نیافته (چه مرحله بدوی و چه تجدیدنظر) شخص ثالث می‌تواند وارد دعوا شود. اگر چه مقنن در ماده ۱۶۹ فقط از ورود ثالث حرف زده اما نباید تصور کرد «جلب ثالث» در دعاوی تصرف ناممکن است. صدور رأی در دعاوی تصرف با لحاظ مقررات مربوط به این دعاوی، خصوصیتی ندارد و مشمول قواعد عام است. دعاوی تصرف از دعاوی غیرمالی اعتباری هستند. بنابراین بر اساس بند ب ماده ۳۳۱، علی‌الاصول تمامی احکام حضوری صادره در دعاوی تصرف، از سوی محکوم علیه (خواهان یا خوانده حسب مورد) قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد. قرارهای رد یا ابطال دادخواست که از دادگاه صادر شود، قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا، قرار سقوط دعوا و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا نیز در دعاوی تصرف بر اساس ماده ۳۳۲ ناظر به ماده ۳۳۱ قابل تجدیدنظر در دادگاه استان است. احکام غیابی صادره در دعاوی تصرف نیز مشمول قواعد کلی مذکور در مواد ۳۰۳ به بعد است. فرجام‌خواهی از آرای صادره در دعاوی تصرف درهرحال «منتفی» است حتی اگر نسبت به رأی بدوی در مهلت مقرر، درخواست تجدیدنظر نشده باشد (چون جز دعاوی غیرمالی ای است که در هیچکدام از مواد مربوط به دعاوی قابل فرجام، مورد اشاره قرار نگرفته است). اگر خواهان محکوم به بی‌حقی شد یا قرار صادر شد که قابل تجدیدنظر باشد، می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند. در صورت قطعیت رأی صادره نیز خواهان می‌تواند دعاوی مالکیت اقامه کند. در عین حال، خواهان می‌تواند حتی در خلال رسیدگی به دعاوی تصرف، نسبت به طرح دعاوی مالکیت اقدام کند و به طریق اولی طرح چنین دعوایی پس از صدور حکم محکومیت وی در دعاوی تصرف و قبل از قطعیت آن امکان‌پذیر است. رأی صادره مبنی بر شکست خواهان در دعاوی تصرف، اثری در دعاوی مالکیت ندارد. اگر حکم دادگاه بدوی مبنی بر محکومیت خوانده باشد، بلافاصله پس از ابلاغ توسط اجرای دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا شده و صدور اجرائیه لازم نیست. حق تجدیدنظر و حتی تجدیدنظرخواهی از حکم نیز مانع اجرا نمی‌باشد. خوانده با شکست در دعاوی تصرف و حتی در خلال رسیدگی به آن می‌تواند دعاوی مالکیت اقامه نماید و حکم صادره علیه او در دعاوی تصرف، هیچگونه اثری در دعاوی مالکیت ندارد.

محکوم شدن هریک از طرفین دعوا در دعاوی تصرف، تأثیری در توانایی آنها در اقامه دعاوی مالکیت ندارد، چرا که از یک سو، موضوع و حتی سبب دعاوی تصرف با دعاوی مالکیت کاملاً متفاوت است و از سوی دیگر، در دعاوی تصرف، محکومیت مالک امکان‌پذیر است. آن دسته از مقررات ق.آ.ج.ت.ع سال ۵۲ که مغایر با قانون آیین دادرسی مدنی و ق.آ.ق.ت.د.ع.ا نیست، از جمله ماده ۱ آن، همچنان معتبر است.

ماده ۲ ق.آ.ق.ج.ت.ع. مصوب ۵۲ مقرر می‌دارد: چنانچه «شکایت» ظرف یک ماه از تاریخ تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق مطرح شود، دادسرا صالح به رسیدگی است اما با توجه به مقررات فعلی باید گفت: دعاوی تصرف درهرحال در صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی) است.

در خصوص شکایت کیفری از تصرف عدوانی، شاکی مکلف به اثبات مالکیت خود، حسب مورد بر ملک مورد تصرف یا مزاحمت یا حق مورد ممانعت، با استناد به دلایلی است که توان اثباتی لازم را داشته باشند. بنابراین چنانچه نسبت به ملک مورد بحث، سند مالکیت صادر شده باشد، شاکی مالکیت رسمی خود را باید با ارائه سند مالکیت اثبات نماید؛ اما سایر ارکان دعاوی تصرف، در شکایت کیفری باید با لحاظ ضوابط و ملاک‌های مورد قبول در دعاوی تصرف مدنی مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد. شکایت کیفری چنانچه به علت عدم احراز مالکیت شاکی، به نتیجه مطلوب شاکی نیانجامد، این امر علی‌الاصول مانع اقدام حقوقی وی

نمی‌باشد. تمسک به ایراد امر قضاوت‌شده نیز مخصوصاً از این رو که در دعوای حقوقی «سبب دعوا»، از جمله سبق تصرف مدعی خواهد بود و نه مالکیت شاکی، خالی از وجه می‌باشد.

دعوی طاری در دعوی سه‌گانه تصرف:

۱. در این دعوی ورود ثالث اصلی راه دارد؛ اما ورود ثالث تبعی راه ندارند.
 ۲. ورود ثالث ممکن است در هر یک از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر صورت گیرد.
 ۳. در این دعوا جلب ثالث راه ندارد.
 ۴. طرح دعوی متقابل در این دعوی امکان‌پذیر است.
- طرح دعوی تصرف عدوانی توسط امین:** اگر ملکی در تصرف امین (مانند مستأجر، نگهبان، مباشر، کارگر، مستودع یا هر امین دیگری) باشد و شخصی، ملک را به نحو عدوانی از تصرف آن امین خارج کند، امین می‌تواند دعوی تصرف عدوانی طرح کند. در این خصوص، دو روش برای طرح دعوی تصرف عدوانی توسط امین وجود دارد:
۱. **روش اول:** طرح دعوی تصرف عدوانی به قائم‌مقامی از جانب مالک.
 - این روش این اشکال را دارد که همین باید رابطه فی‌مابین خود و مالک را برای دادگاه اثبات کند.
 - مزیت این روش آن است که امین می‌تواند به سند مالکیت مالک، به عنوان اماره‌ای مبنی بر سبق تصرف خود استناد کند.
 ۲. **روش دوم:** طرح دعوی تصرف عدوانی بالا‌اصاله.
 - ✓ در این روش امین، با استناد به تصرف سابق خود و بدون آنکه به امان بودن تصرفات خود اشاره کند، طرح دعوا می‌کند.

طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین:

۱. اگر فی‌مابین مالک امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود باشد؛ مانند اجاره، قرارداد شرطی یا معاملات با حق استرداد: در این مورد طرح دعوی تصرف عدوانی علیه امین امکان‌پذیر نیست و فقط می‌توان علیه تخلیه ید مطرح کرد.
۲. اگر فی‌مابین مالک و امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوه تخلیه موجود نباشد: در این حالت می‌توان علیه امین با رعایت ترتیبات ذیل دعوی رفع تصرف عدوانی مطرح کرد:
 - مالک، ابتدا اظهارنامه‌ای برای متصرف، جهت رفع تصرف می‌فرستد.
 - متصرف از تاریخ ابلاغ، ۱۰ روز برای رفع تصرف مهلت دارد. در صورت عدم رفع تصرف، مالک می‌تواند علیه او دعوی تصرف عدوانی طرح کند.
 - بنا بر نظر برخی از حقوقدانان مالک باید ظرف یک ماه از انقضای مهلت ۱۰ روزه‌ای که متصرف برای رفع تصرف دارد، علیه او طرح دعوا کند.

طرح دعوی سه‌گانه تصرف علیه دستگاه‌های دولتی:

- مزاحمت کند، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به این دعوی، وقتی که شخصی دیگر چنین اقدامی را انجام داده باشد، ندارد.
۱. این امر در شمار اعمال حاکمیتی دولت و تصمیمات دولتی نیست؛ بنابراین، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به سایر دعوی تصرف ندارد.
 ۲. در این حالت نیز دعوا، در صلاحیت دادگاه عمومی است.
 ۳. رسیدگی به دعوا، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

حمایت‌های قانون‌گذار از دعوی تصرف: قانون‌گذار در خصوص دعوی تصرف حمایت‌های ویژه را مقرر کرده، از جمله اینکه:

۱. رسیدگی به آنها، فارغ از تشریفات دادرسی است. گرچه در این دعوی رعایت تشریفات دادرسی الزامی نیست؛ اما اصول دادرسی، مانند اصل تناظر، اصل بی‌طرفی و اصل حق دفاع باید رعایت شود.
۲. رسیدگی با آنها به صورت خارج از نوبت به عمل می‌آید.
۳. هرگاه تصرف عدوانی مال غیرمنقول و یا مزاحمت یا ممانعت از حق، در مرئی و منظر ضابطین دادگستری باشد، ضابطین مذکور مکلف‌اند به موضوع شکایت خواهان رسیدگی و با حفظ وضع موجود از انجام اقدامات بعدی خوانده جلوگیری کنند و جریان را به مراجع

قضائی اطلاع دهند. البته اقدامات ضابطین باید صرفاً در حد حفظ وضعیت موجود و گزارش دادن موضوع به مراجع قضایی باشد و نمی‌توانند اقدام به اعاده وضعیت به حالت سابق کنند.

۴. اجرای حکم صادره در این دعاوی فوری است؛ یعنی قبل از قطعیت، اجرا می‌شود.
۵. اشخاصی که پس از اجرای حکم صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف، مجدداً نسبت به موضوع حکم، اقدام به تصرف یا مزاحمت یا ممانعت از حق کنند یا دیگران را به تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق مورد حکم وادار کنند، به مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد.

دستور موقت صادره در دعاوی سه‌گانه تصرف: در خصوص این دستور موقت باید توجه داشت که:

۱. اگر قبل از صدور روی، خواهان، صدور دستور موقت را تقاضا کند و دادگاه دلایل وی را موجه تشخیص دهد، دستور موقت نسبت به ملک مورد دعوا صادر خواهد کرد.
۲. موضوع این دستور موقت، می‌تواند جلوگیری از ایجاد آثار تصرف یا تکمیل اعیانی توسط متصرف از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت و زرع، یا توقف از بین بردن آثار موجود و یا جلوگیری از ادامه مزاحمت و یا ممانعت از حق باشد.
۳. این دستور موقت، ماهیتاً و احکاماً، با دستور موقت به معنای دقیق کلمه (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) متفاوت است.
۴. با توجه به بند فوق، صدور این دستور موقت نیاز به سپردن تأمین ندارد.
۵. اجرای دستور موقت نیازمند تأیید رئیس حوزه قضائی نیست.
۶. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد دعوی خواهان (چه حکم به رد دعوی خواهان به چه قرار رد یا ابطال دادخواست یا دعوی خواهان)، این دستور موقت نیز مرتفع خواهد شد.

جمع‌بندی دعاوی تصرف «مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م»

شناسایی دعاوی تصرف، مستلزم شناسایی دعاوی خلع‌ید به مفهوم عام است.
خلع‌ید به مفهوم عام، صرفاً در اموال غیرمنقول است.
دعوی خلع‌ید به مفهوم عام شامل همه دعاوی تصرف اعم از: خلع‌ید، تخلیه‌ید، تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت می‌باشد.
دعوی خلع‌ید به مفهوم خاص، نزاع بر سر مالکیت است.

دعای تصرف: تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت

- ✓ خواهان، سبق تصرف بدون عدوان و بدون مانع مزاحمت داشته است.
 - ✓ لحوق تصرف عدوانی توسط خوانده.
 - ✓ لحوق تصرف خوانده به صورت عدوانی، یعنی غیرقانونی و غیر قراردادی است.
- در خلع‌ید به مفهوم عام، نوعی اعمال‌ید و سلطه به صورت غیرقانونی وجود دارد که به دنبال خلع آن با اثبات مالکیت (به مفهوم خاص) و یا به دنبال تخلیه آن با اثبات وجود رابطه امانی که تبدیل به ضمانی شده (تخلیه‌ید) و یا به دنبال رفع آن در دعاوی تصرف با اثبات سبق تصرف و لحوق تصرف می‌باشیم که به همگی خلع‌ید به مفهوم عام گفته می‌شود.

خلع‌ید

در این حالت، نزاع بر سر مالکیت است، یعنی خواهان، مدعی مالکیت خود می‌باشد و خوانده مالکیت او را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا دعوی اِحراز و اثبات مالکیت ابتدائاً طرح و به تبع آن، تقاضای خلع‌ید می‌شود. پس خلع‌ید، فرع بر اِحراز مالکیت است و به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ مقصود از اِحراز مالکیت، اِحراز مالکیت رسمی است، یعنی دعوی خلع‌ید فقط از سوی مالک رسمی ملک قابل طرح است، از این رو، اولین اقدام دادگاه، استعلام از مراجع ثبتی جهت اِحراز مالکیت رسمی است.

دعای تصرف

در دعاوی تصرف، نزاعی بر سر مالکیت نیست، بلکه ادعا بر این است که:

۱. خواهان، سبق تصرف بدون عدوان، بدون مانع و بدون مزاحمت داشته (سبق تصرف)
۲. خوانده، لحوق تصرف عدوانی یا ایجاد ممانعت یا ایجاد مزاحمت داشته (لحوق تصرف)

۳. لحوق تصرف به صورت عدوان یعنی غیرقانونی و غیرقراردادی صورت گرفته است. «عدوانی بودن»

- ✓ پس ۳ شرط سبق تصرف، لحوق تصرف و عدوانی بودن باید احراز شود تا رأی رفع تصرف صادر شود. البته اثبات سبق و لحوق تصرف کافی است چرا که عدوانی بودن با اثبات این ۲ شرط مفروض است. «ماده ۱۶۱ ق.آ.د.م»
- ✓ در دعوی تصرف چون نزاعی بر سر مالکیت نیست، نیازی به ورود مالکیت توسط دادگاه نیست (ممنوع) البته اصحاب دعوا حق ورود به مالکیت و ابراز سند مالکیت را دارند، آن هم برای اثبات سبق تصرف نه مالکیت. یعنی سند مالکیت در دعوی تصرف آماره (دلیل) بر سبق تصرف است. «ماده ۱۶۲ ق.آ.د.م»

تصرف عدوانی «ماده ۱۵۸ ق.آ.د.م»

متصرف فعلی، مال غیر منقول را بدون رضایت متصرف سابق از تصرف او خارج کرده است.

ممانعت از حق «ماده ۱۵۹ ق.آ.د.م»

شخصی، مانع استفاده مالک حق ارتفاق یا حق انتفاع از حق خود شده است. بدون تصرف، مانع استفاده مالک حق می شود.

مزاحمت «ماده ۱۶۰ ق.آ.د.م»

شخص مزاحم بدون اینکه تصرف نماید یا مانع شود، مزاحمت ایجاد می کند.

- ✓ دعوی رفع تصرف عدوانی حقوقی بر خلاف کیفری اولاً مستلزم اثبات سوءنیت نیست و در ثانی نیازی به سند مالکیت ندارد؛ اما در دعوی کیفری هم اثبات سوءنیت و هم وجود سند مالکیت شرط است.

تخلیه ید

در تخلیه ید، اولاً نزاعی بر سر مالکیت نیست (پس خلع ید نیست) و ثانیاً نزاعی بر سر سبق تصرف هم نیست بلکه اتفاقاً تصرف اولیه با رضایت صورت گرفته است (پس تصرف عدوانی نیست) بلکه ادعا بر این است که آن تصرف قانونی اولیه از یک مقطعی به بعد غیرقانونی و غیرقراردادی محسوب شده است، به عبارتی، ادامه ید بر خلاف قانون یا قرارداد بوده و ید امانی تبدیل به ید ضمانی شده است؛ لذا اصولاً باید دعوی تخلیه ید طرح گردد.

انواع دعوی تصرف

- ✓ **خلع ید (خاص):** نزاع بر سر مالکیت
- ✓ **تخلیه ید:** نه نزاع بر مالکیت است، نه نزاع بر سبق تصرف؛ بلکه نزاع بر ادامه تصرف است.
- ✓ **رفع ید (دعوی تصرف):** نزاع بر تصرف و لحوق تصرف

- تصرف عدوانی
- ممانعت از حق
- مزاحمت

تحلیل ماده ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصره آن

- ✓ **صدر ماده:** هر امین غیرقراردادی: مثل سرایدار، خادم، کارگر: (به شرط اینکه اظهارنامه ارسال شده باشد): ید امانی تبدیل به ید ضمانی می شود و در حکم متصرف قلمداد می شود.
- ✓ **تبصره ماده:** هر امین قراردادی: مثل مستأجر، مستعیر: (حتی با ارسال اظهارنامه): ید امانی تبدیل به ضمانی می شود، ولی در حکم متصرف محسوب نمی شود.

- ✓ پس از ارسال اظهارنامه، ۱۰ روز مهلت برای رفع تصرف وجود دارد.
- ✓ این مهلت ۱۰ روزه از تاریخ ابلاغ اظهارنامه محسوب می شود.
- ✓ اظهارنامه باید از توسط مالک یا مأذون از طرف مالک یا کسی که حق مطالبه دارد ارسال شود.

امین یدش ضمانی شده

در حالت مطلق، اصل بر این است که تبدیل ید امانی به ید ضمانی سبب تحقق دعوی تخلیه ید می شود و در حکم متصرف بودن، استثنا و

مستلزم تصریح است که مقنن فقط سرایدار، خادم و کارگر را تصریح نموده است.
اگر در سؤالات، موضوع سوال، سرایدار، خادم و کارگر بود، با توجه به تصریح قانونگذار در حکم متصرف هستند ولی اگر امین به طور مطلق مورد سؤال بود، «دعوی تخلیه ید»، پاسخ صحیح است.
در حالت اطلاق، تبدیل هر ید امانی به ضمانی، اصولاً تخلیه ید است مگر نسبت به خادم، سرایدار و کارگر.

مالکیت - تصرف

- ✓ تفکیک مالکیت از تصرف، مختص غیرمنقولها است.
- ✓ طرح دعوی مالکیت، مانع طرح دعوی تصرف است، چون که ۱۰۰ آمد ۹۰ هم پیش ماست.
- ✓ طرح دعوی تصرف، مانع طرح دعوی مالکیت نیست.
- ✓ طرح دعوی مالکیت از سوی خواهان علیه خوانده، مانع طرح دعوی تصرف از سوی او هست، ولی مانع طرح دعوی تصرف از سوی خوانده علیه خواهان نیست و همچنین مانع طرح دعوی تصرف از سوی خواهان علیه ثالث نیست.

تشریفات طرح دعوی تصرف: صدور رأی و اجرای رأی

- به موجب ماده ۱۷۷ ق.آ.د.م، رسیدگی به دعاوی تصرف تابع **تشریفات** آیین دادرسی مدنی نبوده (البته تابع اصول «قواعد» آیین دادرسی مدنی است) و همین طور به صورت خارج نوبت (خارج نوبت، بی نوبت نیست، فوری نیست، نزدیکترین وقت رسیدگی است) رسیدگی می شود. بنابراین به صرف درخواست و بدون نیاز به تقدیم دادخواست و با هزینه دادرسی غیرمالی به عمل می آید.
- ✓ دعوی تصرف راجع به غیرمنقولها است، اما هزینه دادرسی آن غیرمالی است.
 - ✓ دعاوی تصرف نسبت به غیرمنقول مشاع نیز قابل طرح است. «ماده ۱۶۷ ق.آ.د.م» البته نتیجه رفع تصرف، سبب رفع تصرف یک شریک و اذن در تصرف شریک دیگر نمی شود.
 - ✓ دعاوی مربوط به انشعاب، تلفن، گاز، برق و ... که در اموال غیرمنقول استفاده می شود، نیز مشمول دعوی رفع تصرف محسوب می شود. «ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م»

صدور رأی

- پس از رسیدگی خارج از نوبت و بدون تشریفات به دعوی رفع تصرف عدوانی، مطابق ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی صادره مبنی بر رفع تصرف بلافاصله (فوری) به دستور مرجع صادرکننده رأی (ظاهراً بدون نیاز به اجرائیه) توسط واحد اجرای احکام دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا می شود و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی باشد.
- ✓ رأی رفع تصرف فوری اجرا می شود (اجرای فوری) حتی اگر تجدیدنظرخواهی شود، یعنی تجدیدنظرخواهی از رأی رفع تصرف، مانع اجرا نیست، به عبارت دیگر در این مورد، اثر تعلیقی ندارد.
 - ✓ اصولاً تجدیدنظرخواهی اثر تعلیقی دارد، مگر در دعوی رفع تصرف (+ورشکستگی)
 - ✓ با لحاظ قواعد عمومی طرق شکایت از آراء و قاعده خاص ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م در زمینه تجدیدنظرخواهی می توان گفت که غالباً شکایت نسبت به رأی رفع تصرف عدوانی مانع اجرا نیست، مگر اینکه شکایت و اخواهی مطرح باشد که طبق قواعد عمومی طرق شکایت از آراء اثر تعلیقی داشته و مانع اجرا می شود.

آثار اجرای رفع تصرف «مواد ۱۶۴ و ۱۶۵ ق.آ.د.م»

- رأی رفع تصرف فوری نسبت به همه چیز اعم از منقول، غیرمنقول، اشجار و زراعت اجرا می شود.
نسبت به ابنیه و اشجار چون برگرداندن آن به حالت اول مشقت به بار می آورد: مگر ادعای مالکیت کند در مورد زراعت فوری اجرا می شود، مگر زراعت نرسیده باشد.
ابنیه و اشجار و محصولات، استثناء دارد، نه اینکه اولاً استثناء باشد.

اخراج متصرف

به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی رفع تصرف عدوانی اولین اثرش رفع تصرف متصرف و اخراج متصرف به طور فوری است، حتی با ادعای مالکیت.

برچیدن منقولات و تأسیسات قابل نقل

به موجب ماده ۱۷۵ ق.آ.د.م و مفهوم مخالف ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م اجرای فوری رفع تصرف به همراه رفع آثار قابل برچیده شدن مثل اموال منقول و تأسیسات قابل نقل است که باید فوری برچیده شده و به خود متصرف تحویل داده شود حتی با ادعای مالکیت.

قلع و قمع ابنیه و اشجار

به موجب ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م، اگر در ملک مورد تصرف، غرس اشجار یا احداث بنا صورت گرفته باشد. اصولاً باید همزمان با اجرای حکم رفع تصرف، قلع و قمع نیز صورت گیرد. و در صورتی (به شرطی) اشجار باقی می ماند که:

✓ متصرف عدوانی، مدعی مالکیت مورد حکم تصرف عدوانی باشد.

✓ ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، اقامه دعوی مالکیت کرده باشد.

دقت شود که یک ماه مذکور از تاریخ اجرای رأی رفع تصرف که نسبت به اخراج متصرف و برچیدن منقولات و ... اجرا شده است، محاسبه می گردد و نه تاریخ صدور و یا ابلاغ رأی رفع تصرف.

سیر ظاهری ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م

اجرای فوری نسبت به قلع و قمع ابنیه و اشجار مگر با ادعای مالکیت که در این صورت یک ماه اجرا معلق می شود. با انقضای یک ماه مجدداً قلع و قمع می شود، مگر با اقامه دعوی مالکیت که در این صورت تا صدور رأی نهایی معلق می شود.

سیر تحلیلی ماده ۱۶۴ ق.آ.د.م (ملاک آزمونی)

رأی رفع تصرف نسبت به قلع و قمع ابنیه و اشجار تا یک ماه از تاریخ رأی اجرا نمی شود (اتوماتیک) مگر اینکه متصرف مدعی مالکیت، اقامه دعوا ظرف یک ماه نماید که در این صورت اجرا می شود، به عبارت دیگر، ادعای مالکیت و اقامه دعوا مالکیت ظرف یک ماه مانع اجرا نسبت به قلع و قمع می باشد.

برچیدن زراعت و اصلاح آثار تخریبی «ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م»

به موجب ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م، در صورتی که در ملک مورد تصرف عدوانی زراعت هم وجود داشته باشد. اصولاً باید به صورت فوری محصول زراعت برداشت شود و اجرت المثل زمین به مالک آن (محکوم له/ذی نفع رأی رفع تصرف) تأدیه شود، حتی با ادعای مالکیت. مگر اینکه طبق قسمت اخیر ماده ۱۶۵ ق.آ.د.م موقع برداشت محصول نرسیده باشد (رویدن و نرویدن بذر هم مهم نیست) حالات ذیل متصور است:

✓ تراضی بر بقای محصول و دریافت اجرت

✓ تراضی بر تملک محصول توسط محکوم له رأی رفع تصرف عدوانی و پرداخت قیمت آن

✓ در صورت عدم تراضی نسبت به بندهای فوق، می توان نسبت به معدوم کردن آن اقدام نمود.

• معدوم کردن مستلزم قطعیت رأی است.

• همچنین اصلاح آثار تخریبی مستلزم قطعیت رأی است.

مبحث چهارم: دعاوی مالی و غیرمالی

حقوقی مثل حق شفعه و حق فسخ از حقوق مالی شمرده می شوند. همچنین اگر دعوی فسخ، بطلان معامله و بی اعتباری سند و ... مربوط به حقوق مالی باشد، نباید در مالی بودن آنها تردید کرد.

دعای زوجیت، ابوت، بنوت، ولایت و امثال آنها و همچنین دعوی الزام به انجام تعهدات و وظایف قانونی و قراردادی غیرمالی، بالاترید غیرمالی است.

دعای غیرمالی:

۱. غیرمالی ذاتی: حق اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی ست.

۲. غیرمالی اعتباری یا دعوی که تعیین بهای خواسته آن قانوناً لازم نیست: این دعوی اگرچه ذاتاً مالی می باشند ولی قانونگذار آن ها را در حکم دعای غیرمالی دانسته است.

برخی دعای غیرمالی ذاتی عبارتند از: دعای حقوق الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت، وصیت (به استثنای وصیت به نفع مدعی) و همچنین حجر، وقف، ثلث، حبس، تولیت و ...

* استثنا: دعای مربوط به «وصیت به نفع مدعی» جزء دعای مالی است (ماده ۲۷۷).

دعای غیرمالی اعتباری:

۱. دعای خلع ید: در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
 ۲. درخواست افزایش و تقسیم و فروش اموال مشاع: در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
 ۳. دعای راجع به روابط موجر و مستأجر: به استثنای دعای مطالبه اجور.
 ۴. دعای مزاحمت و ممانعت از حق و تصرف عدوانی در عین غیرمنقول.
- اصولاً دعای «استرداد سند» را باید از دعای مالی ذاتی دانست که خواهان می‌تواند خواسته آن را بر اساس بند ۴ ماده ۶۲ ق.آ.د.م تقویم کند مگر اینکه موضوع سند جنبه مالی نداشته باشد (مانند نامه خصوصی یا عکس خانوادگی یا شناسنامه و ...) که در این صورت، این دعای غیرمالی ذاتی هستند؛ اما دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره ۳۸۸۶ مورخ ۴۰/۱۱/۱۰ دعای استرداد سند را علی‌الطلاق غیرمالی شمرده است.

• در دعای غیرمالی که برشمرده شدند:

۱. هزینه دادرسی آنها مثل دعای غیرمالی ذاتی است.
 ۲. آراء قاطع صادره نسبت به آنها مانند دعای غیرمالی ذاتی، قابل تجدیدنظر است.
 ۳. حق الوکاله وکیل اصحاب این دعای مانند دعای غیرمالی ذاتی، توسط دادگاه تعیین می‌شود.
- در صورت تردید در مالی یا غیرمالی بودن حق، اصل بر مالی بودن دعای است، چراکه غالب حقوق، مالی هستند.
- دعای اعسار (خواه از پرداخت هزینه دادرسی یا محکوم‌به):
- از نظر اصول حقوقی و دکتر شمس: دعای مالی است.
- از نظر اداره حقوقی و رویه قضایی: دعای مالی است.
- از نظر دیوان عالی در ر.و.د.ع.ک: دعای اعسار از پرداخت محکوم‌به، دعای غیرمالی است.
- * ماده ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۹۲ به اختلافات دعای اعسار پایان داده و تصریح کرده است: دعای اعسار، غیرمالی است.
- توجه به معیارهای ارائه‌شده در صورتی است که اقدام مورد نظر «اقامه دعوا» شمرده شود، در حقیقت در تمامی مواردی که اقدام موردنظر، صرف درخواست بوده و دعوا شمرده نشود، باید به ضوابط مربوط به همان درخواست توجه شود. برای مثال درخواست تأمین دلیل، تأمین خواسته و ... و همچنین درخواست گواهی انحصار وراثت و مهر و موم ترکه، تصفیه و تقسیم آن و سایر درخواست‌های تقدیمی در امور حسبی، از حیث هزینه دادرسی و قابلیت شکایت احتمالی آنها، مشمول مقررات ویژه مورد است.

بخش سوم: صلاحیت مراجع حقوقی (مواد ۱۰ تا ۳۰ ق.آ.د.م)

صلاحیت: به معنای اهلیت مرجع رسیدگی‌کننده برای رسیدگی امور قضائی است. صلاحیت یعنی باید کجا برویم دعوا را طرح کنیم؟ صلاحیت به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. صلاحیت ذاتی؛

۲. صلاحیت محلی یا نسبی.

اصل ۱۵۹ قانون اساسی صلاحیت رسیدگی به دعای را به طور کلی در اختیار دادگاه‌های دادگستری قرار داده، اما تقسیم آن را میان دادگاه‌ها به عهده قوانین عادی گذاشته تا با توجه به موقعیت و مقتضیات کار بدان عمل نمایند. هرگاه قانون چنین اختیاری را در مورد دعوایی به دادگاه نداده باشد، آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعوا را نداشته و در صورت رسیدگی، در حقیقت قانون را نقض کرده و حکم صادره اصولاً باطل و بی‌اثر خواهد بود.

شخص در مقام اقامه دعوا باید به مرجعی که شایستگی رسیدگی به آن را دارد، مراجعه نماید و در این راه، معمولاً باید دو اقدام را در دستور کار قرار دهد. نخست باید مرجع قضاوتی که ذاتاً صالح است مشخص شود. در بررسی این امر باید به شیوه تقسیم دعای و امور بین مراجع قضاوتی موجود در کشور که تشکیل‌دهنده سازمان قضاوتی کشور هستند، توجه شود. در گام دوم، اصولاً باید بین مراجعی که از نظر ذاتی صالحند، مرجعی که صلاحیت نسبی (محلی) در رسیدگی به دعوا یا امر مورد نظر دارد تعیین شود.

فصل اول: صلاحیت ذاتی

منظور از صلاحیت ذاتی صلاحیتی است که با نظم عمومی گره خورده و قواعد آن از جمله قوانین آمره بوده و در اجرا تغییرناپذیر باشد. تخلف از صلاحیت ذاتی موجب بطلان مطلق عملی است که از آن حاصل می‌شود. برای تشخیص این امر که دعوا یا امر بخصوصی، از جهت صلاحیت ذاتی مراجع، در چه مرجعی باید مطرح شود، باید **صنف نوع و درجه** مراجع مورد توجه قرار گیرد.

۱. **صنف:** در تعیین مرجعی که از حیث صنف صالح است باید به این موضوع توجه شود که دعوا یا امر مورد نظر باید در مرجع اداری مطرح شود و یا در صلاحیت قضایی است.

- **مراجع قضایی:** مراجعی که به اختلاف ناشی از روابط و حقوق خصوصی فی مابین مردم رسیدگی می‌کنند؛ نظیر دادگاه عمومی، دادگاه خانواده. مراجع قضایی، مراجعی هستند که موضوع دادخواهی در آنها اعم از مدنی یا جزایی بوده و جنبه اداری ندارند.
- **مراجع اداری:** مراجعی هستند که به تظلمات مردم از دولت یا به اختلافات فی مابین مردم و دولت یا نهادهای عمومی، در صورتی که اختلاف، ناشی از اعمال حاکمیت باشد، رسیدگی می‌کنند. در مواردی مانند دریافت مالیات، دریافت عوارض گمرک، مجوز صادرات و مجوز واردات، در شمار اعمال حاکمیت‌اند. مراجع غیرقضایی، همان مراجع اداری می‌باشند، که موضوع آنها تظلم‌خواهی اداری است، مثل موضوعات اداری شهرداری، گمرکی و مالیاتی. عالی‌ترین این مراجع، دیوان عدالت اداری است. اگر در خصوص اعمال حاکمیت اختلاف پیش آید، می‌توان دیوان عدالت اداری یا سایر مراجع رسیدگی‌کننده اداری مراجعه کرد.

✓ حقوقی: صلاحیت مراجع قضایی نسبت به مراجع اداری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ کیفری: صلاحیت مراجع حقوقی نسبت به مراجع کیفری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ مراجع ثبتی و مراجع قانون کار، هرچند به تعبیر بسیاری جزء مراجع غیرقضایی و اداری هستند، اما دقیق‌تر آن است که بگوییم جزء مراجع غیر وابسته به دادگستری هستند. یعنی اصل این مراجع، وابستگی به قوه قضاییه ندارند. این تشخیص از این جهت مهم است که طبق ماده ۲۸ و رأی وحدت رویه اگر مراجع قضایی نسبت به مرجع غیر وابسته به دادگستری از خود نفی صلاحیت کند، مستقیماً پرونده را به دیوان عالی کشور ارجاع می‌نماید، تا دیوان عالی، تعیین مرجع صالح نماید و از بروز اختلاف جلوگیری نماید. بر خلاف حالتی که مرجع قضایی نسبت به مرجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کند، پرونده به همان مرجع غیرقضایی ارسال و در صورت بروز اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.

دیوان عالی دو شأن دارد:

۱. حل اختلاف

۲. تعیین مرجع صالح: مرجع قضاوتی می‌فرستد دیوان تا دیوان، مرجع کار یا ثبتی صالح را تعیین نماید.

فهمیدیم که مرجع قضایی ≠ مرجع غیرقضایی. مرجع غیرقضایی، الزاماً همان مرجع غیر وابسته به دادگستری نیست.

۲. **نوع:** مراجع حقوقی نیز از جهت نوع، به مراجع عمومی و مراجع استثنایی تقسیم می‌شود:

۱. مراجع عمومی: مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی و اختلافات مربوطه را دارند، جز آنچه به موجب سایر قوانین در صلاحیت سایر مراجع قرار گرفته است.

۲. مراجع استثنایی (اختصاصی): مراجعی هستند که فقط صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی را دارند که صراحتاً طبق قانون در صلاحیت ایشان مقرر شده باشد.

✓ مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی حقوقی به دو دسته عمومی (دادگاه عمومی حقوقی) استثنایی (مانند دادگاه خانواده و شورای حل اختلاف) تقسیم می‌شوند.

✓ مراجع رسیدگی‌کننده به امور کیفری نیز به عمومی (دادگاه عمومی جزایی) و استثنایی (مانند دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی) تقسیم می‌شوند.

✓ مراجع اداری نیز به مراجع عمومی (دیوان عدالت اداری) و مراجع استثنایی (مانند کمیسیون‌های ماده ۷۷ ماده ۹۹ ماده صد قانون شهرداری‌ها) تقسیم می‌شوند.

مرجع عمومی در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به کلیه امور، جز آنهایی را که صریحاً در صلاحیت مراجع استثنایی قرار گرفته، دارا می‌باشد. مرجع استثنایی، در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به هیچ امری را ندارد جز آنهایی که صریحاً در صلاحیت آن قرار گرفته باشد؛ بنابراین، برای تشخیص اینکه دعوا یا امر مورد نظر، از نظر نوع، در صلاحیت کدام مرجع حقوقی است

(عمومی یا استثنایی)، با توجه به اینکه صلاحیت مرجع استثنایی در رسیدگی به دعوا نیاز به تصریح قانونی دارد، باید ضمن توجه به این امر که اصل بر صلاحیت مرجع عمومی (دادگاه عمومی) است، اموری که بر حسب قانون در صلاحیت هر یک از مراجع استثنایی قرار گرفته نیز به دقت مورد تحقیق و بررسی واقع شود و چنانچه دعوا یا امر مورد نظر در صلاحیت هیچ یک از مراجع استثنایی قرار نگرفته باشد بر صلاحیت مرجع عمومی حکم شود.

- ✓ مرجع تخصصی شعبه‌ای از شعب عمومی است که متخصص به آن موضوع رسیدگی می‌کند.
- ✓ مراجع عمومی، صلاحیت رسیدگی به همه موضوعات را دارند، مگر آن موضوع استثناء شده باشد.
- ✓ مراجع اختصاصی صلاحیت رسیدگی به هیچ موضوعی را ندارند، مگر آن موضوع تصریح و احصاء شده باشد.
- ✓ اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی است و استثناء بر صلاحیت دادگاه اختصاصی است.
- ✓ مراجع عمومی که صلاحیت رسیدگی به همه موضوعات را دارند، بعضاً ممکن است به شکل تخصصی رسیدگی کنند، مثل شعبه تخصصی ورشکستگی، مثل شعبه تخصصی علایم تجاری و ... که این مراجع تخصصی نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح نیستند، یعنی صلاحیت ذاتی‌شان یکی است، لذا اگر قائل به صلاحیت عمومی باشند قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کنند، نه عدم صلاحیت. بر خلاف مراجع اختصاصی که نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح‌اند و قرار عدم صلاحیت صادر می‌کنند.

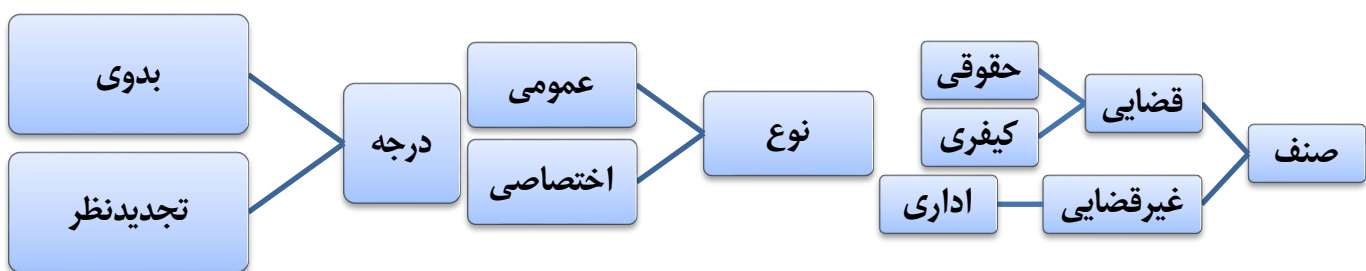
۳. درجه: درجه مرجع: علی‌الاصول در هر نوع از مراجع (عمومی یا استثنایی)، از هر صنفی که باشد (قضایی یا اداری)، درجاتی وجود دارد که مرجع قضاوتی، در سلسله مراتب، در آن قرار دارد و بدین ترتیب مرجع حقوقی بدوی (درجه اول) از مرجع حقوقی تجدیدنظر (درجه دوم) که از پایین در نظر گرفته می‌شود، متمایز است.

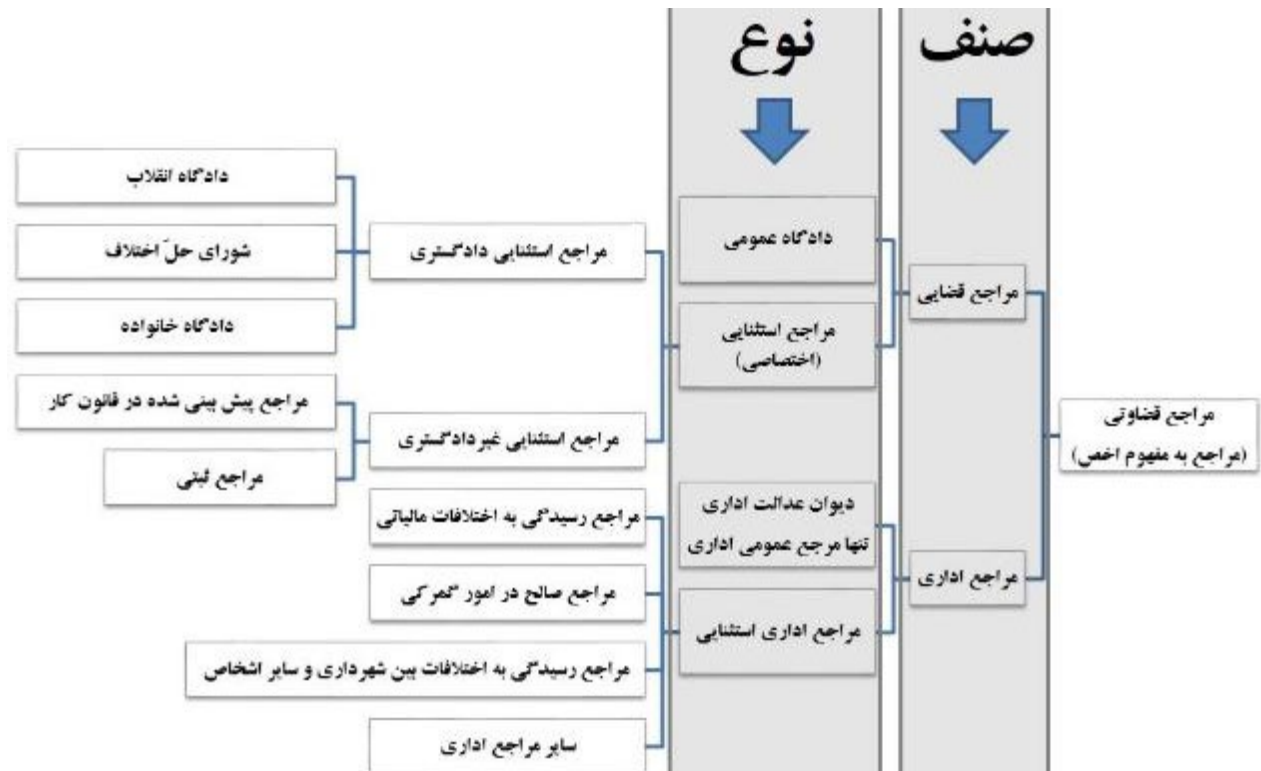
بنابراین در تعیین مرجعی که ذاتاً صالح است مدعی باید درجه دادگاه را نیز مورد توجه قرار دهد و دعوای بدوی حقوقی را علی‌الاصول، در مرجع نخستین از صنف قضایی و از نوع عمومی یعنی دادگاه عمومی مطرح نماید. همین معیار در تشخیص مرجع اداری ذاتاً صالح نیز معتبر است.

تعیین درجه مرجع که بدوی یا تجدیدنظر باشد، معمولاً با دشواری روبه‌رو نمی‌شود. در حقیقت، علی‌الاصول تعیین مرجع ذاتاً صالح برای رسیدگی به دعوا، در مرحله نخستین انجام می‌شود و بنابراین با مشخص شدن صنف و نوع مرجع، درجه آن نیز بارز می‌گردد.

۱. بدوی (درجه ۱)

۲. تجدیدنظر (درجه ۲)





در تبصره ۲ ماده ۲۴۹ ق.قدیم.آ.د.ک تصریح شده بود: «صلاحیت مراجع قضایی دادگستری، نسبت مراجع غیر دادگستری و صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی و همچنین صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر از جمله صلاحیت‌های ذاتی آنان است.» چنین متنی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ نیامده است، اما برابر قواعد کلی و نیز دلالت مواد ۲۸ و ۳۰ ق.آ.د.م در تشخیص صلاحیت ذاتی، درجه و نوع مرجع باید لحاظ شود.

درخواست افزایش اموالک مشاعی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد، به موجب ماده ۱ قانون افزایش و فروش اموالک مشاع مصوب ۵۷، در صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع ملک است. اگر خاتمه نیافته باشد = دادگاه عمومی.

طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی در دعوایی خاص را از خود سلب کنند.

در مرحله تجدیدنظر، دلیل جدید پذیرفته می‌شود اما ادعای جدید شنیده نمی‌شود.

در مورد نوع مرجع (عمومی یا استثنایی) نمی‌توان خلاف قواعد آمره توافق نمود.

قواعد صلاحیت ذاتی از جمله قواعد آمره است: از این امر دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. لازم نبودن ایراد و قابلیت طرح در تمام مقاطع و مراحل رسیدگی: در واقع اصحاب دعوع (خوانده یا خواهان) در هر مرحله رسیدگی و حتی دیوان عالی کشور و در هر مقطعی از رسیدگی می‌توانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی را مطرح کنند، چرا که این ایراد در واقع تذکر به دادگاه شمرده می‌شود.

۲. بی‌اثر بودن توافق: در واقع تراضی طرفین بر خلاف قواعد آمره، بی‌اثر و غیر قابل اعتناست مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد.

در صورتی که دعوا در مرجعی که اقامه دعوا می‌شود که صلاحیت ذاتی به رسیدگی ندارد، باید قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح بفرستد. اگر به دعوا رسیدگی و رأی صادر نماید در صورتی که قابلیت اعتراض و شکایت به رأی وجود داشته باشد، مرجع بالاتر، رأی مذکور را نقض و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال می‌نماید. بنابراین اگر رأی از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی صادر شود و راه شکایتی نسبت به آن نباشد، باید اجرا شود: چرا که درخواست بطلان رأی محاکم جز از طریق شکایت قانونی از آنها (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) آن هم اگر در قانون پیش‌بینی شده و مهلت قانونی آن باقی باشد، ممکن نیست.

احکام صلاحیت ذاتی:

۱. قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی، عطف بماسبق می‌شود و با توجه به اثر فوری این مقررات، شامل دعوای مطروحه نیز می‌شود.

۲. این قواعد آمره است؛ بنابراین، اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح یا ضمنی، دعوای مطروحه را به مراجع فاقد صلاحیت ذاتی

واگذار کنند.

۳. مرجعی که دعوا به آن جا مطرح می‌شود، اگر فاقد صلاحیت ذاتی باشد، مکلف است؛ حتی بدون ایراد از جانب شخص ذی‌نفع، از رسیدگی خودداری کند و قرار عدم صلاحیت صادر کند؛ زیرا قواعد صلاحیت ذاتی جزء قواعد آمره است.
۴. اگر رأی از مرجعی که فاقد صلاحیت ذاتی است صادر شود، در مرحله تجدیدنظر یا فرجام، مرجع رسیدگی‌کننده (دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور)، رأی صادره را نقض می‌کند ولو در مرحله بدوی به آن اعتراض نشده باشد.
۵. صحیح است که طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی را از خود سلب کند و همچنین محکوم‌علیه می‌تواند اقدام به تجدیدنظر نکند؛ اما طرفین نمی‌توانند دادگاه تجدیدنظر را مرجع بدوی رسیدگی به اختلافات خود قرار دهند. اگر طرفین، با توافق یکدیگر مقرر کنند که دعوا، ابتدا در مرحله تجدیدنظر مطرح شود، در این صورت، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.

جمع‌بندی: قواعد صلاحیت ذاتی، مربوط به نفع عمومی بوده و بنابراین از قواعد آمره شمرده شده و مردم نمی‌توانند، حتی با توافق، از آن عدول نمایند. مرجعی که دعوا در آن مطرح شده، چنانچه صلاحیت ذاتی نداشته باشد، باید حتی بدون ایراد ذی‌نفع، از رسیدگی به آن دعوا خودداری نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نماید. اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح و ضمنی، دعوا را به قضاوت مرجعی واگذار نمایند که صلاحیت ذاتی ندارد؛ تراضی آن‌ها در هر حال بی‌اثر و غیرقابل اعتناست؛ مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد؛ بنابراین نه تنها خودداری ذی‌نفع از ایراد به صلاحیت ذاتی مرجع بی‌تأثیر است، بلکه حتی اگر طرفین در رسیدگی مرجعی که صلاحیت ذاتی ندارد توافق نمایند، مرجعی که ذاتاً غیر صالح است، باید قرار عدم صلاحیت صادر نماید و چنانچه اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید، این رأی ممکن است در مرجع عالی، حسب مورد فسخ و نقض گردد.

فصل دوم: صلاحیت نسبی (محلی)

قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی با مشخص کردن صنف، نوع و درجه مرجع صالحی که باید به دعوا رسیدگی کند اعمال می‌شود. پس از آن، باید بررسی شود که از بین تمام مراجع همان صنف، همان نوع و همان درجه، کدام یک باید به دعوا رسیدگی نماید. بنابراین اگر با اعمال قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی، مشخص شد که دعوا در صلاحیت مرجعی از «صنف» حقوقی و از «نوع» عمومی بوده و از «درجه» بدوی می‌باشد که در حال حاضر دادگاه عمومی است، باید از بین تمامی دادگاه‌های عمومی که در سراسر ایران تشکیل گردیده‌اند، با توجه به قواعد مربوط به صلاحیت نسبی، دادگاهی که صالح است، مشخص شود.

مبحث نخست: قواعد صلاحیت نسبی (محلی):

پس‌ازاینکه از حیث قواعد صلاحیت ذاتی، صنف و نوع و درجه مرجع صالح مشخص شد باید با توجه به قواعد صلاحیت نسبی، این امر را بررسی کنیم که از مصادیق متعدد آن مرجع که وجود دارند، کدامیک صالح است؟ برای مثال، اگر با اعمال قواعد صلاحیت ذاتی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی است، باید با اعمال قواعد صلاحیت نسبی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی مستقر در کدام بخش یا شهرستان است؟

احکام صلاحیت محلی:

۱. قواعد مربوط به صلاحیت محلی، عطف بماسبق نمی‌شود؛ یعنی نسبت به دعاوی مطروحه اثر فوری ندارد؛ به عبارت دیگر، مناط و ملاک صلاحیت محلی، تاریخ تقدیم دادخواست است.
۲. قواعد صلاحیت محلی علی‌الاصول تکمیلی است؛ یعنی اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن تراضی کرده و خود، دادگاهی را برای رسیدگی به اختلافات فی‌مابین برگزینند.
۳. درست است که علی‌الاصول تراضی برخلاف قواعد صلاحیت محلی امکان‌پذیر است؛ چراکه این قواعد علی‌الاصول در شمار قواعد تکمیلی است؛ اگر طرفین خلاف قواعد صلاحیت محلی توافق کرده باشند، دادگاهی که طرفین توافق کردند که به دعوی ایشان رسیدگی کند مکلف به رسیدگی به دعوا نیست به عبارت دیگر دادگاهی که توسط طرفین برای رسیدگی به دعوا مورد توافق واقع شده می‌تواند علی‌رغم نداشتن صلاحیت محلی به آن دعوا رسیدگی کند یا آنکه از رسیدگی به دعوا خودداری کنند و با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال دارد؛ یعنی توافق طرفین برای آن دادگاه ایجاد تکلیف نمی‌کند.
۴. در مواردی که صلاحیت محلی، تکمیلی است اگر خواننده در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند، دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت نیست؛ بلکه می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد البته در این حالت دادگاه مکلف به

رسیدگی نیست بلکه می‌تواند حسب صلاح دید خود رسیدگی را ادامه دهد یا آن که نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت اقدام کند.
۵. در مواردی که صلاحیت محلی امری است حتی اگر خوانده به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت است.

اگر در تشخیص مرجع اختصاصی صالح، مقررات خاص و صریحی در ارتباط با صلاحیت نسبی وجود نداشته باشد قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص نیز به عنوان قاعده عمومی باید مورد اجرا قرار گیرد.

اگر دعوای داخل در صلاحیت دادگاه خانواده در سایر شعب دادگاه عمومی اقامه گردد، پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگاه خانواده ارسال می‌گردد.

نکته: برخلاف قوانین سابق که مقنن تعدادی از شعب دادگاه‌های عمومی را به خانواده اختصاص داده بود و در آن زمان استاد شمس (در چاپ‌های قدیم کتاب خود) صدور قرار عدم صلاحیت میان دو شعبه از یک دادگاه را در حوزه قضایی واحد منتفی می‌دانستند، در حال حاضر، با توجه به اینکه ماده ۱ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ قوه قضاییه را مکلف به ایجاد دادگاه خانواده مستقل کرده است و بنابراین نسبت صلاحیت دادگاه خانواده با دادگاه عمومی، نسبت صلاحیت مرجع اختصاصی (استثنایی) با مرجع عمومی است، در وضع فعلی، قرار صادره در این خصوص، قرار عدم صلاحیت خواهد بود، نه امتناع از رسیدگی یا قرار عدم استماع دعوا.
بر اساس رویه عملی محاکم، اعلام خواهان در مشخص نمودن اقامتگاه خوانده، معمول بر صحت است مگر اینکه خلاف آن با توجه به دلایل موجود در پرونده محرز بوده و یا خوانده اثبات نماید.

تغییر اقامتگاه خوانده و یا تغییر در حوزه قضایی در جریان دادرسی، تأثیری در صلاحیت دادگاه محلی که خوانده در زمان اقامه دعوا در آن مقیم بوده نخواهد داشت. در حقیقت «... مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد.» (ماده ۲۶)

به نظر دکتر شمس و دکتر امامی: اقامتگاه زن ناشزه و نیز زنی که پس از انعقاد عقد ازدواج هنوز در محل قبلی خود سکونت دارد و به خانه شوهر نرفته تابع شوهر نمی‌باشد.

اقامتگاه اشخاص زندانی که محکوم به زندان ابد گردیده‌اند و یا طول مدت زندان آنها به اندازه‌ای است که عرفاً در زندان ثابت شمرده می‌شوند نیز باید زندان به شمار آید.

تأثیر اقامتگاه انتخابی در صلاحیت محلی دادگاه در صورتی است که ملاک صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی به دعوای موردنظر، اقامتگاه خوانده و تنها اقامتگاه خوانده باشد. در نتیجه چنانچه بر اساس سایر قواعد صلاحیت نسبی، دعوا در صلاحیت دادگاهی غیر از محل اقامت خوانده باشد، نفس انتخاب اقامتگاه، در تعیین دادگاه صالح، عملاً منشأ اثر نمی‌باشد. با دقت در ماده ۱۰۱۰ ق.م. این معنا تأیید می‌گردد که: «... نسبت به دعوای راجع به آن معامله همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد». درهرحال با انتخاب اقامتگاه و اقامه دعوا در دادگاه این محل، اوراق راجع به دعوا نیز باید به همین محل ابلاغ شود؛ اما چنانچه در محل انتخاب شده نشانی اصحاب دعوا مشخص نشده باشد راهی جز ابلاغ اوراق به نشانی آنها در اقامتگاه حقیقی نمی‌ماند. ماده ۱۰۱۰ ق.م. علاوه بر شناسایی حق طرفین قرارداد در انتخاب اقامتگاه به آنها نیز اختیار داده است که محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود، برای ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار معین نماید. اطلاق این قسمت از نص مزبور با توجه به مواد ۷۸ و ۸۰ ق.آ.د.م مقید شده است. بنابراین انتخاب محل ابلاغ اوراق در قرارداد در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که محل مزبور یا اقامتگاه انتخابی یا اقامتگاه حقیقی و یا شهر مقر دادگاه باشد. اشخاص حقوقی هم می‌توانند با استفاده از ماده ۱۰۱۰ ق.م. در عقود و قراردادهای منعقد با سایر اشخاص، حقیقی یا حقوقی، محلی را غیر از اقامتگاه اصلی خود انتخاب کنند همچنین می‌توانند محلی را غیر از اقامتگاه اصلی، برای ابلاغ اوراق راجع به دعوا انتخاب نمایند.

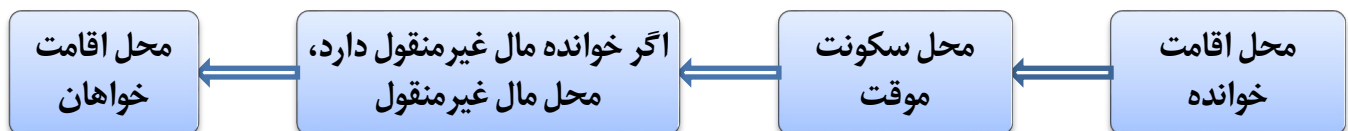
مثال: هرگاه دفتر شرکت مقاصعه کاری راهسازی مشهد - تربت جام، در تهران باشد و فعالیت شرکت در راه مشهد و تربت جام، تهران محل اقامت این شرکت است. (اقامتگاه شرکت درهرحال، مرکز اصلی آن می‌باشد: ماده ۲۳ ق.آ.د.م)

در تعیین اقامتگاه شعب اشخاص حقوقی نیز معیارهای موردنظر باید مدنظر قرار گیرد (ماده ۲۳).

خوانده ممکن است مقیم ایران نبوده و یا اقامتگاه او در ایران مشخص نباشد و یا خواهان نتواند آن را تعیین کند؛ در این صورت، به موجب ماده ۱۱ ق.آ.د.م دعوا باید در دادگاه محل سکونت موقت خوانده اقامه شود و اگر محل سکونت موقت هم در ایران نداشته باشد «خواهان در محل اقامت خود، اقامه دعوا خواهد کرد.»

با نص جدید، تکلیف خواهانی که در ایران اقامت ندارد، نامشخص می‌ماند مگر اینکه آن را «وارد مورد اغلب» و تنها ناظر به اشخاص مقیم

- ایران دانسته و خواهان مقیم خارج مجاز دانسته شود که دعوا را در هریک از دادگاه‌های ایران اقامه نماید. بدیهی است که مسائل مزبور، تنها منصرف به موردی است که دعوا در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده باشد.
- در مورد صلاحیت محلی به اصل داریم: ماده ۱۱ ق.آ.د.م و استثنائات هم در مواد ۱۲ تا ۲۵ ق.آ.د.م آمده‌اند.
- اصل کلی در صلاحیت نسبی دادگاه‌ها:** در خصوص صلاحیت محلی دعاوی منقول با قواعد ذیل روبرو هستیم: (ماده ۱۱ ق.آ.د.م).
- این دعاوی را باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح کرد.
 - اگر خوانده، در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، دعوا باید در دادگاه محل سکونت او اقامه شود. منظور از محل سکونت خوانده، مکانی است که شخص مقیم خارج از ایران، در مسافرت‌های موقتی خود به ایران، در آنجا مستقر می‌شود.
 - اگر خوانده، در ایران محل سکونت نیز نداشته باشد؛ ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقولی از خوانده، در حوزه آن واقع است.
 - اگر خوانده، در ایران مال غیرمنقول نیز نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامت خود، اقامه دعوا خواهد کرد.
 - قانون در خصوص حالتی که خواهان نیز در ایران محل اقامت نداشته باشد، ساکت است. در این حالت هر یک از دادگاه‌های عمومی ایران برای رسیدگی صالح خواهند بود.



چون خواهان، خلاف ظاهر حرف می‌زند: ۱- به خاطر اصل برائت ۲- دلالت ظاهر بر واقع، باس (باید) بره دنبال خوانده! با توجه به اصل برائت و خلاف ظاهر بر واقع قاعده بر صلاحیت محلی اقامتگاه خوانده است و مقصود از محل اقامت عبارت است از مرکز مهم امور در اشخاص حقیقی و مرکز اداره و مرکز اصلی شخص حقوقی. در صورتی که خواهان نیز اقامت نداشته، هرجای ایران می‌تواند طرح دعوا کند. (چراکه: همه جای ایران سرای من است!)

استثنائات وارد بر اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده: به طور کلی می‌توان این استثنائات را به دو دسته ذیل تقسیم کرد:

۱. تک مرجعی «قاعده را نفی نمی‌کند»؛ ۲. چند مرجعی «با قاعده جمع می‌شوند».

۱- تعیین مکان دیگری از سوی قانونگذار و لزوم اقامه دعوا در آن دادگاه خاص که شامل موارد ذیل می‌گردد:

- الف. دعاوی راجع به اموال غیر منقول در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است (ماده ۱۲ آیین دادرسی مدنی). پس: دعاوی غیرمنقول (ماده ۱۲): محل وقوع غیرمنقول. مصادیق دعاوی غیرمنقول در این ماده آمده و طبق نص قانون، حصری نیست و همین که به موجب قانون مدنی (مواد ۱۲ تا ۱۹) با یک دعاوی غیرمنقول مواجه باشیم، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است. البته نظر مخالف این است که دعاوی مذکور در ماده ۱۲ ق.آ.د.م حصری است؛ اگر در سؤالات ارشد آمد، بنویسید: حصری است.
- ب. دعاوی راجع به ترکه متوفی تا زمانی که اموال تقسیم نشده باشد در دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی رسیدگی می‌شود (ماده ۲۰ آیین دادرسی مدنی). آخرین اقامتگاه متوفی (متوفی، خوانده نیست، دعوا علیه وراثت است، ولی در محل اقامت متوفی).
- ج. دعاوی توقف تاجر از پرداخت دیون خود بر اثر ورشکستگی یا سوء اداره امور، در دادگاه محل اقامت شخص ورشکسته اقامه می‌شود (ماده ۲۱ آیین دادرسی مدنی). دعاوی توقف و ورشکستگی (مواد ۲۱ و ۲۲): محل اقامت متوقف (ورشکسته علیه خودش که خواهان است).

پس: دعاوی ورشکستگی اولاً و مستقیماً در اقامتگاه خود ورشکسته که در اشخاص حقیقی مرکز مهم امور و در اشخاص حقوقی مرکز اصلی شرکت است مطرح می‌شود و دادگاه، مرجع صالح برای طرح دعوا است.

د. دعاوی اعسار اشخاصی که به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود قادر به پرداخت دیون یا هزینه دادرسی خود نباشند در دادگاهی که دعاوی اصلی (طلبکار علیه معسر) مطرح است اقامه می‌شود. دعاوی اعسار (اعم از اعسار از هزینه دادرسی یا اعسار از

محکوم‌به): دادگاه نخستین.

نکته: ماده ۲۴ ق.آ.د.م اعسار از محکوم‌به را در صلاحیت دادگاه نخستین (بدوی) قرار داده است، چون همیشه مجری حکم، دادگاه نخستین است (ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی).

نکته: در خصوص اعسار از تأدیه هزینه دادرسی ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م حاکم است، یعنی دادگاهی که رأی قابل شکایت را صادر کرده و در آنجا اقامه دعوا به عمل می‌آید، صالح به رسیدگی به اعسار است.

✓ درخواست تأمین دلیل «ماده ۱۴» محل وقوع دلیل. ماده ۱۴ ق.آ.د.م گفته دادگاه محل وقوع دلیل ولی بعداً قانون شوراهای حل اختلاف گفته: «شورای حل اختلاف محل وقوع دلیل»

✓ دعوای منقول و غیرمنقول ناشی از یک منشأ «ماده ۱۵»: محل غیرمنقول.

✓ دعوای طاری «مواد ۱۷، ۱۸ و ۱۹»: محل دعوای اصلی.

✓ سند ثبت احوال «ماده ۲۵»:

- سند تنظیم‌شده در ایران + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه محل صدور سند.
- سند تنظیم‌شده در خارج + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه عمومی شهرستان تهران.

۲- مخیر بودن خواهان در انتخاب محل دادگاه صالح که شامل موارد ذیل می‌شود:

الف. انتخاب اقامتگاه: اگر ضمن معامله یا قراردادی، طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه خود انتخاب کرده باشد، دعوای راجع به آن معامله در دادگاه آن محل رسیدگی می‌شود.

ب. تعدد خواننده‌ها؛ تعدد اموال غیرمنقول: مطابق ماده ۱۶ آیین دادرسی مدنی هرگاه موضوع دعوا مربوط به چند خواننده و غیرقابل تجزیه باشد یعنی منشأ ادعا یکی باشد مانند مطالبه مبلغی وجه نقد بابت یک سند یا چند تن گندم که به چند نفر مجتمعاً داده‌اند، خواهان می‌تواند دعوای خود را در محل اقامت یکی از آنان اقامه کرده و بقیه را نیز به آن دادگاه دعوت نماید.

✓ دعوای تعدد خوانندگان یا تعدد غیرمنقول «ماده ۱۶»:

- یکی از محل‌های خوانندگان
- یکی از محل‌های غیرمنقول

ج. دعوای بازگرانی و دعوای راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد: چنانکه ماده ۱۳ آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در دعوای بازگرانی و دعوای راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایستی در آنجا انجام شود». مقصود از دعوای بازگرانی دعوایی است که از معاملات بازگرانی ناشی شود و ضابطه تشخیص آنها، قانون تجارت است. در این دعوای خواهان علاوه بر اقامه دعوا در دادگاه محل اقامت خواننده (طبق ماده ۱۱) می‌تواند در هر یک از دو دادگاه دیگر، محل وقوع قرارداد یا اجرای تعهد اقامه دعوا کند؛ حکمت این امر تسهیل امور بازگرانی است که در پیشرفت اقتصادی کشور نقش مهمی ایفا می‌کند.

✓ دعوای تجاری یا تعهدات منقول اشخاص حقیقی «ماده ۱۳»:

- محل ایجاد تعهد یا،
- محل انجام تعهد یا،
- محل اقامت متعهد.

الف. مواردی که مقنن دادگاه خاصی را منحصرأً تعیین کرده است:

۱- دعوای مربوط به اموال غیرمنقول

۲- دعوای راجع به ترکه متوفی

۳- دعوای مربوط به شرکت‌ها

۴- دعوای توقف (ورشکستگی)

۵- دعوای خانوادگی: دعوای و امور خانوادگی مربوط به زوجین «ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده»: زوجه می‌تواند در دادگاه‌های ذیل اقامه

دعوا کند:

- محلّ اقامت زوج یا
- محلّ سکونت خود.
- ✓ مگر اینکه خواسته، مطالبه مال غیرمنقول باشد.

۶- دعاوی اعسار

۷- دعاوی خسارت:

- دعاوی خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد
- دعاوی خسارت دادرسی
- دعاوی خسارت ناشی از تأخیر یا عدم پرداخت دین
- اجبار به انجام تعهد

۸- دعاوی طاری

۹- اختلافات ناشی از اجمال یا ابهام احکام

۱۰- اختلافات ناشی از اجرای احکام

۱۱- دعاوی ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجرا

۱۲- دعاوی راجب اسناد ثبت احوال

۱۳- درخواست دادرسی فوری

۱۴- درخواست تأمین دلیل

۱۵- دعاوی مطالبه وجه چک

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

۱- انتخاب از سوی خواهان:

۱- دعاوی بازرگانی و دعاوی منقول ناشی از عقد و قرارداد

۲- دعاوی خانوادگی

۳- دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت

۴- تعدد خواندگان

۵- تعدد اموال غیرمنقول

۲- توافق طرفین در گسترش دامنه صلاحیت

صلاحیت محلی در دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول: در اجرای ماده ۱۲ ق.آ.د.م باید توجه داشت که افزون بر دعاوی تصرف، تنها آن دسته از دعاوی باید در دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول اقامه شود که حق مورد ادعا از حقوقی باشد که برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول بوجود می‌آید. در مورد این حقوق باید توجه داشت که حق مالکیت در ماده ۱۲ ق.آ.د.م تصریح شده و منظور از سایر حقوق راجع به اموال غیرمنقول نیز حقوقی است که در ماده ۲۹ ق.م پیش‌بینی شده و افزون بر مالکیت، عبارتند از «۲. حق انتفاع، ۳. حق ارتفاق به ملک غیر».

ماده ۱۲ ق.آ.د.م تنها ناظر به دعاوی راجع به حقوقی است که به موجب قانون مدنی برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول حاصل می‌شود و شامل هر دعوی راجع به غیرمنقول نمی‌گردد. این نظر دکتر شمس است که البته با توجه به عبارت ماده ۱۲ قابل انتقاد است: «ماده ۱۲: دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است...»؛ عجیب است که با وجود این اطلاق، چرا دکتر شمس این دعاوی را مقید به موارد معدودی کرده است؟!

دعاوی مطالبه وجه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثل آن در غیر مورد عقود و قراردادهای، با توجه به مفهوم ماده ۲۰ قانون مدنی دعاوی راجع به غیرمنقول شمرده شده و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است.

دعاوی به خواسته الزام به انجام عقد یا قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیرمنقول باشد (مانند تعهد به تسلیم

غیرمنقول)، با توجه به اطلاق ماده ۲۰ قانون مدنی منقول است.

البته تعهد به تسلیم مال غیرمنقول را می‌توان «دعوی مختلط» بشمار آورد.

صلاحیت محلی در رسیدگی به دعوی راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر موضوع (خواسته) دعوا، هم مربوط به اموال منقول و به هم مربوط به اموال غیرمنقول باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در آنجا واقع است، البته به شرط اینکه دعوا در هر دو قسمت، ناشی از یک منشأ باشد.
۲. وحدت منشأ به معنای آن است که دعوا، در هر دو قسمت منقول و غیرمنقول، ناشی از یک عمل حقوقی یا واقعه حقوقی باشد.
۳. اگر بین دعوی منقول و غیرمنقول، وحدت منشأ نباشد، باید دو دعوا را از هم جدا کرده و هر یک را جداگانه در دادگاه صالح طرح کرد؛ مانند آنکه بخشی از دعوا، مطالبه اجاره‌بها (منقول) و بخش دیگر خلع ید خوانده از ملکی (غیرمنقول) باشد. در این حالت دو دعوا، دارای یک منشأ نیست؛ زیرا منشأ دعوی مطالبه اجاره‌بها عقد اجاره و منشأ دعوی خلع ید، تصرف غاصبانه است.

مصادیقی از دعوی راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر شخصی ملکی را به همراه اموال موجود در آن غصب کند، دادخواست مطالبه اجرت‌المثل این ملک و اموال موجود در آن، نسبت به اجرت‌المثل ملک، یک دعوی غیرمنقول است و نسبت به اجرت‌المثل اموال، یک دعوی منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک، قابل طرح است.
۲. اگر شخصی به یک منزل و اموال داخل آن خسارت وارد کند، دعوی جبران خسارت وارده به ملک و اموال داخل آن، نسبت به خسارت ملک، غیرمنقول است و نسبت به خسارت اموال منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.
۳. اگر شخصی به موجب یک قرارداد، یک ملک و یک خودرو را به دیگری بفروشد و از تحویل آنها در موعد مقرر در قرارداد امتناع کند، دعوی الزام به تحویل مبیع نسبت به ملک، غیرمنقول و نسبت به خودرو، منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل طرح است.

صلاحیت محلی در دعوی راجع به ترکه متوفی: دعوی راجع به ماترک متوفی، در صورتی که وارث، علیه وارث اقامه نماید و یا از طرف اشخاصی اقامه شود که خود را ذی‌حق در تمام و یا قسمتی از ترکه می‌دانند، اگرچه خواسته، دین و یا راجع به وصایای متوفی باشد، مادام که ترکه تقسیم نشده، باید در دادگاه محل آخرین اقامتگاه متوفی در ایران اقامه شود. این دعوی پس از تقسیم ترکه، باید در دادگاهی اقامه شود که طبق قاعده عمومی و استثنای دیگر، از نقطه نظر محلی صالح است.

نکته: درخواست‌هایی همچون تقسیم ترکه، تحریر ترکه و مهر و موم ترکه، هرچند دعوی راجع به ترکه متوفی است و هرچند ترکه تقسیم نشده باشد از آن جایی که این امور جزء امور حسبی به شمار می‌آیند، مشمول ماده ۲۰ ق.آ.د.م نبوده و طبق همان قاعده ماده ۱۱ ق.آ.د.م اقدام می‌شود.

نکته: دعوا راجع به ترکه تقسیم‌شده طبق همان قاعده ماده ۱۱ ق.آ.د.م در محل اقامت وراثت علیه وراثت به عمل می‌آید، پس این مورد استثنای ماده ۲۰ ق.آ.د.م برای ترکه تقسیم‌نشده که در محل اقامت متوفی علیه وراثت به عمل می‌آید، می‌باشد.

صلاحیت محلی در دعوی مربوط به شرکت‌ها: این دعوی در صورتی که مربوط به اصل شرکت و شرکا باشد و همچنین اختلافات حاصل بین شرکا (راجع به شرکت) و نیز دعوی اشخاص خارج بر شرکت، مادام که شرکت باقی است و در صورتی برچیدگی و تا وقتی که تصفیه امور شرکت در جریان است، باید در دادگاه محلی اقامه شود که مرکز اصلی شرکت در حوزه آن است.

البته صلاحیت دادگاه محل مرکز اصلی شرکت در رسیدگی به برخی دعوی مذکور (دعوی مربوط به اصل شرکت)، موافق اصل بوده و استثنا شمرده نمی‌شود. این دعوی عبارت است از:

۱. درخواست ورشکستگی شرکت؛
۲. دعوی راجع به اصل شرکت، مانند دعوی انحلال یا بطلان شرکت؛
۳. دعوی شرکت علیه شرکا؛
۴. دعوی شرکا علیه شرکت؛
۵. دعوی شرکا علیه یکدیگر، البته به شرط آنکه ناشی از فعالیت در شرکت باشد؛
۶. دعوی اشخاص ثالث علیه شرکت.

احکام صلاحیت محلی در دعوی راجع به شرکت‌های تجاری:

۱. دعوای راجع به شرکت، اگر غیرمنقول باشد، در محل وقوع مال غیرمنقول طرح می‌شود، نه در مرکز شرکت.
۲. دعوای در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت یا به عبارت دیگر، دادگاه مرکز اداری شرکت است که همان اقامتگاه خوانده باشد.
۳. اگر دعوای علیه یکی از شعب آن شرکت باشد، در صلاحیت دادگاه مرکز استقرار همان شعبه است و در صورت انحلال شعبه، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت (دادگاه محل اقامت شرکت مادر) است.

صلاحیت محلی در دعوای توقف (ورشکستگی): دعوای توقف و درخواست صدور حکم ورشکستگی، اعم از اینکه از طرف خود بازرگان یا از طرف بستانکاران و یا دادستان اقامه شود، در صلاحیت دادگاهی است که اقامتگاه بازرگان ورشکسته در حوزه آن واقع است؛ در صورتی که بازرگان در ایران اقامتگاه نداشته باشد دادگاهی از نظر محلی صالح است که بنگاه بازرگانی، شعبه یا نماینده برای معاملات در حوزه آن دارد یا سابقاً داشته است.

دعوای توقف و درخواست صدور ورشکستگی شرکت‌های بازرگانی که مرکز اصلی آنها در ایران است باید در مرکز اصلی شرکت اقامه شود.

صلاحیت محلی در دعوای خانوادگی: در دعوای و امور خانوادگی مربوط به زوجین، هرگاه یکی از آنان مقیم خارج کشور باشد، دادگاه خانواده محل اقامت طرفی که در ایران مقیم است برای رسیدگی صالح است. چنانچه زوجین مقیم خارج از کشور باشند، ولی یکی از آنان در ایران سکونت موقت داشته دادگاه محل سکونت وی صالح است. اگر هر دو در ایران سکونت موقت داشته باشند، دادگاه محل سکونت موقت زوج صالح است. اگر هیچ یک از زوجین در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه خانواده شهرستان تهران صالح است مگر زوجین به دادگاه محل دیگری توافق نمایند. چنانچه زوجین، دعوای موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر در حوزه‌های قضایی متعدد مطرح نموده باشند، دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده صالح است. چنانچه دو یا چند دادخواست در یک روز تسلیم شده باشند، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوای زوج را دارد به تمامی دعوای رسیدگی می‌نماید.

صلاحیت محلی در دعوای اعسار:

۱. **اعسار از تأدیه محکوم‌به:** در صلاحیت دادگاه بدوی است که ابتدا به پرونده اصلی رسیدگی کرده است یا اجراییه را صادر نموده است. اجراییه توسط همان دادگاهی صادر می‌شود که ابتدا به پرونده رسیدگی کرده است.

۲. اعسار از تأدیه هزینه دادرسی:

- اعسار از هزینه دادرسی مرحله بدوی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.
- اعسار از هزینه دادرسی مرحله واهی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که به واهی رسیدگی می‌کند.
- اعسار از هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر: در صلاحیت دادگاه بدوی صادرکننده رأی معرض عنه است.
- اعسار از هزینه دادرسی فرجام: در صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی معرض عنه است.
- اعسار از هزینه دادرسی اعاده دادرسی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده است.
- اعسار از هزینه دادرسی اعتراض ثالث: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً به پرونده رسیدگی کرده است.

دعوای خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد: در این خصوص باید توجه نمود که اولاً خسارت وارده باید «بالواسطه یا مستقیم» بوده و ثانیاً «به علت تقصیر خوانده» وارد شده باشد. در هر حال، خسارت ناشی از «عدم النفع» قابل مطالبه نیست (ولی فوت منافع مسلم، قابل مطالبه است). در خصوص عدم النفع، با توجه به قابل مطالبه بودن منافع ممکن الحصول (ماده ۱۴ ق.آ.د.ک) باید گفت چنانچه منافع مورد ادعا، صرفاً احتمالی بوده و زمینه و مقدمات آن به هیچ وجه فراهم نشده باشد و هیچگونه قرینه‌ای بر امکان حصول آن در آینده نباشد، از شمول عنوان «منافع ممکن الحصول» خارج و مشمول عنوان «عدم النفع» می‌گردد و در نتیجه قابل مطالبه نمی‌باشد. در تبصره‌های ماده ۱۴ ق.آ.د.ک چارچوب «زیان معنوی» و «منافع ممکن الحصول» مشخص شده است.

دعوای خسارات دادرسی: خسارات دادرسی عبارت است از هزینه دادرسی به مفهوم اعم و حق الوکاله وکیل و هزینه‌های دیگری که به طور مستقیم مربوط به دادرسی بوده و برای اثبات دعوا یا دفاع لازم است. حق الزحمه کارشناسی، هزینه تحقیقات محلی، هزینه ترجمه اسناد، هزینه‌های ایاب و ذهاب گواهان نیز از این جمله است. چنانچه طرفی که هزینه‌ها را پرداخت کرده جزئاً یا کلاً در دعوا محکوم شود، حق مطالبه آن را از طرف مقابل، حسب مورد، جزئاً یا کلاً نخواهد داشت. خوانده نیز می‌تواند خساراتی که عمداً از طرف خواهان با علم به غیرمحق بودن در دادرسی به او وارد شده از خواهان مطالبه نماید (ماده ۵۱۵).

دعوای خسارت ناشی از تأخیر در ادای دین: با توجه به ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م شرط قابل پرداخت بودن این خسارت، اثبات مطالبه دائن و امتناع مدیون از پرداخت دین می‌باشد مگر اینکه مدیون، عدم تمکن خود را ثابت نماید. در این ماده قانونگذار واژه «دین» را به کار برده

یعنی هر تعهدی با موضوع وجه نقد که منشأ آن می‌تواند عقد قرض (دین به مفهوم اخص) و یا هر عقد دیگری و یا حتی وقایع حقوقی مانند: غصب، اتلاف، تسبیب و ... باشد. علاوه بر این، قانون جدید از تدوین مقررات ماده ۷۳ ق. قدیم خودداری نموده و بنابراین «خسارت از خسارت» باید قابل مطالبه شمرده شود.

اجبار به انجام تعهد: پیش‌بینی خسارت ناشی از عدم انجام تعهد به هیچ وجه نافی حق متعهدله در اجبار متعهد به عین تعهد که ضمناً درجه اعلاى جبران خسارت شمرده می‌شود، نخواهد بود (کاملاً خلاف نظر استاد کاتوزیان).

برابر ماده ۴۷ ق.ا.ا.م در صورتی که انجام عمل به توسط شخص دیگری ممکن باشد، محکوم‌له می‌تواند از جمله هزینه انجام آن را که توسط دادگاه تعیین می‌شود، در همان پرونده اجرایی به وسیله قسمت اجرا از محکوم‌علیه وصول نماید. البته چنانچه انجام عمل، قائم به شخص متعهد بوده و توسط شخص دیگری ممکن نباشد و محکوم‌علیه از انجام آن خودداری نماید، تبصره ماده ۴۷ ق.ا.ا.م در این خصوص به ماده ۷۲۹ ق. قدیم.آ.د.م ارجاع داده است. برابر این ماده، دادگاه باید به درخواست محکوم‌له (متعهدله) مدت و مبلغی را معین نماید که اگر محکوم‌علیه (متعهد) مدلول حکم قطعی را در آن مدت اجرا ننماید، مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکوم‌له بپردازد؛ اما حکم مقرر در ماده ۷۲۹ ق. قدیم.آ.د.م، در قانون آیین دادرسی مدنی فعلی نیامده است؛ بنابراین در بادی امر شاید به نظر رسد که الزام متعهد (محکوم‌علیه) به انجام تعهد در مواردی که تعهد قائم به شخص اوست، امکان‌پذیر نبوده و حکم قطعی صادره غیرقابل اجرا و در نتیجه، اقامه دعوا، رسیدگی دادگاه و صرف وقت و هزینه بی‌حاصل بوده اما با توجه به اینکه از یک سو، حکم مقرر در ماده ۷۲۹ ق. قدیم در تبصره ماده ۴۷ ق.ا.ا.م از طریق ارجاع به آن منصوص گردیده و نتیجتاً حکم مزبور از مقررات اجرای احکام شمرده می‌شود که تاکنون نسخ نگردیده است و از سوی دیگر، ناتوان ساختن مراجع قضای در الزام متعهد به انجام تعهد و بی‌اثر کردن قانون در اجبار محکوم‌علیه به اجرای حکم در مواردی که قادر به اجرای آن باشد، با اصول و قواعد فقهی و حقوقی مابینت بین دارد بنابراین باید قائل به اعتبار تبصره ماده ۴۷ ق.ا.ا.م و ترتیب مرجوع‌الیه بود.

دعای خسارت معمولاً ضمن دعوی اصلی (یعنی خواهان در دادخواست و خوانده در جلسه دادرسی) مطالبه می‌شوند که در این صورت دادگاهی که به دعوا رسیدگی می‌نماید، در مورد خسارت مزبور نیز تصمیم‌گیری می‌نماید؛ اما دعوی «خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد» و نیز «خسارات دادرسی» ممکن است بعد از ختم دادرسی مطرح یا مستقلاً در جریان دادرسی اقامه شود؛ همچنین این احتمال وجود دارد که مرجع رسیدگی، صلاحیت یا شأن رسیدگی به دعوی خسارت را نداشته باشد (مانند دیوان عالی کشور که به عنوان فرجامی رسیدگی می‌کند، شأن رسیدگی به دعوی خسارات دادرسی مربوط به مرحله فرجامی را ندارد)؛ در موارد مزبور ذی‌حق ناچار به طرح دعوی مستقل خسارت می‌باشد. قانون آ.د.م مرجعی را برای رسیدگی به دعوی مستقل خسارت تعیین ننموده و بنابراین باید این دعوا از حیث صلاحیت محلی، مشمول قاعده عام دانست و به صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده نظر دارد.

صلاحیت محلی در دعوی طاری: دعوی طاری در صورتی که خواهان اصلی علیه خوانده اقامه نماید: دعوی اضافی، چنانچه خوانده علیه خواهان اقامه کند: دعوی مقابل، هرگاه شخص ثالثی علیه اصحاب دعوا یا یکی از آنها اقامه نماید: دعوی ورود ثالث و اگر از سوی اصحاب دعوا یا یکی از آنها بر ثالثی اقامه شود: دعوی جلب ثالث نامیده می‌شود.

دعوی ورود ثالث حتی در مرحله تجدیدنظر قابل طرح و مرجع آن همان مرجع تجدیدنظر است. دعوی طاری به شرط اینکه با دعوی اصلی مرتبط و یا دارای یک منشأ باشد، باید در دادگاهی اقامه شود که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است. رسیدگی به دعوی طاری، چنانچه از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج نباشد، باید در دادگاهی رسیدگی شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید.

دعوی طاری درهرحال باید در دادگاهی اقامه شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، حتی اگر از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، زیرا این دادگاه باید از طرح دعوی طاری آگاه باشد. در این صورت، دادگاه باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال نماید و چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی طاری باشد رسیدگی را تا حصول این امر متوقف نماید با توجه به مواد ۸۹ و ۲۸ ق.آ.د.م و ماده ۴۶ ق.د.ع.ا صدور قرار رد دعوا از سوی دادگاه غیر صالح که اعتقاد به صلاحیت سایر مراجع قضایی (وابسته یا غیر وابسته به دادگستری و یا دیوان عدالت اداری) دارد و برابر مقررات مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به مرجع صالح و یا مرجع تعیین صلاحیت است، به این علت، بی‌وجه به نظر می‌رسد. چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به اثبات ادعایی باشد که در صلاحیت سایر مراجع باشد باید طبق ماده ۱۹ ق.آ.د.م عمل شود. مثال: چنانچه علیه قاضی یا وکیل دادگستری دعوی خسارت ناشی از تخلفات انتظامی آنان اقامه شود با توجه به اینکه احراز تخلف آنان در صلاحیت دادگاه انتظامی مربوط می‌باشد خواهان

مكلف است ظرف يك ماه در دادگاه صالح اقدام و رسيد آن را به دفتر دادگاه رسيدگي كنده تسليم نمايد. در غير اين صورت، دادگاه عمومي قرار رد دعوای خسارت را صادر می نماید و خواهان می تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه انتظامی، در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید.
پس ماده ۱۷ ق.آ.د.م می گه: هر دعوایی (طاری) در اثنای دعوای دیگر (اصلی) از طرف

- خواهان: «دعوای اضافی»،
- خوانده: «دعوای تقابل»،
- شخص ثالث: «ورود ثالث»،
- متداعیین اصلی: «جلب ثالث»،

اقامه شود «دعوای طاری» نامیده می شود و در محلّ دعوای اصلی طرح می شود.

- ✓ دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می شود، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می شود، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد.
- ✓ رسيدگي به دعوای طاری با دعوای اصلی است، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ رسيدگي به دعوای طاری با دعوای اصلی است، به شرط آن که صلاحیت ذاتی داشته باشد.

به هر حال و همیشه، دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می شود، ولی الزاماً رسيدگي نمی شود. طرح دعوای طاری همیشه در محلّ دعوای اصلی است، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، برای اینکه دادگاه دعوای اصلی باید از دعوای طاری مطلع شده و اگر صلاحیت ذاتی داشته باشد به آن رسيدگي نماید و اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، با صدور قرار، آن را به مرجع صالح ارسال نماید و اگر از نظر ذاتی صالح باشد رسيدگي به دعوای اصلی را متوقف می نماید و دو دعوا را با هم رسيدگي می کند.

صلاحیت محلّی در اختلاف ناشی از اجمال یا ابهام احکام: به استناد ماده ۲۷ ق.ا.ا.م اختلافات راجع به مفاد حکم و نیز مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم علیه حادث می شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسيدگي می شود؛ مانند اینکه حکم خلع ید از ملکی صادر شده باشد که به سبب مجمل ذکر شدن حدود آن در حکم، در زمان اجرا ایجاد اختلاف نماید.

به موجب مواد ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی، دعوای مربوط به اجرای احکام مدنی در ۲ حالت ممکن است مورد طرح قرار گیرد:
ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجرا: در صلاحیت دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می شود. برای مثال اگر صادرکننده رأی، دادگاه تجدیدنظر باشد و دادگاه مجری رأی، دادگاه بدوی باشد: رفع اختلاف ناشی از اجرا با دادگاه بدوی است.
ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجمال و یا ابهام در حکم در صلاحیت دادگاهی است که حکم را صادر کرده است. برای مثال در باب تشخیص نوع سکه در مهریه، تشخیص حدود ملک، ابهام در پلاک ثبتی و ... اگر رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر و در حال اجرا در دادگاه بدوی باشد، دادگاه تجدیدنظر صالح به رفع اختلاف است.

صلاحیت محلّی در اختلاف ناشی از اجرای احکام: به استناد ماده ۲۶ ق.ا.ا.م، اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می شود. این ماده ناظر به تمامی اختلافاتی است که ناشی از اجرای حکم باشد، به استثنای اختلافات راجع به مفاد حکم و ... که مشمول ماده ۲۷ قانون مزبور و در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم است.

مانند اینکه در جریان عملیات اجرایی، مال شخص ثالثی به عنوان مال محکوم علیه توقیف گردد در این صورت ذی نفع باید به دادگاهی مراجعه نماید که حکم توسط آن اجرا می شود.

صلاحیت محلّی در دعوای ابطال دستور اجرای سند لازم الاجرا: به موجب ماده ۱ «قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی» هرکس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور سند اجرای سند رسمی داشته باشد می تواند به ترتیب مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی اقامه دعوا نماید. این دعوا به موجب ماده ۲ قانون مزبور در صلاحیت دادگاه محلّ مرجعی است که دستور اجرا صادر نموده که می تواند محلّ اقامت خوانده (متعهد له سند لازم الاجرا) نباشد. ابطال دستور اجرا، چنانچه این دستور در اجرای سایر اسناد لازم الاجرا یا اسناد در حکم اسناد لازم الاجرا، از مراجع ثبتی صادر شده باشد نیز در صلاحیت دادگاه محلّ مرجع صادرکننده دستور است.

صلاحیت محلّی در دعوای راجع به اسناد ثبت احوال: به موجب ماده ۴ قانون ثبت احوال، رسيدگي به شکایات افراد ذی نفع از تصمیمات هیأت حلّ اختلاف (موضوع ماده ۳ قانون مزبور) و همچنین رسيدگي به سایر دعوای راجع به اسناد ثبت احوال که در صلاحیت دادگاه عمومی باشد، با دادگاه محلّ اقامت خواهان است.

به موجب ماده ۲۵ ق.آ.د.م چنانچه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور باشد، رسیدگی با دادگاه محل صدور سند است و اگر محل تنظیم سند و اقامت خواهان هر دو خارج از کشور باشد در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران است.

صلاحیت محلی در درخواست دادرسی فوری: این دادخواست علی‌الاصول در صلاحیت دادگاهی است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند و یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد. در عین حال، چنانچه موضوع درخواست دستور موقت (که در پی دادرسی فوری در صورت وارد بودن درخواست صادر می‌شود) در مقر دادگاهی است غیر از دادگاه‌های مزبور باشد، درخواست از آن دادگاه به عمل می‌آید، حتی اگر صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.

صلاحیت محلی در درخواست تأمین دلیل: تأمین دلیل، صورت‌برداری از ادله موجود برای استفاده در آینده است.

۱. بنا بر ماده ۱۴ ق.آ.د.م درخواست تأمین دلیل در صلاحیت دادگاهی است که دلیل مورد درخواست در حوزه آن واقع است.
 ۲. بنا بر بند «ج» ماده ۲۲ ق.ش.ح.ا که قانون مؤخر است، تأمین دلیل در صلاحیت شورای حل اختلاف است. شورای حل اختلاف در صورتی در این خصوص، صالح است که موضوع تأمین دلیل در حوزه آن واقع باشد.
- اگر دلالی که قصد تأمین آنها را داریم، در چند حوزه قضائی واقع شده باشد، باید برای تأمین هر دلیل، درخواستی جداگانه به شورای حل اختلاف محل وقوع همان دلیل تقدیم کنیم.
- تست: در خصوص تأمین دلیل:

- دادگاه صالح است، حتی اگر در محل، شورا باشد.
- شورا صالح است، اگر در محل شورا نباشد.
- شورا و دادگاه هر دو صالح است، مگر اینکه یکی نباشد.
- ✓ دادگاه صالح است، اگر در محل، شورا نباشد.

صلاحیت محلی در دعوای مطالبه وجه چک: برای طرح دعوای حقوقی مطالبه وجه چک، هر یک از دادگاه‌های ذیل صالح است:

۱. دادگاه محل صدور چک، به عنوان دادگاه محل وقوع قرارداد، (بنا بر ماده ۱۳ ق.آ.د.م)
۲. دادگاه محل استقرار شعبه بانکی محال علیه، به عنوان دادگاه محل انجام تعهد، (بنا بر ماده ۱۳ ق.آ.د.م)
۳. دادگاه محل اقامت خوانده، (بنا بر ماده ۱۱ ق.آ.د.م)
۴. اگر خوانندگان دعوای مطالبه وجه چک، متعدد باشند (صادرکننده، ضامن و ظهر نویسان)، خواهان می‌تواند در دادگاه اقامتگاه هریک از ایشان که بخواهد، به طرفیت همه ایشان طرح دعوا کند. (بنا بر ماده ۱۶ ق.آ.د.م)

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

ا. انتخاب از سوی خواهان:

صلاحیت محلی در دعوای بازرگانی (تجاری) و دعوای منقول ناشی از قرارداد و عقد:

- منظور از دعوای تجاری، دعوای ناشی از اعمال تجاری است. اعمال تجاری همان است که در مواد ۲ و ۳ ق.ت بیان شده است.
- منظور از دعوای منقول ناشی از قرارداد، دعوایی است که از یک سو موضوع آن منقول است و از سوی دیگر منشأ دعوای مطروحه، یک قرارداد است؛ مانند مطالبه ثمن ناشی از قرارداد یا درخواست انجام تعهدات منقول ناشی از یک قرارداد.
- در خصوص این دعوای ماده ۱۳ ق.آ.د.م و آراء وحدت رویه مورخ ۵۹/۳/۲۸ شماره ۶۸۸ - ۸۵/۳/۲۳ بیان حکم کرده است: بنابراین: خواهان می‌تواند برای طرح دعوا به هر یک از این دادگاه‌ها رجوع کند:

- دادگاه محل انعقاد عقد یا

- دادگاه محل اجرای تعهد قراردادی یا

- دادگاه محل اقامت خوانده

■ خواهان در رجوع به هر یک از دادگاه‌های فوق مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.

■ این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن توافق کنند.

مثال: چنانچه شخصی مقیم تهران است به موجب قراردادی که مشهود در معتمد شده، متعهد شود ۱۰۰ تن گندم در شیراز به متعهدله تحویل نماید و از انجام آن خودداری نماید می‌تواند در دادگاه عمومی یکی از شهرهای مشهود (محل وقوع عقد) یا شیراز (محل اجرای تعهد)

یا تهران (محل اقامت خوانده) به انتخاب خود دعوا نماید.

دعای خانوادگی: در دعوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوج می‌تواند در دادگاه خانواده محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مهریه غیرمنقول باشد.

دعای ناشی از تعهدات شرکت در قبال اشخاص خارج از شرکت: اشخاص خارج از شرکت می‌توانند دعوی خود را که ناشی از تعهدات شرکت است در دادگاه محلی که تعهد در آنجا واقع شده یا محلی که کالا باید در آنجا تسلیم یا پول پرداخت شود اقامه نماید این اختیار خواهان نافی صلاحیت دادگاه محل اقامت شرکت یعنی مرکز اصلی شرکت (ماده ۱۱ ق.آ.د.م) نمی‌باشد.

در دعوی بازگانی و دعوی راجع به اموال منقول و دعوی ناشی از تعهدات شعبه شرکت، خواهان می‌تواند به دادگاه محل وقوع قرارداد یا محل اجرای آن (محل تسلیم کالا یا ارائه خدمت و پرداخت پول) و همچنین به دادگاه محل شعبه مراجعه نماید.

تعدد خواندگان: چنانچه یک ادعا علیه چند خوانده باشد که در حوزه دادگاه‌های مختلف اقامت دارند مدعی می‌تواند به دادگاه محل هر یک از خواندگان مراجعه نماید البته این مربوط به آن دسته از دعوی است که مشمول قاعده عمومی صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است.

تعدد اموال غیرمنقول: هرگاه یک ادعا راجع به اموال غیرمنقولی باشد که در حوزه‌های دادگاه‌های مختلف واقع شده و از آن دسته دعوی باشد که در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است، مدعی می‌تواند به دادگاه محل وقوع هر یک از اموال غیرمنقول مراجعه نماید.

b. توافق طرفین در گسترش دامنه صلاحیت: در دعوی خانواده، توافق خلاف قانون طرفین مبنی بر تعیین مرجع صالح رسیدگی به دعوا، بی‌اثر است؛ بنابراین سایر مراجع از جمله سایر شعب دادگاه عمومی نمی‌تواند به دعوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده دخالت نماید حتی اگر توافق طرفین احراز شود.

در ارتباط با صلاحیت محلی دادگاه عمومی، ماده ۴۴ ق. قدیم به اصحاب دعوا اختیار می‌داد در مرحله نخستین، با تراضی به دادگاه دیگری که در عرض دادگاه صلاحیتدار باشد رجوع نمایند. با حذف نص این ماده از ق.آ.د.م در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که توافق اصحاب دعوا در انتخاب دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد می‌تواند حتی در صورت عدم توافق صریح طرفین به شرط عدم ایراد خوانده به دعوا رسیدگی نماید، در صورت احراز توافق طرفین، به طریق اولی در رسیدگی به دعوا مختار است.

اگرچه توافق اصحاب دعوا، دادگاهی را که صلاحیت محلی ندارد مکلف به رسیدگی نمی‌کند و دادگاه می‌تواند قرار عدم صلاحیت محلی صادر نماید اما اگر مصلحت دانست می‌تواند به دعوا رسیدگی کند. البته اگر به ظاهر ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م اعتماد شود رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت محلی نداشته، در هر حال باید در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود.

صلاحیت ذاتی و محلی در درخواست تقسیم مال مشاع: درخواست تقسیم در صلاحیت مراجع ذیل است:

۱. **تقسیم مال منقول:** (چه از طریق افراز باشد و چه از طریق فروش) دعوی منقول است و در نتیجه در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است

۲. **تقسیم مال غیرمنقول:** دعوی غیرمنقول است و اینکه چه مرجعی عهده‌دار تقسیم باشد بستگی به این دارد که جریان ثبتی ملک خاتمه یافته است یا خیر.

صلاحیت تقسیم مال غیرمنقول

۱. **تقسیم از طریق افراز:** اگر از طریق افراز باشد، با حالات ذیل مواجهه‌ایم:

- اگر جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد: رسیدگی به درخواست افراز، در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است.
- اگر جریان ثبتی ملک خاتمه نیافته باشد: رسیدگی به این درخواست، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.

۲. **تقسیم از طریق فروش:** اگر تقسیم از طریق فروش باشد، رسیدگی به آن در هر صورت (چه جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد و چه خاتمه نیافته باشد)، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.

مواردی که افراز ملک مشاع علی‌رغم ختم جریان ثبتی، با دادگاه است:

در موارد زیر دعوی افراز مال مشاع، در صلاحیت دادگاه است؛ ولو اینکه جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد:

۱. بین شرکا، شخص محجور یا غایب وجود داشته باشد.

۲. اگر در خصوص مالکیت اختلاف باشد.

۳. اگر بخشی از ملک، مجهول‌المالک باشد.

ملک مجهول‌المالک بر اساس مواد ۱۳۶ ق.ث؛ و آیین‌نامه آن به املاکی اطلاق می‌شود که مالک و متصرف آن در هنگام ثبت عمومی و تا پایان مهلت مقرر در ماده ۱۲ ق.ث. اصلاحی ۱۳۲۲ اظهارنامه ثبتی نسبت به ملک را تکمیل نکرده و به اداره ثبت مربوطه تسلیم نکرده باشد؛ هرچند درواقع ممکن است این‌گونه املاک، دارای مالک باشد.

۴. تقسیم ترکه غیرمنقول درهرصورت با دادگاه است.

جمع‌بندی: دعوای تقسیم ابتدائاً یا منقول است یا غیرمنقول:

در اموال منقول چه دعوای افراز باشد، چه فروش یک دعوای منقول است و مشمول ماده ۱۱ ق.آ.د.م است و دادگاه محل اقامت خوانده صالح است.

در اموال غیرمنقول در باب فروش یک دعوای غیرمنقول است، مشمول ماده ۱۲ ق.آ.د.م است و دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است.

در باب افراز ۲ حالت دارد:

۱. جریان ثبتی خاتمه پیدا نکرده: محل وقوع مال غیرمنقول (ماده ۱۲ ق.آ.د.م)

۲. جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده: اداره ثبت محل وقوع ملک (ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع)

هر سوالی راجع به صلاحیت در دعوای تقسیم را با همان عموماً آیین دادرسی مدنی را پاسخ می‌دهد. منقول: ماده ۱۱ ق.آ.د.م و غیرمنقول: ماده ۱۲ ق.آ.د.م. فقط وقتی موضوع غیرمنقول بود و بحث افراز مطرح بود و جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده بود: اداره ثبت.

در دعوای غیرمنقول، که قابلیت افراز (نه فروش) دارد و جریان ثبتی آن خاتمه یافته (یعنی عملیات مقدماتی ثبت از قبیل نشر آگهی، تحدید حدود، ارسال اظهارنامه و ... خاتمه پیدا کرده است) نه اینکه الزاماً ثبت شده است، بلکه آماده ثبت بوده است، در صلاحیت اداره ثبت محل وقوع ملک است. حال رأیی که از اداره ثبت صادر می‌شود، ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض در دادگاه شهرستان است و رأی دادگاه شهرستان نیز قابل شکایت فرجامی است (ماده ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع).

صلاحیت ذاتی و محلی در دعوای راجع به اجرای اسناد لازم‌الاجرا: بنا بر مواد ۹۲ و ۹۳ ق.ث. اسناد رسمی، لازم‌الاجرا است؛ یعنی برای اجرای مفاد آنها نه تنها می‌توان به محاکم مراجعه کرد؛ بلکه می‌توان صدور اجراییه را تقاضا کرد و از دوائر اجرایی اداری ثبت اسناد و املاک اجرای مفاد آن اسناد را درخواست کرد. قانونگذار برخی از اسناد عادی را لازم‌الاجرا دانسته و از این امتیاز برخوردار کرده است؛ مانند چک یا قراردادهای بانکی. ترتیب اجرای این اسناد، وفق آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی (مصوب ۱۳۸۷) است. در این خصوص، دودسته از دعوای قابل فرض است:

۱. **دعای ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا (دعای اعتراض به اجراییه):** در این دعای، شخص خواهان به اصل اجراییه معترض است؛ مانند آنکه سند را جعلی می‌داند یا مدعی است که مفاد سند را اجرا کرده و درنتیجه، خود را مدیون و متعهد نمی‌داند. (ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲). دادگاه صالح برای رسیدگی به این دعای، دادگاه محلی است که در حوزه آن دستور اجرای سند، صادرشده و از حیث صلاحیت ذاتی نیز در صلاحیت ذاتی دادگاه صالح در خصوص اصل دعوا است.

برای مثال، اگر در تهران، زنی برای وصول مهریه خود که در سند رسمی عقدنامه مندرج است، درخواست صدور اجراییه کند و مرد اقرارنامه‌ای از زن داشته باشد که دلالت بر پرداخت مهریه کند، می‌تواند به دادگاه خانواده تهران مراجعه کند و دادخواست ابطال دستور اجرا طرح کند.

۲. **دعای اعتراض به عملیات اجرایی:** ممکن است شخص، به اصل صدور اجراییه معترض نباشد و اصل مدیونیت خود را قبول داشته باشد؛ اما به پاره‌ای از تشریفات و عملیات اجرایی ثبت، مانند طریقه ارزیابی قیمت توسط کارشناس، طریقه محاسبه دیون، طریقه ابلاغ، طریقه مزایده و ... معترض باشد. این اعتراض باید در نزد رئیس ثبت محل طرح شود. نظر رئیس ثبت محل، ظرف ۱۰

روز از ابلاغ، قابل اعتراض نزد هیأت نظارت ثبت استان است.

دعوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا:

انواع اسناد:

۱. عادی: چک
۲. رسمی: سند ملک ثبت شده، سند نکاحیه
- ✓ اسناد لازم‌الاجراء، اسنادی هستند که بدون مراجعه به دادگاه از واحد ثبت اجرائیه صادر می‌شود.
- ✓ دعوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجراء مثل چک یا قراردادهای بانکی یا سند نکاحیه وفق مواد ۹۱ و ۹۲ قانون ثبت اسناد رسمی که توسط دوائر اجرای اداره ثبت صادر شده است، در صلاحیت دادگاه صالح به اصل دعوا که در محل حوزه صدور دستور اجرا واقع می‌باشد، است.
- ✓ اعتراض به عملیات اجرایی (نه درخواست ابطال) نزد رئیس ثبت محل صورت می‌گیرد و نظر رئیس نیز نزد هیأت نظارت ثبت استان قابل اعتراض است (ماده ۱۶۹ آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی).

نسبت به اسناد لازم‌الاجراء، از دوائر اجرای ثبت می‌توان تقاضای اجرائیه کرد:

- ✓ درخواست ابطال: دادگاه صالح به اصل دعوا واقع در حوزه صدور دستور اجرا.
- ✓ اعتراض در صلاحیت رئیس ثبت محل است و تصمیم رئیس در هیأت نظارت قابل اعتراض است.

قرار اناطه: اگر رسیدگی به یک دعوی حقوقی، منوط به اثبات مقدمه‌ای باشد که اثبات آن مقدمه، در صلاحیت مرجع دیگری است و در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی کننده به اصل موضوع نباشد، دادگاه به نحو ذیل عمل می‌کند:

۱. قرار اناطه صادر می‌کند. البته در ق.آ.د.م. از قرار اناطه سخن گفته نشده است؛ ولی برخی از حقوق دانان نام قرار اناطه را بر این تصمیم نهاده‌اند.
۲. به خواهان یک ماه مهلت، برای اقامه دعوا در مرجع صالح می‌دهد.
۳. اگر خواهان دعوی لازم را طرح کند، رسیدگی به پرونده فعلی تا تعیین نتیجه پرونده دیگر متوقف می‌شود؛ یعنی نسبت به پرونده، فعلی قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.
۴. در صورت عدم طرح دعوا در مهلت مقرر، نسبت به پرونده فعلی قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۵. اگر خواهان بعد از انقضای مدت یک ماه، دعوی لازم را در مرجع صالح طرح کند، باز هم دادگاه رسیدگی کننده به دعوی فعلی قرار رد دعوا صادر می‌کند.
۶. در ماده ۱۹ ق.آ.د.م به نحوی بیان شده که گویا صرفاً در حالتی که رسیدگی به دعوی منوط به در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری باشد، مشمول قرار اناطه است؛ اما به نظر می‌رسد که عبارت «دادگاه» در ماده ۱۹ در معنای عام خود به کاررفته باشد؛ بنابراین، اگر رسیدگی به دعوا، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن ادعا، در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری نباشد، بلکه در صلاحیت یکی از مراجع اداری باشد، همچنان موضوع، مشمول این ماده است.
۷. ماده ۱۹ ق.آ.د.م فقط ناظر به مهلت یک‌ماهه به خواهان برای طرح دعوا است و ناظر به خوانده نیست؛ بنابراین، اگر خوانده دفاعی داشته باشد که اثبات آن دفاع، نیازمند طرح دعوا باشد، نمی‌توان با صدور قرار اناطه، در قالب ماده ۱۹ ق.آ.د.م به او مهلت یک‌ماهه داد. بلکه خوانده می‌تواند در همان دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی، دعوی متقابل طرح کند. اگر رسیدگی به آن دعوی متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، آن را به مرجع صالح می‌فرستد و اگر نتیجه آن دعوا را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

مثال‌هایی از قرار اناطه در امور حقوقی:

۱. دریافت خسارت از یک قاضی به دلیل تقصیری که در جریان رسیدگی مرتکب شده، منوط به اثبات تقصیر آن قاضی، در دادگاه عالی

انتظامی قضات است.

۲. دریافت خسارت از شهرداری به دلیل پلمپ غیرمجاز یک ملک، منوط به اثبات تقصیر شهرداری در دیوان عدالت اداری، است.
۳. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای مطالبه خسارتی که علیه دولت طرح شده، رسیدگی کند، باید ابتدا تقصیر دولت در خصوص اعمال حاکمیت، در دیوان عدالت اداری اثبات شود.
۴. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای الزام به تنظیم سند رسمی ملکی که قبلاً در راستای اصل ۴۹ ق.ا مصادره شده، رسیدگی کند، باید ابتدا حکم مصادره اموال در دادگاه انقلاب (شعب ویژه اصل ۴۹ ق.ا) مورد اعتراض واقع شده و ابطال شود.

مبحث دوم: خصوصیات قواعد صلاحیت نسبی

قواعد صلاحیت نسبی، مربوط به نظم عمومی نبوده و از قواعد مخیره (نه آمره) شمرده می شود.

اقامه دعوا در دادگاه فاقد صلاحیت نسبی:

الف. خوانده ایراد عدم صلاحیت می نماید:

- ۱) ایراد عدم صلاحیت قبل پایان اولین جلسه دادرسی: صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به دادگاه صالح.
 - ۲) ایراد صلاحیت پس از اولین جلسه دادرسی: ترتیب اثر داده نمی شود و مانند مورد «ب» عمل می شود.
- ب. خوانده ایراد عدم صلاحیت نمی کند: در این صورت، دادگاه مخیر است که:

- ۱) به دعوا رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید.
- ۲) با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید.

تکلیف رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد:

الف. ایراد خوانده در اولین جلسه دادرسی:

- ۱) دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید؛
- ۲) چنانچه دادگاه به ایراد توجه ننمود و رأی صادر نماید:

✓ اگر رأی، قابل تجدیدنظر بوده و محکوم علیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می شود (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م).

✓ اگر رأی صادره قابل فرجام بوده محکوم علیه فرجام خواهی کند، پرونده به دادگاه صالح ارسال می شود (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م)

ب. عدم ایراد خوانده یا ایراد وی پس از اولین جلسه دادرسی: در این صورت دادگاه مخیر است قرار عدم صلاحیت صادر یا به دعوا رسیدگی کرده و رأی صادر نماید:

۱. اگر رأی صادره قابل تجدیدنظر بوده و محکوم علیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می شود (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.م).

۲. اگر رأی قابل فرجام خواهی بوده و محکوم علیه فرجام خواهی کند دیوان عالی کشور نمی تواند رأی فرجام خواسته را جهت عدم صلاحیت محلی دادگاه نقض نماید (بند ۱ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م).

از نظر دکتر شمس: اگر ایراد صلاحیت نسبی (محلی) نشود، دادگاه تجدیدنظر هم نباید به این دلیل رأی را نقض کند اما برای آزمون وکالت بر اساس ظاهر قانون، گفته های فوق ملاک است.

بیاید خودتون رو با این موارد چک کنید:

- اگر شهرام در تبریز به موجب یک قرارداد اقدام به فروش یک دستگاه خودرو و یک واحد آپارتمان نماید و قرار باشد خودرو در تهران و آپارتمان واقع در کرج تحویل داده شود و به خاطر تخلف شهرام از ایفاء تعهداتش خواهان دعوا بخواهد علیه شهرام که مقیم قزوین است و دارای دو فرزند که مقیم اصفهان و شیراز هستند اکنون فوت کرده است، کدام مرجع صالح برای طرح دعوا است؟

تبریز یا تهران یا کرج

کرج

✓ قزوین

اصفهان یا شیراز

اگر مسئله‌ای داریم که هم به قاعده و هم به استثنائات تک‌مرجعی و هم چندمرجعی مرتبط است: اول باید ببینیم خواننده زنده است یا مرده:
• اگر خواننده مرده بود: طبق ماده ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد، حتی اگر دعوا غیرمنقول باشد، حتی اگر دعوا تجاری باشد.

• اگر خواننده زنده بود: طبق ماده ۱۲ ق.آ.د.م دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد.
در صورتی که در باب صلاحیت محلی سؤالی مطرح شود که بر اساس مجموع مواد ۱۱ تا ۲۵ هم طبق قاعده، هم طبق استثناء تک‌مرجعی و هم طبق استثناء چند مرجعی بتوان به آن پاسخ داد اولین تشخیص باید این باشد که آیا خواننده، متوفی شده است یا خیر؟ و در صورتی که ترکه تقسیم نشده باشد به استناد ماده ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است. به هر حال، ماده ۲۰ ق.آ.د.م (آخرین اقامتگاه متوفی) حاکم بر بقیه مواد است و اگر فوت در سؤال إحراز نشد محل وقوع مال غیرمنقول مذکور در ماده ۱۲ حاکم بر سایر مواد است.
اگر با خواننده متوفی و ترکه تقسیم‌شده مواجه باشیم، دیگر کاری با آخرین اقامتگاه متوفی نداریم و صلاحیت، طبق قاعده می‌باشد.
□ با بررسی تطبیقی مواد ۱۱، ۱۲، ۱۵ و ۱۶ محل وقوع مال غیرمنقول در همگی این مواد به عنوان مرجع صالح پیش‌بینی شده است و در نگاه اول ظاهراً عجیب و متعارض است، اما با نگاهی دقیق باید گفت هر چند نهایتاً مرجع صالح محل وقوع مال غیرمنقول به شمار می‌آید، ولی حتماً موضوع آن دعوی و رأی صادره در آن دعوا متفاوت است.

موضوع دعوا در ماده ۱۱ ق.آ.د.م فقط راجع به منقول است و منتهی به رأی منقول می‌شود. در ماده ۱۲ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است و منتهی به رأی غیرمنقول می‌شود. در ماده ۱۵ ق.آ.د.م موضوع دعوا هم منقول و هم غیرمنقول است و حتماً وحدت منشأ دارند ولی در محل غیرمنقول طرح شده و رأی آن هم دایر منقول و دایر غیرمنقول است. (ماده ۱۵ ق.آ.د.م جمع مواد ۱۱ و ۱۲ ق.آ.د.م است.) اگر موضوع دعوا مربوط به مال منقول و غیرمنقول باشد و هر ناشی از یک منشأ نباشد، هر کدام طبق قاعده مطرح می‌شود.

در ماده ۱۶ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است، لکن چندین غیرمنقول مطرح است که در یک محل غیرمنقول طرح و منتهی به یک رأی غیرمنقول برای تمام غیرمنقول‌ها می‌شود.

با بررسی تطبیقی مواد ۱۱ و ۲۵ ق.آ.د.م و ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده (اقامتگاه خواهان) با نگاهی دقیق باید گفت در ماده ۱۱ دعوای منقول غیر از سند ثبت احوال یا خانواده است و النهایه اقامتگاه خواهان صالح است، اما در ماده ۲۵ ق.آ.د.م موضوع سند ثبت احوال و ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده موضوع دعوای خانوادگی است و اولین و مستقیماً دادگاه اقامتگاه خواهان صالح است.

فصل سوم: اختلاف در صلاحیت و مراجع حل اختلاف:

مناطق صلاحیت: سؤال آن است که چه زمانی را باید ملاک صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه دانست. د این خصوص، باید توجه داشت که:

۱. **در صلاحیت محلی:** مناطق صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است و تغییرات بعدی صلاحیت محلی مؤثر نیست؛ بنابراین، کافی است که دادگاه در تاریخ تقدیم دادخواست، صلاحیت داشته باشد.

۲. **در صلاحیت ذاتی:** وجود صلاحیت تا پایان رسیدگی دادگاه لازم است؛ بنابراین: تغییرات صلاحیت در جریان دادرسی، موجب صدور قرار عدم صلاحیت است.

به موجب ماده ۳۱۷ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲): «حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است و حل اختلاف بین دادرها مطابق قواعد حل اختلاف دادگاه‌هایی است که دادرها در معیت آن قرار دارد.»

اگر چه ماده ۲۶ ق.آ.د.م تشخیص صلاحیت (دادگاه) را با همان (دادگاه) اما این قاعده بر سایر مراجع قضایی نیز قابل تسری است. چنانچه بعد از تاریخ تقدیم دادخواست، خواننده، محل اقامت خود را تغییر دهد تأثیری در صلاحیت دادگاه در تاریخ مزبور نبوده است دادخواست مزبور حتی اگر ناقص تقدیم شده باشد اگر مهلت مقرر کامل شود همان اثر را دارد.

پس از تقدیم دادخواست به مرجع صالح تا پیش از صدور حکم ممکن است قانونگذار دعوای مطروحه را از صلاحیت ذاتی مزبور خارج کند و در صلاحیت مرجع دیگری قرار دهد. در اینجا با توجه به اینکه ادامه رسیدگی در مرجع مزبور ذاتاً غیرصالح شده و خلاف قواعد آمره است، چنین مرجعی باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجعی که سپس صالح شناخته شده بفرستد، مگر اینکه مقنن خلاف آن را پیش‌بینی کند.

اختلاف در صلاحیت در صورتی محقق می‌شود که دادگاه مرجع‌الیه «ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد»، بدین معنی که دادگاه اول را صالح تشخیص دهد؛ بنابراین به موجب نص مزبور، چنانچه دادگاه مرجع‌الیه خود را صالح نداند ولی در عین حال عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد و دادگاه سوّمی را صالح تشخیص دهد، باید پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت، به دادگاه سوّم بفرستد و از فرستادن پرونده به مرجع حلّ اختلاف خودداری نماید.

۱. **اختلاف در صلاحیت اثباتی (مثبت):** نسبت به موضوع واحد، دو یا چند دادگاه، خود را صالح می‌دانند. این طریقه اختلاف در صلاحیت، در صورتی محقق می‌شود که یک دعوا در دو یا چند مرجع مطرح شود و آنها علی‌رغم اطلاع از طرح موضوع در مرجع دیگر، خود را صالح دانسته و از صدور قرار عدم صلاحیت امتناع کرده و به رسیدگی ادامه دهند. در این حالت، دو یا چند مرجع به صورت موازی به یک موضوع رسیدگی می‌کنند و اختلاف اثباتی محقق می‌شود. هریک از متداعیین که خواستار حلّ این اختلاف در صلاحیت باشد (معمولاً خواننده، خواستار حلّ اختلاف در صلاحیت است. نه خواهان؛ زیرا خواهان، خود این دعاوی را در مراجع مختلف طرح کرده است)، می‌تواند با تنظیم و تقدیم یک درخواست به مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت، درخواست حلّ اختلاف کند.

۲. **اختلاف در صلاحیت نفیی یا سلبی (منفی):** که خود دارای دو حالت ذیل است:

- **مستقیم:** نسبت به یک موضوع، دو دادگاه، هر یک با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، از خود نفی صلاحیت کند؛ یعنی یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه دوم بفرستد؛ ولی دادگاه دوم قرار عدم صلاحیت مرجع اول را نپذیرد و همان مرجع را صالح بداند.

اگر دادگاه دوم، عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند، هنوز اختلاف در صلاحیت محقق نشده است و پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به همان دادگاه ثالث می‌فرستد.

- **غیر مستقیم:** یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه ارسال کند. دادگاه دوم عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند. در این حالت، دادگاه دوم، پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت با همان دادگاه ثالث می‌فرستد. حال فرض کنید که دادگاه ثالث مجدداً دادگاه اول را صالح بداند. این اختلاف در صلاحیت، اختلاف در صلاحیت نفیی غیر مستقیم است.

قواعد اختلاف در صلاحیت:

۱. تشخیص صلاحیت هر دادگاه با همان دادگاه است، نه با سایر مراجع و مقامات، مانند رئیس حوزه قضائی.
۲. اگر دادگاهی با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال کند، دادگاه مرجع‌الیه باید خارج از نوبت، نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت خود اظهار نظر کند.
۳. حلّ اختلاف در صلاحیت، توسط مراجع حلّ اختلاف، خارج از نوبت صورت می‌گیرد. رسیدگی مراجع حلّ اختلاف به اختلاف در صلاحیت، نیاز به دعوت از طرفین ندارد.
۴. اگر هریک از مراجع غیر دادگستری نسبت به پرونده‌ای اعتقاد به صلاحیت محاکم دادگستری داشته باشد، از رسیدگی امتناع کرده و پرونده را بایگانی می‌کند.

اثباتی (مثبت): در خصوص موضوعی دو دادگاه هر یک خود را صالح بدانند.

نفیی (منفی): در خصوص موضوعی دو دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه مقابل از خود نفی صلاحیت کند.

اختلاف در صلاحیت

مراجع پیش‌بینی شده در قانون، دو مرجع هستند: دیوان عالی کشور، دادگاه تجدیدنظر استان

الف. مواردی که مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت، **دیوان عالی کشور** است (نظر دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است):

۱. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های حوزه قضایی دو استان:

- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی دو حوزه قضایی در دو استان؛
- اختلاف بین دادگاه‌های انقلاب از حوزه دو استان؛
- اختلاف بین دادگاه‌های نظامی از حوزه دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های تجدیدنظر دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های مختلف از حوزه قضایی دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه بدوی حوزه یک استان با دادگاه تجدیدنظر حوزه استان دیگر.

۲. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی، نظامی و انقلاب یک استان؛

۳. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه خانواده با دادگاه‌های عمومی یا سایر دادگاه‌های اختصاصی حوزه یک استان؛

۴. اختلاف در صلاحیت بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان؛

۵. اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان عدالت اداری با سایر مراجع قضایی.

چنانچه دعوا یا امری در دادگاه عمومی، انقلاب و یا نظامی مطرح گردیده و دادگاه‌های مزبور، با اعتقاد به صلاحیت مراجع غیردادگستری از خود نفی صلاحیت نمایند، از ارسال مستقیم پرونده به مرجعی که صالح تشخیص داده‌اند، ممنوع بوده و باید آن را برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال نمایند.

فرستادن پرونده به دیوان عالی کشور، برای تعیین مرجع صالح، چنانچه دادگاه‌های مزبور و مراجع غیردادگستری همزمان به امر واحدی رسیدگی نمایند نیز الزامی است.

ب. مواردی که مرجع حل اختلاف در صلاحیت، **دادگاه تجدیدنظر استان** است (نظر دادگاه تجدیدنظر استان لازم‌الاتباع است):

۱. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی از حوزه یک استان؛

۲. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های انقلاب حوزه یک استان؛

۳. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه کیفری ۱ و ۲ در حوزه یک استان؛

۴. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه بدوی حوزه قضایی همان استان.

۵. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و یا دادگاه انقلاب حوزه استانی با دادگاه تجدیدنظر همان استان.

نکته: اختلاف در صلاحیت بین دادگاه نظامی (یک یا دو) با دادگاه تجدیدنظر استان متصور نمی‌باشد. در صورت اختلاف در صلاحیت بین

دادگاه نظامی یک و دو در حوزه قضایی یک استان، نظر دادگاه نظامی یک لازم‌الاتباع است (ماده ۶۰۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲)

نکته: هرگاه مراجع اختصاصی و بدوی اداری (مانند هیأت حل اختلاف مالیاتی، کمیسیون ماده صد) از خود نفی صلاحیت نموده و دیوان عدالت اداری را صالح بدانند باید پرونده را مستقیماً به دیوان عدالت اداری بفرستند. در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین خود مراجع اختصاصی و بدوی اداری، محقق شود حل آن طبق اصول باید با دیوان عدالت اداری باشد.

نکته: در صورت اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و هر یک از مراجع اختصاصی و بدوی اداری، نظر دیوان عدالت اداری، در خصوص صلاحیت لازم‌الاتباع است.

نکته: در سایر موارد باید پذیرفت که مرجع غیرصالح از رسیدگی به دعوا یا امر مطروحه خودداری می‌کند تا خواهان (یا درخواست‌کننده) آن را در مرجع صالح اقامه کند.

جمع‌بندی حل اختلاف در صلاحیت:

ماده ۲۶ ق.آ.د.م راجع به ایجاد اختلاف است و مواد ۲۷ تا ۳۰ ق.آ.د.م راجع به حل اختلاف است.

- اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی حقوقی اصفهان از خود نفی صلاحیت کند، ...

دادگاه تجدیدنظر اصفهان صالح است.

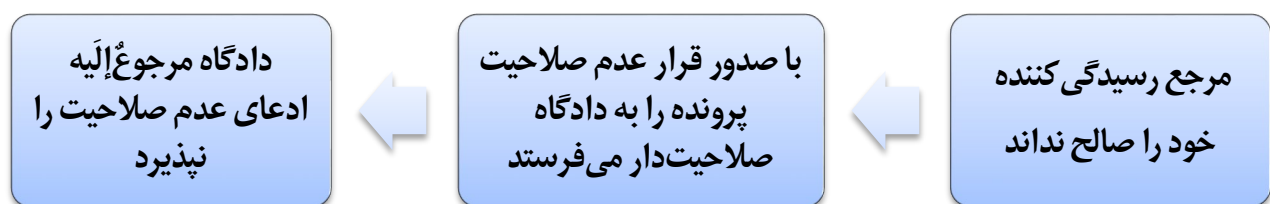
دادگاه تجدیدنظر کاشان صالح است.

دیوان عالی کشور صالح است.

✓ هیچ کدام. چون هنوز اختلافی رخ نداده است.

اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی (حقوقی) اصفهان از خود نفی صلاحیت کند و دادگاه اصفهان بگوید: «من صالح نیستم و دادگاه کاشان صالح است» اختلاف در صلاحیت محقق شده است. شرط تحقق اختلاف در صلاحیت، عدم پذیرش صلاحیت از سوی مرجعی است که پرونده به آن ارجاع شده است.

- ✓ طبق ماده ۲۶ ق.آ.د.م اولاً تشخیص صلاحیت با خود مرجع رسیدگی کننده به دعوا است، یعنی تا زمانی که اختلافی نشود، خود مرجع، صالح به تشخیص رسیدگی است.
- ✓ ثانیاً مناط تشخیص صلاحیت (ذاتی، نسبی یا محلی) همان تاریخ تقدیم دادخواست است، حتی اگر بعداً مرجع دیگری صالح تشخیص داده شود، مگر اینکه صلاحیت ذاتی باشد که در این صورت، اگر قانون جدید مرجع دیگری را صالح بداند، چون امره می باشد عطف بهما سبق می شود و در این حالت تاریخ اولیه دادخواست که ملاک اولیه بوده دیگر با قانون جدید همخوان نیست، بلکه تاریخ اجرای قانون جدید مناط است.
- ✓ در صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست، مناط اولیه و آخریه است.
- ✓ طبق ماده ۲۷ ق.آ.د.م، ایجاد اختلاف در صلاحیت اینگونه حادث می شود.



- ✓ عدم پذیرش صلاحیت ارجاعی، توسط دادگاه مرجوعه علیه شرط ایجاد اختلاف است.
- ✓ طبق مواد ۲۷ و ۲۸ ق.آ.د.م رسیدگی به صلاحیت ها و عدم صلاحیت ها در دادگاه های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور خارج از نوبت رسیدگی می شود.
- ✓ مراجع حل اختلاف:
 ۱. دادگاه تجدیدنظر «ماده ۲۷ ق.آ.د.م»
 ۲. دیوان عالی کشور «تبصره ماده ۲۷ ق.آ.د.م»
- ✓ ولی ۲ تا مرجع دیگه هم داریم:
 ۳. دادگاه عمومی «ماده ۱۳ قانون شورای حل اختلاف»
 ۴. دیوان عدالت اداری «ماده ۴۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»

ماده ۳۰ ق.آ.د.م

در موارد ذیل همیشه نظر مرجع عالی لازم الاتباع است، به عبارتی به سر اختلاف، خودش مرجع حل اختلاف است:

- ✓ اگر بین دادگاه های بدوی و تجدیدنظر اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین تجدیدنظر و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی بدوی اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- ✓ اگر بین دیوان عدالت اداری و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.
- اگر دادگاه تجدیدنظر قائل به صلاحیت دیوان عالی کشور باشد و دیوان عالی قائل به صلاحیت تجدیدنظر ...
- ✓ صحیح: اختلاف در صلاحیت ایجاد شده و نظر دیوان عالی لازم الاتباع است.
- غلط: نظر دیوان عالی لازم الاتباع است، لذا اصلاً اختلافی محقق نمی شود.
- غلط: اختلاف بین تجدیدنظر و دیوان عالی قابل تصور است و حلش با مرجع ثالث است.
- غلط: پرونده به دیوان عدالت ارجاع می شود.

«اگه دعواتون شد، هر چی داداش بزرگه گفت گوش بدین، اگه اختلاف نشه چرا همش به حرف داداش بزرگه گوش بدین!»

- ✓ بین مرجع عالی و تالی حدوث اختلاف قابل تصور است و راه حل آن اختلاف، نظر مرجع عالی است، یعنی عدم پذیرش عدم صلاحیت توسط مرجع عالی دو کارکرد دارد:
- ۱. ایجادکننده اختلاف است.
- ۲. سبب حل اختلاف است، چون نظرش لازم الاتباع است.
- ✓ دادگاه تجدیدنظر: مرجع حل اختلاف بین ۲ مرجع هم عرض در یک استان
- ✓ دیوان عالی کشور: مرجع حل اختلاف بین ۲ مرجع (هم عرض / غیرهم عرض) در ۲ استان.
- منظور از هم عرض یعنی هم جنس یعنی صلاحیت ذاتی شان یکی باشد.
- ✓ اختلاف بین مراجع قضایی هم عرض: برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می شود.
- ✓ اختلاف بین مرجع قضایی و مرجع غیرقضایی (چه نفی صلاحیت کنند «اختلاف سلبی»، چه خود را صالح بدانند «اختلاف ایجابی»):
- مراجع غیر وابسته به دادگستری ها و اداری ها
- مراجع غیر وابسته به دادگستری

به استناد رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۹: «هر گاه ... دادگاه ها به صلاحیت مراجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند به لحاظ برتری اعتبار قضایی آنها نسبت به مراجع غیرقضایی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می شود.»

«پدر بزرگ می گه چه کسی رسیدگی کنه!»

- ✓ با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۶۶۰ که برای دیوان عالی علاوه بر نقش حل اختلاف، نقش پیشگیری از ایجاد اختلاف پیش بینی کرده فی الواقع بین مراجع قضایی و مراجع غیرقضایی اختلاف محقق نمی شود.
- تست:** اگر دادگاه عمومی به نفع دادگاه انقلاب (غیر هم عرض) از خود نفی صلاحیت کند ...
- پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می شود و در صورت اختلاف، حلش با دادگاه تجدیدنظر است.
- ✓ پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می شود و در صورت اختلاف حلش با دیوان عالی کشور است.
- پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارجاع می شود، لذا اختلاف محقق نمی شود.
- پرنده به دادگاه انقلاب ارجاع می شود و مکلف به رسیدگی است.

نکته: در صورتی که دادگاه عمومی به نفع اداره ثبت از خود نفی صلاحیت، اختلاف در صلاحیت محقق نمی شود و پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می شود.

بخش چهارم: دفاع یا پاسخ های خواننده

ایرادات «مواد ۸۴ تا ۹۲ + ۱۰۹ و ۱۱۰ + ۱۴۴ تا ۱۴۸»

دفاع:

✓ دفاع مفهوم اخص (ماهوی)

- نسبت به موضوع دعوا
- به صورت نفی یا انکار ماهیتی
 - متنوع و غیرمحصور
 - محدود به زمان نیست

✓ ایراد

- نسبت به خود دعوا است، (نسبت به کلیت دعوا: عدم صلاحیت / عدم اهلیت / عدم سمت) یعنی بدون اینکه نفی یا انکار ماهیتی باشد،
- دعوا را در خور پاسخ نمی‌داند.
 - محصور و احصایی است. (در قانون آمره)
 - تا پایان اولین جلسه دادرسی با بیان شود.
- ✓ علاوه بر خواننده، خواهان هم می‌تواند در ایرادات آمره که جنبه تذکر دارد، ایراد کند.
- ✓ بر خلاف قانون سابق که طرح ایرادات را به دو دسته تقسیم کرده بود و بعضی را ضمن پاسخ به ماهیت و بعضی را قبل از پاسخ به ماهیت تجویز کرده بود، در قانون جدید (در صدر ماده ۸۴ ق.آ.د.م) خواننده و چه بسا خواهان، اختیار دارد ضمن پاسخ به ماهیت یا قبل پاسخ به ماهیت ایراد کند.
- ✓ ایرادات به ۲ دسته‌ی ایرادات غیرتأمینی و ایرادات تأمینی تقسیم می‌شود. ایرادات تأمینی، ایراد تأمین دعوای واهی (ماده ۱۰۹ ق.آ.د.م) و ایراد تأمین دعوای اتباع (ماده ۱۴۴ ق.آ.د.م) می‌باشند. بقیه ایرادات، غیرتأمینی هستند. در ایرادات تأمینی (دعوای واهی و بیگانه) که خواننده از خواهان تقاضای سپردن تأمین کرده ولی خواهان تأمین مناسب نسپرده، در نهایت به درخواست خواننده که ایراد کرده بود، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.
- ✓ ایرادات بر خلاف دفاع ماهوی که محدود به زمان نیست، محدود به زمان هستند و طبق ماده ۸۷ ق.آ.د.م باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل می‌آید (چه ایرادات تأمینی و چه ایرادات غیرتأمینی) و الا به موجب ماده ۹۰ ق.آ.د.م دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا به آن رسیدگی و رأی صادر کند، یعنی اگر ایراد در مهلت طرح شود دادگاه مکلف است جدا از ماهیت به آن رسیدگی کند.
- ✓ در ایرادات آنچه اصل است رسیدگی جداگانه به ایرادات به شرط رعایت مهلت می‌باشد و الا دادگاه می‌تواند استثنائاً به جهت خارج از مهلت بودن رسیدگی توأم انجام دهد. (مواد ۸۷ و ۹۰ ق.آ.د.م)
- ✓ در باب دعوای طاری، اصل بر رسیدگی توأم با دعوای اصلی است اما در موارد استثنایی به جهت تأخیر، تبانی، عدم ملازمه در مواد ۱۳۳، ۱۳۹* و ۱۴۱ دادگاه باید جداگانه رسیدگی نماید، آنچه که حائز اهمیت فراوان است این است که در هیچ کدام از حالت‌های فوق، قرارهای چون قرار عدم استماع، قرار رد دعوا، قرار سقوط دعوا و ... صادر نمی‌شود و به هر حال رسیدگی می‌شود.

فصل اول: ایرادات

دفاعیات خواننده (دفاع به معنای اعم): منظور هر روش دفاعی است که خواننده از آن، برای شکست دعوای خواهان استفاده می‌کند. اقسام دفاعیات عبارت است از:

۱. **دفاع ماهوی (دفاع به معنای اخص):** دفاع نسبت به اصل و ماهیت دعوا را گویند؛ به عبارت دیگر، هر دفاعی که مستقیماً علیه اصل ادعای خواهان مطرح شود تا اساس ادعای خواهان را منتفی کند، دفاع ماهوی است؛ مانند دفاعیات ناظر به سقوط تعهد (ایفای تعهد، تهاتر، تبدیل تعهد، ابراء و ...)، دفاعیات ناظر به انحلال عقد (فسخ، اقاله، انفساخ) یا دفاعیات ناظر به صلح و سازش در خصوص موضوع دعوا.
۲. **ایراد (دفاع شکلی):** دفاعیاتی است که صرفاً ناظر به شکل و شیوه طرح دعوا است و به اصل و اساس ادعای خواهان و ماهیت دعوای او ارتباطی ندارد. به عبارت دیگر، خواننده بدون آنکه خود را درگیر دفاع در خصوص ماهیت پرونده کند، با خرده‌گیری از شیوه طرح دعوا، دعوا را به دلیل ایرادات شکلی، با قراری مانند قرار رد دعوا مواجه می‌کند. ایرادات در ماده ۸۴ ق.آ.د.م شمارش شده است. البته برخی ایرادات در ماده مزبور درج نشده است.
۳. **دعوای متقابل:** دعوایی از جانب خواننده علیه خواهان که به دعوای اصلی مرتبط یا هم‌منشأ باشد.

انواع ایراد:

الف. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، تغییر مرجع رسیدگی است:

۱. ایراد عدم صلاحیت ذاتی؛ ۲. ایراد عدم صلاحیت نسبی (محلی)؛ ۳. ایراد امر مطروحه ۴. ایراد رد دادرس

ب. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، ایجاد مانع موقت در رسیدگی است:

۱. ایراد عدم اهلیت؛ ۲. ایراد عدم احراز سمت.

ج. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، ایجاد مانع دائمی در رسیدگی است:

۱. ایراد عدم توجه دعوا به خوانده؛ ۲. ایراد امر قضاوت شده؛ ۳. ایراد بی نفعی خواهان؛ ۴. ایراد عدم ترتب آثار قانونی به دعوا؛ ۵. ایراد عدم مشروعیت مورد دعوا؛ ۶. ایراد جزمی نبودن دعوا؛ ۷. ایراد به زمان اقامه دعوا.

د. سایر ایرادات:

۱. ایراد رد دادرسی؛ ۲. ایراد دعوای واهی؛ ۳. ایراد تأمین اتباع بیگانه.

ایراد عدم صلاحیت:

۱. چه عدم صلاحیت ذاتی باشد و چه نسبی باشد، می توان چنین ایرادی را اظهار کرد؛ البته در صلاحیت ذاتی و نسبی نیازی به طرح ایراد نیست، چون آمره هستند، دادگاه رأساً در هر مرحله ای حتی پس از اولین جلسه متوجه آن شود، به آن رسیدگی می کند و طرح ایراد در این حالت از سوی اصحاب دعوا یک تذکر محسوب می شود.

۲. در صورت وارد بودن این ایراد، قرار عدم صلاحیت صادر می شود.

۳. قرار عدم صلاحیت، قرار شیبه قاطع است؛ یعنی پرونده ای را از مرجعی به مرجع دیگر می فرستد و موجب تغییر در شعبه رسیدگی کننده می شود.

۴. این قرار به اصحاب دعوا ابلاغ نمی شود؛ بنابراین، لازم نیست که به صورت دادنامه، پاکنویس شود.

۵. این قرار؛ قابل اعتراض نیست.

۶. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه، در هر صورت، موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر و فرجام است، چه به عدم صلاحیت ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد.

۷. عدم صلاحیت محلی دادگاه در صورتی موجب نقض رأی در مرحله فرجام است که نسبت به آن در موعد مقرر (جلسه اول مرحله بدوی)، ایراد شده باشد. در غیر این صورت، (در صورت عدم ایراد یا در صورت ایراد پس از جلسه اول)، عدم صلاحیت محلی، موجب نقض رأی در مرحله فرجام نیست.

۸. طبق نص قانون، عدم صلاحیت محلی دادگاه بدوی به طور مطلق موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است؛ یعنی چه نسبت به آن ایراد شده باشد و چه ایراد نشده باشد؛ اما برخی از حقوق دانان، با قیاس تجدیدنظر و فرجام چنین نتیجه گرفته اند که عدم صلاحیت محلی، در صورتی موجب نقض رأی در مرحله تجدیدنظر است که در مرحله بدوی در موعد مقرر نسبت به آن ایراد شده باشد.

ایراد امر مطروحه (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م): خلاصه اش یعنی اینکه دعوا تحت رسیدگی است. در صورتی به یک پرونده ایراد امر مطروحه وارد است که سابقاً همان دعوا یا دعوایی مشابه با آن طرح شده و تحت رسیدگی باشد. اگر دعوایی که سابقاً طرح شده، دارای اوصاف ذیل باشد، به دعوای فعلی ایراد امر مطروحه وارد است. این شروط عبارت است از:

۱. دعوایی منطبق بر دعوای فعلی باشد (دارای وحدت موضوع و وحدت سبب) یا دعوایی باشد که با دعوای فعلی ارتباط کامل دارد.

- دو دعوا را وقتی مرتبط می گوئیم که اخذ تصمیم در یک دعوا، در دعوای دیگر مؤثر باشد؛ مانند آنکه یکی از طرفین، دادخواست الزام به انجام تعهدات قراردادی را تقدیم کرده باشد و طرف دیگر دادخواست تأیید فسخ همان قرارداد را طرح کند. حکم فسخ قرارداد در تصمیم گیری درباره الزام به انجام تعهدات قراردادی مؤثر است. چون در صورت تأیید فسخ قرارداد، نوبت به اجرای تعهدات قراردادی نمی رسد.

- وحدت دعوا شرط نیست، بلکه صرف ارتباط کافی است؛ یعنی تصمیم در یکی مؤثر در دیگری باشد. مثل تمکین و نفقه. در این مورد ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م حکم فرماست:

- قرار رسیدگی توأم (یکجا): شعبه قبلی همین شعبه بوده - بدون نظر رئیس کل

- قرار امتناع از رسیدگی: شعبه دیگری بوده - با نظر رئیس شعبه اول

✓ قاعده این است که هر چی از شعبه ها میره بیرون باید به نظر رئیس کل برسه ولی اگر تو شعبه خودمان باشد، نیازی به نظر رئیس کل نیست. هر جا موضوعی مستلزم تغییر شعبه باشد، با نظر رئیس کل خواهد بود، مثل قرار امتناع از رسیدگی در ایراد امر مطروحه یا قرار

ایراد رد دادرسی وقتی که دادرسی علی‌البدل نباشد و به شعبه دیگر ارجاع شود. در غیر این صورت، وقتی شعبه تغییر نکند مثل قرار رسیدگی توأم در امر مطروحه و یا قرار امتناع در رد دادرسی که دادرسی علی‌البدل وجود دارد، نیازی به نظر رئیس کل نیست.

۲. با دعوای فعلی دارای وحدت اصحاب باشد.
۳. دعوای قبلی نیز در همین دادگاه یا دادگاه هم‌عرض دیگر تحت رسیدگی باشد. منظور از دو دادگاه هم‌عرض، دو دادگاهی است که صلاحیت ذاتی یکسان دارند.
۴. دعوای سابق هنوز تحت رسیدگی باشد و منجر به صدور حکم نشده باشد.

تصمیم دادگاه در صورت ورود ایراد امر مطروحه:

۱. اگر هر دو پرونده در یک شعبه باشد، قرار رسیدگی توأم صادر می‌شود. این قرار، نیاز به ابلاغ ندارد و بنابراین، نیاز به پاک‌نویس شدن (تایپ) نیز ندارد.
 ۲. اگر پرونده‌ها در دو شعبه متفاوت از یک حوزه قضائی باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌شود و پرونده از طریق رئیس حوزه قضائی به شعبه‌ای که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا در آن شعبه، به نحو توأم رسیدگی شود. این قرار نیز نیاز به ابلاغ و پاک‌نویس شدن (تایپ) ندارد.
 ۳. اگر پرونده‌ها در حوزه‌های قضائی مختلف مطرح باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر پرونده به دادگاهی که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا به نحو توأم رسیدگی شود.
- مقنن ما مطرح بودن همان دعوا یا دعوای مرتبط در مرجع تجدیدنظر را موجب حق ایراد خوانده (امر مطروحه) و اجرای ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م ندانسته است.

سؤال: در فروض مزبور و اعلام آن، تکلیف دادگاه نخستین در رسیدگی به دعوا چه خواهد بود؟

جواب: اگر دادگاه بدوی احرار نماید که دعوای تحت رسیدگی و یا دعوای مرتبط با آن در دادگاه تجدیدنظر مطرح و تحت رسیدگی است، رسیدگی را تا زمان مشخص شدن نتیجه در مرحله تجدیدنظر متوقف می‌نماید و با صدور حکم از مرحله تجدیدنظر، دادگاه بدوی «قرار ردّ دعوا» را به سبب امر قضاوت‌شده که بعداً حادث شده است، صادر می‌نماید.

ایراد عدم اهلیت (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. هر شخصی برای طرح دعوا، نیاز به همان درجه‌ای از اهلیت دارد که برای انجام اصل موضوع عمل لازم است. در غیر این صورت، دعوا با ایراد عدم اهلیت خواهان مواجه است. البته منظور، اهلیت استیفا است؛ چراکه همه اشخاص علی‌الاصول از اهلیت تمتع برخوردارند. عدم اهلیت خواهان که توسط خوانده ایراد می‌شود و منتهی به قرار رد دعوا می‌گردد. در صورت عدم اهلیت خواهان ابتدائاً قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود و سپس خوانده ممنوع از دفاع خواهد شد و به موجب ماده ۵۶ قانون امور حسبی باید دادگاه برای تعیین قیّم به دادستان اطلاع دهد.
 ۲. بنا بر بند فوق، اگر موضوع دعوا، غیرمالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های عقل و بلوغ باشد و اگر موضوع دعوا، مالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های بلوغ، عقل و رشد باشد و ورشکسته نیز نباشد.
 ۳. شخص ورشکسته، مانند شخص سفیه، برای طرح دعوای غیرمالی خود دارای اهلیت است؛ اما برای دعوای مالی اش نمی‌تواند خود، رأساً اقدام کند و باید طرح دعوا توسط مدیر تصفیه یا اداره تصفیه انجام شود.
 ۴. در صورت عدم اهلیت خواهان، دعوا باید حسب مورد توسط ولی، وصی، قیّم، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه طرح شود. در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ به عبارت دیگر، اگر ایراد عدم اهلیت خواهان وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.
 ۵. البته باید توجه داشت که منظور از این ایراد، محجوریت خواهان از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی.
- تکلیف دعوا در صورت محجور بودن خوانده:** البته باید بیان داشت که منظور، محجوریت خوانده از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی. تکلیف حدوث حجر برای خوانده در جریان دادرسی در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م آمده است.
۱. دادگاه، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و متوقف شدن دادرسی را به خواهان ابلاغ می‌کند. دادرسی تا مشخص شدن ولی یا قیّم و معرفی ایشان به دادگاه متوقف می‌ماند.

۲. اگر خواننده، محجور باشد و فاقد ولی یا قیم باشد، باز هم دادرسی متوقف شده و دادگاه مراتب را به دادستان اعلام می‌کند تا اقدام مقتضی نسبت به نصب قیم صورت گیرد. (ماده ۵۶ ق.ا.ح)
۳. اگر خواننده، صغیر، سفیه یا مجنون باشد، باید دعوا به طرفیت ایشان طرح شود؛ اما ایشان می‌توانند از دفاع در ماهیت دعوا امتناع کنند تا ولی یا قیم ایشان به دادرسی دعوت شود. البته اگر طرف مقابل یک دعوای مالی، یک شخص ورشکسته باشد، باید نام مدیر تصفیه یا اداره تصفیه به عنوان خواننده دعوا طرح شود، نه نام تاجر ورشکسته؛ زیرا مدیر تصفیه یا اداره تصفیه قائم مقام تاجرند؛ نه صرفاً نماینده او. (ماده ۴۱۹ ق.ت) بنابراین، اگر دعوای مالی به طرفیت تاجر ورشکسته طرح شود، دعوا، متوقف نمی‌شود؛ بلکه نسبت به آن قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۴. اگر خواهان، هم نام خواننده محجور و هم نام ولی یا قیم او را در دادخواست درج کند، از همان ابتدا، اختاریه برای ولی یا قیم ارسال شده و دادرسی نیز متوقف نمی‌شود.
۵. بیان شد که اگر خواننده، محجور باشد؛ یعنی صغیر، سفیه یا مجنون باشد، می‌تواند از جواب به دعوا امتناع کند تا آنکه نماینده قانونی یا قضائی وی، یعنی ولی قهری، وصی یا قیم به دادگاه دعوت شود. البته اگر خواننده محجور، ایرادات یا دفاعاتی بیان کند تا جایی که این ایرادات و دفاعیات به نفع اوست، شنیده می‌شود و به آنها ترتیب اثر داده می‌شود؛ مگر آنکه این ایرادات و دفاعیات متضمن ضرری برای او باشد. برای مثال، متضمن اقرار ضمنی باشد که در این صورت، این اقرار، به دلیل فقدان اهلیت، باطل است.

ایراد عدم برخورداری از سمت (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. دعوا، در صورتی قابل رسیدگی است که از جانب یکی از اشخاص ذیل طرح شده باشد:
- اصیل (ذی نفع)
 - قائم مقام: شخصی که پاره‌ای از حقوق و تکالیف شخص دیگر به او منتقل می‌شود، مانند وراث، مُنتَقِلُ الیه، اداره تصفیه یا مدیر تصفیه شخص ورشکسته و قائم مقام تجاری.
 - نماینده که ممکن است نماینده قانونی، قضائی، قراردادی یا ایقاعی باشد.
۲. اگر شخصی غیر از اصیل، اقدام به طرح دعوا کرده باشد، باید سمت (نماینده‌گی) او، توسط دادگاه احراز شود. عدم سمت نماینده خواهان که توسط خواننده ایراد می‌شود به موجب ماده ۸۹ ق.آ.د.م منتهی به صدور قرار رد دعوا می‌شود.
۳. اگر شخصی با ادعای ولایت، قیمومت، وکالت، مدیریت شرکت یا ... به عنوان نماینده، طرح دعوا کرده، در واقع نماینده نباشد، با ایراد عدم برخورداری از سمت مواجه‌ایم.
۴. ایراد عدم برخورداری از سمت در صورتی به پرونده وارد است که دادخواست‌دهنده، هیچ برگه مُثَبِت سمتی نداشته باشد که بخواه تصویر آن را به دادگاه ارائه کند؛ بنابراین، اگر شخصی که به عنوان نماینده اقدام به طرح دعوا کرده، تصویر ورقه مُثَبِت سمت را علی‌رغم تصریح ماده ۵۹ ق.آ.د.م تحویل ندهد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست، بلکه دفتر دادگاه باید خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر کند تا نامبرده تصویر برگه مُثَبِت سمت خود را ارائه کند.
۵. اگر شخص اصیل اقدام به طرح دعوا کند و سپس در جریان دادرسی، شخصی به عنوان نماینده او (مانند وکیل) در دادرسی اعلام نمایندگی کند در حالی که سمت او محرز نباشد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست؛ چراکه دعوا توسط خود اصیل طرح شده است. البته در این حالت، نمایندگی شخصی که سمت او احراز نشده، پذیرفته نیست.
۶. در صورت وارد بودن این ایراد نسبت به یک دعوا، باید قرار رد دعوا صادر شود.
۷. اگر شخصی به نمایندگی از خواننده، اقدام به پاسخ به دعوا کند، در صورت عدم احراز سمت وی دادگاه نباید او را بپذیرد و خواهان نیز می‌تواند به عدم احراز سِمَتِ او اعتراض کند. با اعتراض خواهان از دفاعیات نماینده خواننده جلوگیری به عمل آمده و دفاعیاتش بی‌اثر شمرده می‌شود.

اقسام نمایندگی: اقسام نمایندگی را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

۱. **نمایندگی قانونی:** اگر شخصی به موجب قانون، نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او نماینده قانونی می‌گوییم؛ مانند:
- ولی قهری (پدر یا جد پدری)؛
 - برخی وصی منصوب از جانب ولی قهری را نیز نوعی نماینده قانونی معرفی کرده‌اند.

- وزرا و رؤسای سازمان‌ها، مؤسسات دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی و مدیران شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری.
 - ۲. **نماینندگی قضائی:** اگر شخصی به موجب حکم دادگاه نماینده شخص دیگری تلقی شود، به او نماینده قضائی می‌گوییم؛ مانند:
 - قیم محجورین؛
 - امین غائب مفقودالاثر و امین جنین (مواد ۱۰۳ و ۱۱۹ ق.ا.ح) و امین شخص عاجز (مواد ۱۰۴ و ۱۱۸ ق.ا.ح)
 - به نظر می‌رسد که علی‌رغم آنکه قانونگذار مدیر تصفیه را قائم‌مقام دانسته است؛ ولی ماهیت اقدامات مدیر تصفیه نوعی نمایندگی قضائی از جانب تاجر ورشکسته است.
 - ۳. **نماینندگی قراردادی:** اگر شخصی به موجب یک قرارداد، نماینده شخص دیگر شود، به او نماینده قراردادی می‌گوییم؛ مانند:
 - وکلا؛
 - همچنین نمایندگان حقوقی ادارات دولتی (موضوع ماده ۳۲ ق.آ.د.م) را نیز از آن‌جهت که تا حدودی در حکم وکلا هستند باید نماینده قراردادی دانست.
 - ۴. **نماینندگی ایقاعی:** اگر شخصی به موجب یک ایقاع نماینده دیگری شده باشد، او را نماینده ایقاعی می‌گوییم. برای مثال:
 - وصی یک نماینده ایقاعی است.
 - متولی مال موقوفه نیز یک نماینده ایقاعی است.
- مصادیقی از ایراد عدم برخورداری از سمت:**
۱. شخصی به وکیلی برای طرح دعوا وکالت داده است. وکیل مزبور به موجب درج در وکالت‌نامه‌اش، فقط حق طرح دعوا از جانب موکل علیه آقای «الف» را دارد. ولی اقدام به طرح دعوا علیه آقای «ب» می‌کند.
 ۲. شرکتی دارای سه نفر هیأت مدیره است. این شرکت می‌خواهد به شخصی برای طرح دعوا، وکالت دهد؛ اما فقط یکی از اعضای هیأت مدیره، وکالت‌نامه را امضا کرده، درحالی‌که باید وکالت‌نامه به امضای اکثریت می‌رسید یا آنکه وکالت این وکیل به تصویب هیأت مدیره رسیده باشد و ایشان به یکی از اعضای هیأت مدیره، اختیار امضای وکالت‌نامه وکیل را داده باشد.
 ۳. شرکتی می‌خواهد برای طرح دعوا، وکالت دهد. وکالت‌نامه را فقط مدیرعامل امضا کرده؛ درحالی‌که مدیرعامل وفق ماده ۱۲۵ ل.ا.ق.ت در این خصوص، نیازمند صورت‌جلسه تفویض اختیار است.
 ۴. شخصی به عنوان وکیل طرح دعوا کرده که در زمان طرح دعوا از وکالت دادگستری معلق بوده است.
 ۵. پدر و پدربزرگ طفلی فوت کرده‌اند، برای مطالبه خسارت و مطالبات مالی طفل، عموی او اقدام به طرح دعوا کرده است؛ درحالی‌که او به عنوان قیم طفل، نصب نشده است.
- ایراد عدم توجه دعوا به خواننده (بند ۴ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):**
۱. اگر از همان ابتدا و قبل از ورود به ماهیت پرونده، از ظاهر پرونده، مشخص باشد که دعوا، هیچ توجهی به خواننده ندارد یا به عبارت دیگر، ارتباط مستقیم با او ندارد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.
 ۲. اگر پس از رسیدگی به ماهیت پرونده، مشخص شود که خواهان حقی نسبت به خواننده ندارد، دیگر بر مبنای ایراد عدم توجه دعوا، قرار رد دعوا صادر نمی‌شود، بلکه بر مبنای بی حقی خواهان، حکم به بطلان دعوا و بی حقی خواهان صادر می‌شود.
- مصادیقی از ایراد عدم توجه دعوا به خواننده:**
۱. اگر شخص، وکالتاً قراردادی تنظیم کرده باشد، دعوی الزام به تنظیم سند رسمی یا دعوی الزام به انجام تعهدات قراردادی باید علیه اصیل طرح شود و طرح این دعاوی علیه وکیل، از مصادیق ایراد عدم توجه دعوا به خواننده است.
 ۲. دعاوی که باید علیه شرکت طرح شود و ناشی از نقض تعهدات قراردادی شرکت است، اشتبهاً به طرفیت مدیر آن شرکت طرح شود.
 ۳. دعاوی که باید علیه شخص محجوری طرح شود، به طرفیت قیم او طرح شود؛ در حالی که لازم بود نام شخص محجور، به عنوان خواننده درج شود و قیم صرفاً به عنوان نماینده خواننده به دادرسی دعوت شود، نه به عنوان خواننده دعوا.
- ایراد امر قضاوت‌شده یا مختومه (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):** چنانچه دعوی طرح‌شده، سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم‌مقام آنها هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، خواننده می‌تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، ایراد امر قضاوت‌شده نماید. دادگاه در صورت پذیرش این ایراد، قرار ردّ دعوا را صادر می‌کند.
- ✓ وحدت دعوا شرط است و زمانی دعوا وحدت دارد که در ۳ موضوع وحدت داشته باشد:

۱. وحدت موضوع دعوا

۲. وحدت اصحاب دعوا

۳. وحدت سبب دعوا

پس، ایراد امر قضاوت شده:

۱. به طور کلی: قرار رد دعوا

۲. در دیوان عدالت اداری: قرار رد شکایت

نکته: در حقوق ما بر خلاف فرانسه، مبنای اعتبار امر قضاوت شده «اماره قانونی مطابقت احکام با حقیقت» نیست، بلکه مقنن، حق اقدام قانونی (دعوا به مفهوم اخص) را نسبت به هر حق اصلی که مورد نزاع باشد، تنها یک بار مجاز می‌داند به این معنا که با رسیدگی دادگاه به دعوا و صدور حکم، دعوا به مفهوم اخص (حق مراجعه به مراجع قضاتی) برای اصحاب اختلاف، قانوناً منتفی می‌شود و حق اصلی، ضمانت اجرای قانونی خود را از دست داده و دعوا زایل می‌شود.

نکته: اعتبار امر قضاوت شده، ویژه آراء (همه احکام و تنها قرار سقوط دعوا) است، لذا اگر تصمیم، ویژگی اداری داشته باشد، از چنین اعتباری برخوردار نیست.

• اعتبار امر قضاوت شده، مربوط و شامل همه مراجعی می‌شود که در محدوده صلاحیت خود اقدام کرده باشند، اما اگر مرجع، خارج از صلاحیت خود رأی صادر کرده باشد ۲ حالت دارد:

۱. اگر مرجعی خارج از صلاحیت نسبی خود رأی صادر کرده باشد، نمی‌توان صرفاً به این دلیل دادگاه را مکلف کرد که مجدداً به دعوا رسیدگی کند و لذا در اینجا اعتبار امر قضاوت شده برقرار است.

۲. اما در مورد رأی که از مرجعی صادر شده که خارج از صلاحیت ذاتی خود اقدام کرده است، باید قائل به تفکیک شویم: آیا آن مرجع، جزء مراجع عمومی دادگستری بوده و یا غیر از آن بوده است؟

نکته: چنانچه دعوا یا امری که در صلاحیت مراجع عمومی دادگستری است در مرجعی غیر دادگستری مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گیرد، رسیدگی دوباره به دعوا یا امر قبلی در دادگاه صالح دادگستری، نباید با ایراد امر قضاوت شده منتفی اعلام شود. در مقابل، با توجه به مرجعیت و صلاحیت عام دادگستری و مخصوصاً صراحت بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م باید پذیرفت که چنانچه نسبت به دعوایی از دادگاه دادگستری حکمی قطعی صادر شده باشد، رسیدگی دوباره به امر چه در دادگاه دادگستری و چه در سایر مراجع باید با استناد به اعتبار حکم دادگاه، مردود اعلام شود.

نکته: به نظر می‌رسد دیوان عالی کشور هم قائل به این است که چنانچه مستند ایراد امر قضاوت شده در دادگاه دادگستری، رأی است که از سایر مراجع صادر گردیده، دادگاه در مقام رسیدگی به ایراد مزبور باید به این امر که آیا مرجع صادرکننده رأی در محدوده صلاحیت ذاتی خود رسیدگی نموده یا نه، عنایت کند.

سؤال: چه آرای مشمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده هستند؟ ۱. تمامی احکام (در امور ترافعی)؛ ۲. فقط یک قرار: قرار سقوط دعوا.

نکته: باید توجه داشت که اعتبار امر قضاوت شده به احکام مراجع در امور ترافعی اختصاص دارد و تصمیماتی که دادگاه در امور حسبی می‌گیرد از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار نیست؛ با توجه به منطوق ماده ۴۰ و مفهوم ماده ۴۱ ق.آ.ح که تغییر تصمیم دادگاه را با درخواست، تذکر و حتی راساً پیش‌بینی نموده، جای تردیدی در این خصوص باقی نمی‌گذارد.

سؤال: کدام یک از دو بخش مهم حکم، یعنی منطوق یا اسباب موجهه آن، از اعتبار امر قضاوت شده برخوردارند؟ در اینکه منطوق حکم دارای چنین اعتباری است تردیدی وجود ندارد؛ اما آیا اسباب حکم نیز از چنین اعتباری برخوردار می‌باشد؟ در پاسخ مثبت یا منفی به این پرسش اتفاق نظر وجود ندارد: در حقیقت اولاً: اقامه دعوا حقی است که سقوط آن مانند هر حق دیگری نیازمند دلیل است و در موضع شک باید به بقای آن حکم نمود؛ ثانیاً: چنانچه اسباب موجهه حکم قبلی، در دعاوی دیگری به عنوان موضوع آن دعاوی مطرح کردند، ایراد امر قضاوت شده حداقل به علت فقدان وحدت موضوع که از شرایط لازم پذیرش این ایراد است، نمی‌تواند وارد شمرده شود.

حاصل آنکه دادگاه باید علی‌رغم ایراد خوانده، وارد رسیدگی ماهوی به دعوایی شود که موضوع آن یکی از اسباب موجهه حکم قبلی است و نمی‌تواند به علت اعتبار امر قضاوت شده قرار رد دعوا صادر نماید. در نتیجه، شناسایی اعتبار امر قضاوت شده در اسباب حکم، قابل دفاع نیست.

پیامد مهم این امر که منطوق حکم از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می‌باشد، این است که چنانچه در حکم صادره، موضوع دعوا که در

دادخواست تصریح شده، جزئاً یا کلاً به هر علت از جمله عدم دقت دادگاه، فصل نگردیده باشد، اقامه دوباره دعوا با قسمت فصل نشده، بلامانع است.

قلمرو اعتبار امر قضاوت شده نسبت به دعوا از دو جهت است: ۱. مطلق؛ ۲. نسبی.

مطلق: خواهانی که حق او در حکم، مورد شناسایی قرار گرفته همواره می تواند از امتیازات مربوط بهره مند شود، حتی اگر پس از رأی که دارای اعتبار امر قضاوت شده است، قانونی لازم الاجرا شود، نمی تواند به آن تصمیم تعرض نماید، مگر اینکه قانون جدید، حق واقعی جدیدی به نفع یکی از اصحاب دعوا مقرر نموده و یا به تمام وضعیت های قبلی، حتی آنهایی که قضاوت شده اند در خود قانون یا قانون دیگری، عطف به ماسبق شده باشد. با صدور رأی و از آن روز، اعتبار امر قضاوت شده حاصل است که می تواند موقتی باشد، اما با استفاده از طرق شکایت از رأی و یا صرف نظر کردن از آن که موجب قطعیت رأی می شود، تقویت می گردد.

نسبی: اعتبار حکم نسبت به اصحاب دعوا از جهتی نسبی است، در حقیقت هر زمان ادعایی به وسیله سبب - موضوع و یا اصحاب آن جدید شمرده شود، می تواند بی آنکه به مانع امر قضاوت شده برخورد نماید، مطرح شود. رأی دادگاه نمی تواند حق یا تکلیفی به نفع یا ضرر اشخاص ثالث ایجاد نماید.

شرایط استقرار ایراد امر قضاوت شده: ۱. وحدت اصحاب دو دعوا؛ ۲. وحدت موضوع دو دعوا؛ ۳. وحدت سبب دو دعوا.

وحدت اصحاب دو دعوا: در خصوص تشخیص وحدت یا تفاوت اصحاب دو دعوا باید به این امر توجه نمود که مدعی حق ممکن است اصالتاً اقامه دعوا نموده و یا به دعوا پاسخ دهد و یا ممکن است دعوا توسط نماینده مدعی حق اقامه شده و یا توسط وی به آن پاسخ داده شود. در صورت اخیر چون علی الاصول تمامی نتایج اعمال نماینده شامل اصيل نیز می شود، اگر اشخاص حقیقی که هر یک دعوا را اقامه نموده و یا به آن پاسخ داده اند با اشخاص حقیقی ذی ربط دعوای دیگر متفاوت باشند، این تفاوت، قانوناً موجب سلب صفت اتحاد اصحاب دو دعوا نمی شود. برای مثال اگر «ج» به نمایندگی از «الف» (برای مثال: قیمومت، ولایت، وکالت) علیه «ب» اقامه دعوا نموده و این دعوا به صدور حکم قطعی انجامیده است، نماینده دیگر اصيل عند الاقتضاء خود اصيل نمی تواند همان دعوا را با همان موضوع و سبب علیه «ب» دوباره اقامه نماید اگرچه اشخاص طبیعی در دو دعوا واحد نیستند. بدیهی است که در همین مثال، «ج» می تواند اصالتاً همان دعوا را علیه «ب» و حتی «الف» اقامه نماید بی آنکه ایراد امر قضاوت شده مانع رسیدگی به دعوای او شود.

حکم صادره در دعوایی که سابقاً اقامه شده نسبت به قائم مقام اصحاب دعوا نیز مؤثر است؛ بنابراین چنانچه قائم مقامان اصحاب دعوایی که به صدور حکم انجامیده است، دعوا را با همان موضوع و سببی اقامه نمایند که از سوی خود شخص اقامه شده بود باید قرار ردّ دعوا، به جهت اعتبار امر قضاوت شده صادر شود. در این خصوص تفاوتی بین قائم مقام عام (ورثه) و قائم مقام خاص (منتقل الیه) وجود ندارد.

انتقال گیرنده چنانچه اولاً موضوع حکم، عین معینی از حقوق عینی راجع به آن باشد ثانیاً انتقال، پس از صدور حکم انجام شده باشد قائم مقام مالک است؛ بنابراین حکم صادره له یا علیه مالک، در این صورت له یا علیه منتقل الیه، در ایراد امر قضاوت شده، قابل استناد است؛ اما چنانچه انتقال، قبل از اقامه دعوایی که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده، واقع گردیده باشد، این حکم علیه منتقل الیه مزبور، در ایراد امر قضاوت شده، قابل استناد نمی باشد. انتقال ضمن رسیدگی به دعوا نیز علی الاصول عملاً موجب می شود که دعوا بین منتقل الیه و طرف مقابل ادامه یابد که در این صورت، منتقل الیه اصيل شمرده می شود؛ اما اگر به هر علت منتقل الیه در دادرسی منجر به صدور حکم، طرف قرار نگیرد، حکم صادره علیه ناقل نمی تواند مستند ایراد امر قضاوت شده، علیه منتقل الیه قرار گیرد.

در مورد تاجر ورشکسته نیز احکام صادره نسبت به وی، قبل از توقف می تواند له یا علیه مدیر تصفیه، در ایراد امر قضاوت شده، مورد استناد قرار گیرد همانطور که احکام صادره له یا علیه مدیر تصفیه، عند الاقتضاء له یا علیه تاجر قابل استناد است.

وحدت موضوع دو دعوا: در تشخیص مفهوم اتحاد موضوع دو دعوا نه تنها اتحاد مادی دو موضوع باید در نظر گرفته شود بلکه حقوق مطالبه شده نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ بنابراین چنانچه موضوع دعوا از نظر مادی با موضوع دعوایی که سابقاً اقامه شده، واحد نباشد، ایراد امر قضاوت شده مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. برای مثال اگر در دعوای سابق، مالکیت عرصه ملک، موضوع دعوا بوده است با موضوع دعوای دوم که مالکیت اعیانی است، واحد نمی باشد. حتی اگر موضوع دو دعوا، از نظر مادی ظاهراً واحد باشد اما حقی که مورد مطالبه قرار گرفته در یکی دیگر متفاوت باشد، موضوع دو دعوا واحد شمرده نمی شود. برای مثال چنانچه موضوع دعوای سابق مالکیت عین بوده و موضوع دعوای دوم حق انتفاع یا یکی از حقوق ارتفاقی در همان ملک باشد، اتحاد موضوع مصداق ندارد. اگر حقوق ارتفاقی موضوع دو دعوا واحد نباشد، مثلاً در یکی حق عبور و در دیگری حق مجرا باشد نیز شرط اتحاد موضوع دو دعوا محقق نمی باشد.

چنانچه موضوع دعوای سابق، حقوق مربوط به دوره زمانی معینی بوده و حقوق مورد مطالبه در دعوای فعلی، حقوق مربوط به دوره دیگری

باشد، حتی به استناد قرارداد واحد، اتحاد موضوع دو دعوا محقق نیست.

در صورتی که دادخواست خلع ید از ملکی به ادعای مالکیت آن اقامه و خواهان محکوم به بی‌حقی شده باشد، دعوای وقفیت و تولیت نسبت به همان ملک قابل رسیدگی است و صدور قرار ردّ دعوا به سبب امر قضاوت‌شده موجه نمی‌باشد.

وحدت سبب دو دعوا: مفهوم سبب علی‌الاصول در زمینه جهات موضوعی قرار می‌گیرد که قابل توصیف قانونی است. در تمامی مواردی که جهات موضوعی در دو دعوا واحد نباشد، شرط وحدت سبب دو دعوا حاصل نیست. مثلاً اگر در دعوای سابق که موضوع آن مالکیت عین معینی است، سبب دعوا ارث بوده و در دعوای فعلی که موضوع دعوا مالکیت همان عین است، سبب دعوا عقد بیع باشد، اسباب دو دعوا واحد شمرده نمی‌شوند.

چنانچه جهات موضوعی در دعوای سابق، توصیف قانونی شده باشد، همان جهات موضوعی می‌تواند در دعوای بعدی با تغییر توصیف قانونی سبب جدید شمرده شود. مثلاً تصرفات خوانده در دعوای سابق، غاصبانه توصیف و خلع ید وی خواسته شده و در دعوای بعدی تصرفات استیجاری توصیف شده و تخلیه ید او درخواست شود.

تفاوت سبب با ادله اثبات دعوا، اصولاً با مشکلی روبه‌رو نمی‌شود. بنابراین اگر دعوای سابق دوباره اقامه شود، در صورت اتحاد اصحاب دعوا، موضوع و سبب دعوا، با قرار رد روبه‌رو می‌شود، حتی اگر دلیل جدید در اثبات سبب قبلی ارائه شده باشد. در حقیقت دلیل جدید در صورتی موجب حق تجدید دعوا می‌شود که سبب جدیدی را اثبات نماید.

ایراد بی‌نفعی خواهان: از ایرادات دیگری که خوانده می‌تواند عنوان نماید و پذیرش آن، مانع دائمی بر رسیدگی به دعوا ایجاد می‌نماید، ایراد بی‌نفعی خواهان است. دادگاه در صورتی می‌تواند به دعوا رسیدگی کند که شخص و یا اشخاص ذی‌نفع رسیدگی به دعوا را درخواست نموده باشند.

ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا (بند ۷ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. بدین معنی است که حتی در فرضی که قاضی وارد ماهیت دعوا شود و در ماهیت، ادعای خواهان صحیح باشد، باز هم هیچ اثر حقوقی بر ادعای خواهان مترتب نباشد.

۲. اگر نسبت به دعوایی چنین ایرادی وارد باشد، نسبت به آن قرار رد دعوا صادر می‌شود.

مصادیقی از ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا:

۱. می‌دانیم که در عقود عینی (حبس، وقف، رهن، هبه و بیع صرف) تا زمانی که موضوع قرارداد به طرف دیگر تحویل نشود، عقدی منعقد نشده است. حال اگر شخصی ادعا کند که طرف مقابل، مالی را به رهن او سپرده یا به نفع او وقف یا هبه کرده، ولی از تحویل مال امتناع می‌کند و بنابراین، دادخواست الزام به تحویل عین مرهونه یا عین موهوبه یا عین موقوفه را تقدیم می‌کند، در این صورت، به دلیل عدم قبض، رهن، هبه یا وقفی منعقد نشده و بنابراین، رسیدگی به این ادعا که آیا ایجاب و قبول رهن، هبه یا وقف انشا شده یا خیر، تأثیر حقوقی ندارد و به دلیل عدم ترتب اثر قانونی، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۲. می‌دانیم که در قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) در سه مورد ثبت نکاح موقت الزامی دانسته شده که عبارت است از:

- باردارشدن زوجه یا

- شرط ضمن عقد یا

- توافق طرفین.

حال اگر زنی با ادعای اینکه در نکاح موقت مردی است، دادخواست ثبت ازدواج موقت را ارائه کند و از همان بدو امر مشخص باشد که رابطه ایشان مشمول هیچ‌یک از شروط فوق، (باردارشدن زوجه، شرط ضمن عقد یا توافق طرفین) نیست، در این صورت، دادگاه وارد این امر ماهوی که آیا بین طرفین نکاح موقتی برقرار شده یا خیر، نمی‌شود، چون اثر حقوقی بر آن مترتب نیست و بر فرض آنکه، نکاح موقتی بین طرفین برقرار شده باشد، باز هم به دلیل آنکه هیچ‌یک از شروط فوق برقرار نیست، نکاح موقت قابل ثبت نیست.

ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا (بند ۸ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. منظور آن است که موضوع دعوا یا همان خواسته دعوا، مال یا امری نامشروع باشد، مانند آنکه موضوع دعوا، مواد مخدر یا مشروبات الکلی یا سایر اشیائی باشد که قابل تملک نیست.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۳. اگر مشروع نبودن دعوا از ظاهر آن مشخص باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ اما اگر پس از رسیدگی ماهوی، قاضی متوجه شود که حق مشروع و قانونی برای خواهان وجود ندارد، حکم به بی‌حقى خواهان صادر می‌شود.
۴. نامشروع بودن موضع دعوا با نامشروع بودن جهت دعوا متفاوت است. نامشروع بودن موضوع دعوا، به معنای نامشروع بودن خواسته است. در برخی از دعاوی موضوع، نامشروع نیست؛ اما جهت دعوا؛ یعنی مبنا، منشأ و سبب دعوا، نامشروع است. برای مثال، در دعوی مطالبه پولی که منشأ و سبب آن قمار یا شرط‌بندی یا بخت‌آزمایی است، موضوع دعوا که همان پول باشد، نامشروع نیست؛ اما دارای منشأ و سبب نامشروع است و از این حیث قابل‌رسیدگی نیست. اگر جهت دعوا نامشروع باشد، قانونگذار قرار مقتضی را پیش‌بینی نکرده و در نتیجه، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.

ایراد عدم جزمیت دعوا یا عدم تنجیز خواسته (بند ۹ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):

۱. این ایراد بدین معنی است که خواسته، مُرَدَد بین دو یا چند چیز باشد؛ مانند آنکه خواسته دعوایی، «الزام به تحویل یک دستگاه خودرو یا استرداد ثمن» باشد. در این مثال، خواسته دعوا بین تحویل خودرو یا استرداد ثمن آن، مُرَدَد است.
 ۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.
- ### ایراد طرح دعوا خارج از موعد قانونی یا ایراد عدم رعایت مواعد یا مهلت (بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م):
۱. قانونگذار برای طرح برخی از دعاوی، مواعد خاصی را مقرر کرده است. این ایراد بدین معنی است که دعوایی، خارج از مواعد مقرر طرح شده است.
 ۲. توجه داشته باشید که منظور از این مواعد قانونی مواعد اعتراض به رأی، مانند واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام نیست؛ چراکه در آن موارد قرار رد دادخواست صادر می‌شود، نه قرار رد دعوا؛ بلکه منظور، مواعدی است که در قانون برای اقامه برخی از دعاوی پیش‌بینی شده است.
 ۳. در صورت وجود این ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

تفاوت موعد قانونی (مهلت) طرح دعوا و مرور زمان:

۱. در قوانین سابق آیین دادرسی مدنی، ایرادی به نام ایراد مرور زمان وجود داشت. بدین معنی که اگر خواهان ظرف مدت معینی از تضییع حقی (اعم از منقول و غیرمنقول)، طرح دعوا نمی‌کرد، دیگر نمی‌توانست در خصوص آن حق طرح دعوا کند. در قانون فعلی آیین دادرسی مدنی، ایراد مرور زمان منتفی شده است.
۲. تفاوت اصلی ایراد مرور زمان و ایراد عدم طرح دعوا در موعد قانونی آن است که ایراد مرور زمان تکمیلی بود؛ یعنی اگر خواننده در مهلت مقرر جلسه اول اقدام به ایراد نمی‌کرد، دادگاه علی‌رغم حصول مرور زمان، اقدام به رسیدگی به دعوا می‌کرد؛ اما ایراد طرح دعوا خارج از مواعد قانونی، مقوله‌ای امری است؛ یعنی حتی در صورت عدم ایراد نیز، قاضی مکلف به صدور قرار رد دعوا نسبت به پرونده‌ای است که خارج از مهلت طرح شده است.

مصادیقی از ایراد دعوا خارج از موعد قانونی:

۱. طرح دعوا علیه ظهرنویسان اسناد تجاری باید ظرف یک سال از تاریخ واخواست صورت گیرد. اگر دعوا، نسبت به ظهرنویسان خارج از مهلت یک‌ساله طرح شود، قرار رد دعوا صادر می‌شود. (ماده ۲۸۶ ق.ت)
 ۲. طرح دعوی مطالبه خسارت علیه متصدی حمل‌ونقل، باید ظرف یک سال از تاریخ تسلیم کالای معیوب صورت گیرد و در حالتی که کالای مورد حمل‌ونقل تلف شده باشد، طرح دعوا، باید ظرف یک سال از موعد تسلیم کالا به عمل آید. (ماده ۳۹۳ ق.ت)
 ۳. طرح دعوا در اعتراض به عملیات ثبتی یک ملک، باید ظرف ۹۰ روز از اولین آگهی نوبتی صورت گیرد. (ماده ۱۶ ق.ث)
 ۴. طرح دعوا در اعتراض به افراز املاک توسط اداره ثبت، باید ظرف ۱۰ روز صورت گیرد. (ماده ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع - مصوب ۱۳۵۷)
 ۵. دعوی نفی ولد از جانب شوهر، باید ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع شوهر از تولد طفل، طرح شود. (ماده ۱۱۶۲ ق.م)
- ✓ ایراد خارج از مهلت یا موعد بودن با مرور زمان خلط نشود.
- ✓ خارج از مهلت یا موعد بودن، مانند مهلت تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی

✓ مرور زمان، مانند مرور زمان دعاوی اسناد تجاری

✓ تفاوت مواعد قانونی با مرور زمان در این است که مواعد و مهلت‌ها هم مُسْقِطِ حَقِّ قانونی و هم مُسْقِطِ حَقِّ ماهوی (طبیعی) است، اما مرور زمان فقط مُسْقِطِ حَقِّ قانونی است و مُسْقِطِ حَقِّ طبیعی نیست؛ اما اگر موضوعی مشمول مرور زمان شده باشد و حَقِّ طبیعی شخص پرداخت شده باشد دیگر دعاوی استرداد مسموع نیست. (ماده ۲۶۶ قانون مدنی)

ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی: گاه اثبات یک دعوا، منوط به اثبات دعاوی دیگر است؛ بنابراین، ابتدا باید آن ادعای اولیه، به عنوان مقدمه بحث، اثبات شود و سپس به سراغ اثبات دعاوی اصلی برویم. در این صورت:

۱. اگر شخص خواهان، بدون آنکه در خصوص ادعایی که جنبه اصلی و مقدم دارد، راجع به ادعایی که جنبه فرعی و تبعی دارد، طرح دعوا کند، در این صورت، دعاوی او قابل استماع نیست؛ چراکه از یک طرف به دلیل آنکه خواهان در خصوص دعاوی مقدماتی طرح دعوا نکرده، وفق ماده ۲ ق.آ.د.م قاضی نمی‌تواند به آن رسیدگی کند و از طرف دیگر تا قبل از اثبات ادعایی که جنبه اصلی و مقدماتی دارد، رسیدگی به ادعای دوم که جنبه فرعی و نتیجه‌ای دارد، امکان‌پذیر نیست.
۲. دعاوی مطروحه به دلیل عدم رعایت تقدم و تأخر منطقی دعاوی (ایراد عدم رعایت ترتیب دعاوی)، قابل رسیدگی نیست و باید نسبت به آن، قرار عدم استماع دعا صادر شود.

مصادیقی از ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی:

۱. به موجب عملیات اجرایی ثبتی برای اجرای مفاد اسناد لازم‌الاجرا، سند ملکی به نام شخص دیگر منتقل شده، ولی در جریان اجرا، اشکال اساسی وجود داشته و در نتیجه، تنظیم سند، باطل است. در این حالت طرح دعاوی ابطال سند، منوط به آن است که قبلاً عملیات اجرایی ابطال شود.
۲. شخصی با مبایعه‌نامه، ملکی را به دیگری فروخته و سپس با سند رسمی، همان ملک را به شخص دیگری فروخته است. در این حالت طرح دعاوی الزام به تنظیم سند رسمی از جانب خریدار عادی (شخصی که به موجب مبایعه‌نامه خریداری کرده است) منوط به آن است که قبلاً، دعاوی ابطال سند رسمی خریدار دوم طرح شود.
۳. شخصی، مدعی بطلان معامله‌ای است و می‌خواهد ثمن پرداختی آن معامله را مسترد کند. در این حالت طرح دعاوی استرداد ثمن، منوط به آن است که قبلاً جهت اثبات بطلان آن معامله، طرح دعوا شود.

ایراد عدم طرح دعوا علیه همه اشخاص متأثر از دعوا (عدم طرح دعوا علیه همه خواندگان لازم): سؤال آن است که اگر چند نفر از یک دعوا، به طور مستقیم متضرر شوند؛ یعنی اثر یک دعوا، چند نفر را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار دهد و حقوق چند نفر را مخدوش کند، آیا لازم است که تمام ایشان را خوانده دعوا قرار دهیم یا خیر؟ در این خصوص، باید بین حالات ذیل قائل به تفکیک باشیم:

۱. اگر دعوا قابل تجزیه باشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل تفکیک باشد: لازم نیست که همه اشخاص متأثر از دعوا را خوانده دعوا قرار دهیم. دادگاه صرفاً علیه همان اشخاصی که خوانده دعوا قرار گرفته‌اند، رأی صادر می‌کند و به دلیل تفکیک‌پذیری اثر دعوا، اشخاص دیگر، از این رأی متأثر و متضرر نمی‌شوند. برای مثال، در دعاوی مطالبه وجه یک سند تجاری علیه مسئولین تضامنی آن سند، می‌توان فقط برخی از ایشان را طرف دعوا قرار داد و به محکومیت برخی از مسئولین تضامنی اکتفا کرد؛ زیرا این حکم، تأثیری نسبت به دیگر مسئولین نداشته و موجب محکومیت ایشان و تضرر آن‌ها نیست.
۲. اگر دعوا قابل تجزیه نباشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل تفکیک نباشد: لازم است که همه اشخاص متأثر از خوانده دعوا قرار دهیم در این حالت، اگر دعوا را فقط علیه برخی از ایشان طرح کنیم، دادگاه نمی‌تواند وارد رسیدگی ماهوی شود و باید قرار عدم استماع دعا صادر شود. چون در صورت رسیدگی ماهوی و صدور حکم، حکم صادره موجب تضرر اشخاصی می‌شود که نقشی و حضوری در دعوا و دفاع نداشته‌اند.

مصادیقی از ایراد عدم طرح دعوا علیه همه اشخاص متأثر از دعوا:

۱. در دعاوی اثبات نسب که علیه وراثت شخصی طرح می‌شود، تمام وراثت طرف دعوا قرار می‌گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از وراثت درج نشده باشد، این وارد است.
۲. در دعوائی که به خواسته ابطال سند طرح شده، باید تمام اشخاصی که در شمار اطراف سند تنظیمی هستند، طرف دعوا قرار گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از اطراف سند درج نشده باشد، این ایراد وارد است.

۳. معترض ثالث باید هم محکوم‌له و هم محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض را، به عنوان خوانندگان دعوای اعتراض ثالث درج کند. اگر فقط نام یکی از ایشان به عنوان خواننده اعتراض ثالث درج شده باشد، این ایراد وارد است.
۴. اگر شخصی، مدعی حقی نسبت به عین مستأجره باشد، نمی‌تواند عین مستأجره را از تصرف مستأجر خارج کند، مگر آنکه هم موجر و هم مستأجر را خواننده دعوا قرار دهد. اگر در این دعوا، فقط نام یکی از ایشان درج شده باشد، این ایراد وارد است.

ایراد طرح دعوا علیه شخص متوفی:

۱. اگر خواننده دعوی بدوی، در زمان تقدیم دادخواست بدوی متوفی باشد، نسبت به دعوای او باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود.
۲. فوت شخص خوانده بعد از تقدیم دادخواست، موجب رد دعوا نیست؛ بلکه در این صورت تا تعیین وراثت شخص خوانده، دادرسی به موجب قرار توقیف دادرسی، متوقف می‌شود.
- اگر شخصی در مرحله رسیدگی اولیه زنده باشد؛ اما در زمان تقدیم دادخواست وخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام فوت شده باشد، در این صورت، تقدیم دادخواست وخواهی، تجدیدنظر یا فرجام به طرفیت آن شخص متوفی، موجب صدور قرار عدم استماع دعوا نیست؛ بلکه در این حالت تا تعیین وراثت قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.
- سایر ایرادات:** ایراد قابل پذیرش، ایرادی نیست که الزاماً در ق.آ.د.م صراحتاً پیش‌بینی شده باشد بلکه هر دفاعی که دارای آثار ایراد باشد، حتی اگر مستند به سایر مقررات باشد، «ایراد» شمرده می‌شود.

زمان طرح ایرادات:

۱. لازم نیست که بیان ایرادات شکلی، مقدم بر دفاعیات ماهوی باشد؛ بلکه می‌تواند همراه با دفاعیات ماهوی مطرح شود.
۲. مهلت بیان ایرادات تا پایان جلسه اول است، اعم از آنکه ایراد به صورت شفاهی یا آنکه به صورت کتبی و در قالب لایحه بیان شود. اگر تمام وقت جلسه اول به بررسی دادخواست و اظهارات خواهان اختصاص یابد و نوبت به دفاعیات خوانده نرسد، جلسه بعد، برای خوانده در حکم جلسه اول است.
۳. درست است که مهلت طرح ایرادات تا پایان جلسه اول است؛ اما این قاعده یک استثنا دارد و آن حالتی است که سبب ایراد بعداً حادث شده باشد که در این حالت باید در اولین جلسه‌ای که بعد از حدوث سبب ایراد، تشکیل می‌شود، اقدام به ایراد نماییم. برای مثال، قاضی در جریان دادرسی با یکی از طرفین قربات سببی پیدا کند (ایراد رد دادرسی) یا خواهان در جریان دادرسی تغییر تابعیت دهد (ایراد دعوای تأمین اتباع) یا موضوع دعوا، در جریان دادرسی غیرقانونی شود (ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا) یا در جریان دادرسی صلاحیت ذاتی دادگاه تغییر یابد (ایراد عدم صلاحیت ذاتی).

ضمانت اجرای عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر: عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر؛ یعنی تا پایان جلسه اول دادرسی، دارای ضمانت اجرایی به شرح زیر است:

۱. اگر ایرادات در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول) بیان شود: دادگاه قبل از ورود در ماهیت، ابتدا نسبت به ایراد مزبور رسیدگی کرده، پاسخ ایراد را می‌دهد؛ اعم از آنکه ایراد را رد کند یا آنکه ایراد را بپذیرد.
- اگر دادگاه ایراد را وارد نداند، آن را در صورت مجلس رد کرده و وارد ماهیت می‌شود و اگر ایراد را صحیح بداند، قرار مقتضی (مانند رد دعوا یا عدم صلاحیت یا ...) را صادر می‌کند؛ بنابراین، اگر ایرادات در مهلت مقرر بیان شده باشد، دادگاه قبل از تصمیم‌گیری درباره ایراد نمی‌تواند وارد ماهیت شود.
۲. اگر ایرادات خارج از مهلت مقرر (بعد از جلسه اول دادرسی) بیان شود: اگر دادگاه این ایراد را وارد نداند، ملزم نیست که به ایراد مزبور، به طور جداگانه رسیدگی کند و پاسخ دهد؛ بلکه می‌تواند در ضمن صدور حکم، در خصوص ایراد مزبور نیز جواب دهد؛ اما اگر دادگاه واقعاً ایراد مزبور را وارد بداند، نباید رسیدگی ماهوی را ادامه دهد.

امری یا تکمیلی بودن ایرادات: سؤال آن است که آیا دادگاه باید منتظر ایراد کردن بنشیند یا بدون ایراد از جانب خوانده نیز می‌تواند قرار مقتضی را صادر کند؟ به عبارت دیگر، ایرادات، امری است و در هر صورت قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند یا آنکه ایرادات، حق خوانده است که او می‌تواند از این حق بگذرد. در پاسخ بیان می‌داریم:

۱. ایرادات، علی‌الاصول امری است؛ یعنی قاضی، منتظر ایراد کردن خوانده نمی‌ماند و اگر خود، متوجه وجود ایراد شود، برای مثال، متوجه شود که موضوع دعوا، نامشروع است یا متوجه شود که دادگاه دارای صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به پرونده نیست، قرار

مقتضی صادر می‌کند.

۲. برخی از ایرادات جنبه تکمیلی دارد که عبارت است از:

- ایراد عدم صلاحیت نسبی؛

- ایراد امر مطروحه.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات تکمیلی:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد، قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر ایراد صورت گیرد، قاضی می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور، قرار مقتضی را صادر کند.

۳. اگر اصلاً ایرادی صورت نگیرد و قاضی خود متوجه ایراد شود، می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور قرار مقتضی را صادر کند.

۴. بنابراین، مشاهده می‌شود که حتی اگر خوانده ایراد نکند، قاضی مکلف به ادامه رسیدگی نیست؛ بلکه مخیر است که رسیدگی را ادامه داده یا آنکه قرار مقتضی را صادر کند.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات امری:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد یا آنکه اصلاً ایراد نشود، باز هم اگر قاضی متوجه وجود ایراد شود باید، قرار مقتضی را صادر کند.

مبحث دوم: مسائل مشترک ایرادات

ماده ۸۷ ق.آ.د.م زمان طرح ایرادات را تا پایان اولین جلسه دادرسی قرار داده است مگر اینکه سبب ایراد بعداً حادث شود که در آن صورت باید گفت: زمان طرح آن نیز در اولین جلسه یا نخستین اقدام ذی‌نفع پس از حدوث آن است.

چنانچه خوانده ایراد را در زمان لازم عنوان ننماید و در سایر مقاطع دادرسی مطرح کند، تکلیف دادگاه در رسیدگی به ایراد چیست؟ در این صورت باید قائل به تفکیک ایرادات بود:

- چنانچه ایراداتی که از قوائد آمره به شمار می‌روند، در اولین جلسه دادرسی عنوان نشوند، دادگاه مکلف است در صورت پذیرش، جدای از ماهیت دعوا و بدون ورود در ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه و ایرادات مذکور در بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م از این جمله‌اند.

- چنانچه ایراداتی که از قواعد مخیره به شمار می‌روند، در زمان لازم عنوان نشوند، دادگاه باید تکلیف آنها را ضمن صدور رأی نسبت به ماهیت روشن نماید. ایراد عدم صلاحیت نسبی، ایراد تأمین دعوای واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه، ایراد امر مطروحه از این جمله‌اند.

قانونگذار در ماده ۸۴ ق.آ.د.م به خوانده اجازه داده است که ایرادات مذکور در این ماده را ضمن پاسخ به ماهیت دعوا عنوان نماید، اما این ترتیب قابل انتقاد است؛ اگر برای مثال، دعوا متوجه خوانده نباشد، چگونه باید و می‌تواند نسبت به ماهیت نیز دفاع نماید؟! به همین ترتیب چنانچه خواهان ذی‌نفع نبوده، سمت دادخواست‌دهنده محرز نباشد و ... در این خصوص باید گفت خوانده مکلف است ایراد عدم صلاحیت (ذاتی و نسبی)، ایراد امر مطروحه، ایراد ردّ دادرسی، ایراد تأمین دعوای واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه را ضمن پاسخ به ماهیت دعوا به عمل آورد، چرا که ایرادات عدم صلاحیت، امر مطروحه و ردّ دادرسی، چنانچه پذیرفته شود، موجب می‌گردد که رسیدگی به دعوا، ولو در مرجع دیگر یا نزد دادرسی دیگر ادامه یابد؛ اما در خصوص ایرادات مندرج در بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م باید گفت که مکلف نمودن خوانده به دفاع ماهوی، ضمن طرح آنها، بی‌وجه به نظر می‌رسد؛ بنابراین دادگاه در همان جلسه اول، باید به ایراد یا ایرادات مطرح‌شده رسیدگی نماید و تصمیم خود را اعلام کند تا چنانچه ایراد مردود باشد، به خوانده فرصت سایر دفاعیات داده شود.

چنانچه سبب ایراد در پرونده موجود و قابل احراز باشد، اما ذی‌نفع ایراد ننماید، دادگاه در این خصوص باید چه تصمیمی بگیرد؟ در پاسخ باید دو مورد را از هم متمایز نمود:

الف. چنانچه سبب ایراد از موضوعاتی باشد که مربوط به نظم عمومی و از قواعد آمره است و بنابراین وظیفه دادگاه، توجه به آن و صدور رأی مقتضی است و ایراد خوانده (یا خواهان در مورد ایراد ردّ دادرسی) بیشتر جنبه تذکر دارد (مانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه و عدم اهلیت خواهان). دادگاه مکلف است حتی بدون ایراد ذی‌نفع، به سبب مزبور توجه و قرار مقتضی صادر نماید.

ب. در صورتی که سبب ایراد از قواعد مخیره باشد، دادگاه حتی در صورت احراز موضوع، حقّ عنایت به آن را نداشته و باید به رسیدگی ادامه

دهد. مانند ایراد تأمین دعوی واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه.

عدم صلاحیت نسبی دادگاه‌ها و امر مطروحه، اگرچه از قواعد آمره محسوب نمی‌شوند اما دادگاه در صورت احراز سبب ایراد می‌تواند با وجود عدم ایراد ذی‌نفع به آن توجه نماید.

چنانچه دادگاه پس از بررسی ایراد، آن را وارد نداند، باید مستدلاً آن را مردود اعلام نماید. اعلام رد ایراد باید به نحوی باشد که چنانچه بدون پاسخ به ماهیت دعوا، مطرح شده، خواننده از حق دفاع محروم نشود.

دادگاه در صورت پذیرش ایراد رد دادرس باید قرار امتناع از رسیدگی صادر و پرونده را برای رسیدگی، به دادرس (عندالاعتضاء دادرسان) دیگر همان دادگاه محوّل نماید و در صورت نبودن دادرس به تعداد کافی در شعبه مربوط، برای تکمیل دادرسان یا ارجاع به شعبه دیگر، نزد رئیس شعبه اول بفرستد.

ایراد تأمین دعوی واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه اگر پذیرفته شوند، دادگاه باید مهلت سپردن تأمین را تعیین کرده و در این مهلت، دادرسی، متوقف شده و در صورتی که خواهان در این مدت تأمین ندهد، قرار رد دادخواست را صادر نماید. چنانچه قرار رد دادخواست صادر شود، باید به همان ترتیبی عمل شود که در مورد قرار رد دعوا عمل می‌شود، یعنی قرار به صورت دادنامه درآمده و به اصحاب دعوا ابلاغ شود تا عندالاعتضاء امکان تجدیدنظرخواهی خواهان از قرار فراهم شود.

علی‌رغم اینکه بند ب ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م قرار عدم استماع دعوا را از قرارهای قابل تجدیدنظر اعلام نموده است، اما در هیچ یک از مواد دیگر قانون جدید، موارد صدور چنین قرار پیش‌بینی نشده است. ضمن تأکید بر اینکه هیچ تفاوتی از حیث آثار بین قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا وجود ندارد، باید گفت که قرار عدم استماع دعوا اکنون در مواردی باید صادر شود که دعوا به استناد سایر مواد قانون جدید و یا سایر مقررات، غیر قابل استماع باشد؛ از جمله: ماده ۱۶۳ ق.آ.د.م یا ماده ۶۵۴ ق.م «در صورتی که دعوا باید به طرفیت چند نفر خاص (مثلاً همه وراثت) اقامه شود اما خواهان فقط یک یا چند نفر از آنها را طرف قرار دهد، نیز قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.»

ایراد رد دادرسی:

۱. این ایراد ضامن حفظ بی‌طرفی قاضی است.
۲. ایرادی دوطرفه است؛ یعنی می‌تواند هم از جانب خواهان وارد شود و هم از جانب خوانده.
۳. ایراد رد دادرسی، جنبه امری دارد؛ یعنی حتی اگر طرفین ایراد نکنند، باز هم قاضی باید در صورت وجود جهات رد دادرسی، از رسیدگی امتناع کند.
۴. جهات رد دادرسی که در ماده ۹۱ ق.آ.د.م ذکر شده، جنبه حصری دارد و به موجب قیاس قابل‌گسترش نیست؛ زیرا عدم رسیدگی دادگاه به یک پرونده، امری استثنائی است و از همین رو، قابل قیاس نیست.
۵. در قانون، مهلت خاصی برای بیان ایراد مقرر نشده، اما به قیاس با سایر ایرادات می‌توان مهلت بیان این ایراد را نیز، مانند سایر ایرادات تا پایان جلسه اول دانست.
۶. اگر تا پایان جلسه اول دادرسی، ایراد رد دادرسی بیان شود، قاضی مکلف است قبل از ورود در ماهیت، نسبت به آن بیان نظر کند؛ یعنی اگر آن را وارد می‌داند از رسیدگی امتناع کرده و در صورت عدم قبول این ایراد، با درج در صورت‌مجلس آن را رد می‌کند.
۷. اگر ایراد رد دادرسی، خارج از مهلت بیان شود و قاضی آن را وارد بداند، به دلیل ماهیت امری قضیه، نباید رسیدگی را ادامه دهد؛ اما اگر آن را وارد نداند، نیاز نیست که جدای از ماهیت به ایراد مزبور پاسخ دهد.
۸. اگر در جریان دادرسی یکی از موجبات رد دادرسی حادث شود، باز هم قاضی مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.
۹. در ایراد رد دادرسی، زمان رسیدگی ملاک عمل است، نه زمان تقدیم دادخواست؛ یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست یکی از موجبات رد دادرسی برقرار باشد؛ اما تا قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی جهت رد دادرسی برطرف شود، دادرس نباید از رسیدگی امتناع کند و باید رسیدگی را ادامه دهد.
۱۰. تشخیص وجود یا عدم وجود جهات دادرسی، با خود قاضی است، نه سایر مقامات، مانند رئیس حوزه قضائی.
۱۱. اگر قاضی برخلاف وجود جهات رد دادرسی، به پرونده رسیدگی کند، این امر موجب نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام است. البته اگر با وجود جهات رد دادرسی، قاضی علیه شخصی که به نحوی به او وابسته است، رأی داده باشد، برای مثال، علیه خویشان یا علیه خادم یا مباشر خود رأی دهد یا آنکه به نفع شخصی رأی دهد که با قاضی دارای اختلاف بوده، در این صورت، رأی صرفاً به دلیل وجود جهات رد دادرسی نقض نمی‌شود؛ چرا که جهات مزبور در رأی دادگاه تأثیر نگذاشته است.

۱۲. ضمانت اجرای پذیرش این ایراد: صدور قرار امتناع از رسیدگی و ارجاع به شعبه دیگر با نظر رئیس کل یا صدور قرار امتناع از رسیدگی و رسیدگی توسط دادرس علی‌البدل در همان شعبه است.

۱۳. در مواردی که بین دادرس با یکی از اصحاب دعوا مواردی چون قرابت، رابطه قیمومت یا مخدومی یا رابطه وراثت و یا وجود رابطه دادرسی سابق اعم از حقوقی یا کیفری و وجود نفع شخصی وجود دارد منتهی به قرار امتناع از رسیدگی می‌شود.

۱۴. اما وجود یکی از ایرادات فوق با شرایط قانونی بین دادرس با وکیل به موجب ماده ۱۲ لایحه اصلاح قانون وکلا، بدون آن که دادگاه قرار امتناع صادر کند، وکیل ممنوع از وکالت در آن پرونده می‌شود.

جهات رد دادرس:

۱. قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین قاضی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.
 - برای تعیین درجه و طبقه قرابت، قاضی، محور قرار می‌گیرد و رابطه اصحاب دعوا با او سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر یکی از طرفین، نوه عمومی قاضی (درجه ۳ از طبقه ۳) باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع است؛ اما اگر قاضی، نوه عمومی یکی از طرفین باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع نیست؛ زیرا در این صورت، شخص مزبور پسرعموی پدر قاضی است و پسرعموی پدر، در شمار طبقات قرابت نیست.
۲. قاضی، قیم یا مخدوم (رئیس) یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین، مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد.
 - مدیر اموال یا مدیر امور و برنامه‌های شخصی را مباشر گویند.
 - دوستی قاضی با یکی از طرفین، از موجبات رد دادرس نیست.
۳. قاضی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.
۴. قاضی، سابقاً در موضوع دعوی اقامه شده، به عنوان دادرس یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد.
 - منظور از اظهارنظر، اظهارنظر ماهوی است؛ بنابراین، اگر دادگاه در خصوص همان دعوا، قبلاً قرار رد دعوا یا قرار ابطال دادخواست صادر کرده باشد، در صورت طرح مجدد دعوا، می‌تواند به آن پرونده رسیدگی کند.
 - گاه ممکن است دادگاه در خصوص پرونده‌ای یک قرار، مانند قرار رد دعوا صادر کرده باشد؛ اما از طرف دیگر در ماهیت پرونده اظهارنظر کرده باشد. در آن صورت نیز دادگاه از رسیدگی مجدد به آن موضوع، ممنوع است. برای مثال، در دعوی خلع ید، قاضی اظهار دارد که گرچه خوانده غاصب است؛ اما به دلیل عدم طرح دعوا طبق قانون و عدم رعایت تشریفات طرح دعوا، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. در این حالت، درست است که قاضی یک قرار صادر کرده؛ اما در متن رأی خود به غاصب بودن خوانده اشاره دارد و این یک نظر ماهوی است.
۵. بین قاضی و یکی از طرفین یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.
 - شکایت انتظامی از قاضی از موجبات رد دادرس نیست.
۶. قاضی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشند.

قضات مشمول رد دادرس: سؤال آن است که ایراد رد دادرس راجع به دادرسان کدام یک از مراجع قضائی اعمال می‌شود. در این خصوص، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. قضات ذیل ممکن است به دلیل وجود موجبات رد دادرس از رسیدگی ممنوع باشند:
 - قضات دادگاه‌های عمومی؛
 - قضات دادگاه‌های انقلاب؛
 - قضات دادگاه‌های تجدیدنظر.
۲. رد دادرس در دیوان عدالت نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ بنابراین؛ جهات رد دادرس شامل قضات دیوان عدالت اداری نیز هست. (ماده ۱۲۲ ق.ت.آ.د.ع.ا)
۳. جهات رد دادرس، شامل قضات دیوان عالی کشور نیست؛ زیرا قضات دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی به اصل پرونده نمی‌کنند. البته در رسیدگی‌های مشمول ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که دیوان عالی کشور بعد از اعلام رئیس قوه قضائیه مبنی بر اینکه رأی خلاف شرع یّین است، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند، قضات دیوان عالی کشور مشمول جهات رد دادرس هستند؛ زیرا در این فرض

دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.

۴. گرچه در دادگاه خانواده، رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نیست؛ ولی اصول کلی حاکم بر آیین دادرسی مدنی باید رعایت شود؛ بنابراین، قضات دادگاه خانواده نیز مشمول جهات ردّ دادرسی‌اند؛ اما قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده، مشمول جهات ردّ دادرسی نیست؛ زیرا نظر او، مشورتی است و او اقدام به انشای رأی و اتخاذ تصمیم قضائی در ماهیت پرونده نمی‌کند.
۵. با توجه به اینکه قاضی شورای حلّ اختلاف، ملزم به رعایت قواعد آیین دادرسی است، قضات شوراهای حلّ اختلاف نیز مشمول ایراد ردّ دادرسی‌اند؛ اما اعضای شورا، به دلیل عدم برخورداری از پایه و سمت قضائی، مشمول ایراد ردّ دادرسی نیستند.
۶. جهات ردّ دادرسی، شامل اعضای رسیدگی‌کننده مراجع غیر دادگستری نیست؛ چراکه مراجع غیر دادگستری تابع ق.آ.د.م نیستند.

تکلیف پرونده در صورت وجود جهات ردّ دادرسی: در این صورت، قاضی قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و به شرح ذیل اقدام می‌کند:

۱. اگر شعبه مزبور دادرسی علی‌البدل داشته باشد: رسیدگی بر عهده دادرسی علی‌البدل است.
۲. اگر شعبه مزبور دادرسی علی‌البدل نداشته باشد: پرونده برای ارجاع به شعبه دیگر، به نزد رئیس حوزه قضائی ارسال می‌شود.
۳. اگر حوزه قضائی شعبه دیگری نداشته باشد: پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض از حوزه‌های قضائی مجاور فرستاده می‌شود. توجه داشته باشید که در این خصوص، صرفاً نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ملاک عمل است، چه دادگاه مزبور در همان استان یا استان دیگری باشد.

فصل دوم: دفاع به معنای اخص

دفاع به معنای اخص یا دفاع ماهوی، به هر طریق دفاعی گفته می‌شود که مستقیماً علیه حقّ اصلی مورد ادعای خواهان مطرح می‌شود. نفی حقّ ادعایی به هر طریق قانونی امکان‌پذیر است: مانند اینکه خوانده صرفاً دعوا را تکذیب کند. مقنن طرح پاره‌ای از دفاعیات خوانده را که ممکن بود مستلزم اقامه دعوا شود، دفاع به معنای اخص شمرده است. در حقیقت به موجب ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م: «دعوی تهاثر، صلح، فسخ، ردّ خواسته و امثال آن که برای دفاع از دعوی اصلی اظهار می‌شود، ... نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد.»

فصل سوم: دعوی متقابل

مبحث نخست: شرایط دعوی متقابل

دعوی متقابل یک سری شرایط عمومی دارد (که همان شرایط عمومی اقامه دعواست) و یک سری شرایط اختصاصی به شرح ذیل:

(۱) اقامه آن از سوی خوانده؛

(۲) اتحاد منشاء یا ارتباط کامل آن با دعوی اصلی؛

(۳) اقامه آن در مهلت مقرر.

(۱) دعوی متقابل باید الزماً از سوی خوانده اقامه شود.

مجلوب ثالث می‌تواند علیه جالب اقامه دعوی متقابل کند مگر اینکه جالب او را برای تقویت موضع خود جلب کرده باشد که در این صورت حکم آن با موردی که شخص ثالث برای تقویت موضع یکی از اصحاب دعوا وارد می‌شود، یکی است.

اگر وارد ثالث مستقل باشد، هر یک از اصحاب دعوا می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوی متقابل کند و اگر وارد ثالث فقط علیه یکی از اصحاب وارد شده باشد، فقط همان صاحب می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوی متقابل اقامه کند.

اگر وارد ثالث خود را در محق شدن یکی از طرفین دعوا، ذی‌نفع دانسته و برای تقویت موضع او، وارد دعوا شود، نمی‌تواند دعوی متقابل اقامه نموده و علیه وی نیز نمی‌توان دعوی متقابل اقامه نمود.

طرح دعوی متقابل از سوی خوانده، همانگونه که در برابر دعوی اصلی خواهان ممکن است، در برابر دعوی اضافی خواهان نیز امکان‌پذیر است.

سؤال مورد بررسی: آیا مجلوب ثالث می‌تواند توسط جالب، مورد دعوی اضافی قرار گیرد (جالب، دعوی اضافی اقامه کند)؟
بله می‌تواند.

طرح دعوی متقابل علیه خواهان دعوی متقابل، ممکن نیست.

۲) منظور از منشاء یا سبب دعوا، رابطه حقوقی مشخصی است که بر عمل یا واقعه‌ای حقوقی و یا قانون مبتنی بوده و بر اساس آن، خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند؛ مانند اینکه مؤجری به خواسته مال الاجاره معوقه مورد اجاره علیه مستأجر اقامه دعوا نماید و مستأجر که در این دعوا خوانده می‌باشد، در مقابل ادعای خواهان، اقامه دعوا و مبلغی را مطالبه می‌نماید که در ملک هزینه نموده و طبق قرارداد اجاره که منشاء ادعای خواهان دعوی اصلی است، به عهده موجر است. این دعوی خوانده چون با دعوی اصلی (مطالبه مال الاجاره معوقه) ناشی از یک منشاء (عقد اجاره) می‌باشد، با وجود سایر شرایط، دعوی متقابل شمرده می‌شود.

دعوی خوانده ممکن است با دعوی اصلی دارای منشاء واحد نباشد اما با آن ارتباط کامل داشته باشد. بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد؛ مانند اینکه خریدار خودرویی با استناد به قرارداد عادی بیع، دعوی الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی را اقامه نماید و فروشنده (خوانده اصلی) به طرح دعوی متقابل استرداد خودرو که درید خواهان (خریدار) است، اقدام کند. این دعوی خوانده با وجود سایر شرایط، متقابل است زیرا با دعوی اصلی ارتباط کامل دارد.

۳) دادخواست دعوی متقابل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی داده شود، بنابراین خوانده می‌تواند دعوی متقابل را قبل از اولین جلسه دادرسی نیز اقامه نماید. در این صورت، چنانچه فرصت تا اولین جلسه دادرسی کافی باشد، دادخواست تقابل به خوانده آن (خواهان اصلی) ابلاغ و علی‌الاصول رسیدگی به دعوی تقابل نیز در همان جلسه‌ای که برای رسیدگی به دعوی اصلی از قبل تعیین شده، صورت می‌گیرد و همین وقت به طرفین دعوی تقابل ابلاغ می‌شود؛ اما چنانچه فرصت کافی برای ابلاغ نباشد و یا دعوی متقابل در اولین جلسه دادرسی اقامه شود و خوانده تقابل نیز در این جلسه، برای تهیه پاسخ و ادله خود، تأخیر جلسه را درخواست نماید، جلسه تجدید می‌شود تا در جلسه آینده به هر دو دعوا توافمان رسیدگی شود.

مقنن تنها به خوانده تقابل اجازه داده که در صورت آماده نبودن برای دفاع از آن، تأخیر جلسه دادرسی را در این مورد درخواست نماید. در حقوق ما، طرح دعوی متقابل، فقط در «مرحله بدوی» امکان‌پذیر است و طرح آن در مرحله تجدیدنظر و واخواهی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

مبحث دوم: دعوی متقابل و تهاتر

طبق ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م دعوی متقابل را یکی از طرق دفاعی خوانده است که بر خلاف سایر طرق دفاعی، طرح آن نیاز به تقدیم دادخواست دارد.

آیا ادعای تهاتر از سوی خوانده نیاز به دادخواست دارد یا صرف اظهار آن در قالب دفاع به معنای اخص، کافی است که دادگاه را مکلف به رسیدگی نماید؟ اگر اصل و میزان طلب ادعایی خوانده از خواهان بر اساس اسناد غیرقابل انکار، مسلم یا مورد قبول خواهان بوده و سایر شرایط نیز بر همین ترتیب محرز باشد، تنها در این صورت است که در اجرای ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م صرف اظهار تهاتر توسط خوانده در مقام دفاع، کافی بوده و دادگاه ملزم به لحاظ آن در حکم صادره است، حتی اگر سبب دو دین، واحد نباشد. در غیر این صورت، خوانده برای اثبات سقوط دین و براءت ذمه خود از طریق تهاتر، راهی جز اقامه دعوی متقابل ندارد.

در فرضی که خوانده ملزم به اقامه دعوا جهت اثبات تهاتر است، آیا دعوا باید و می‌تواند به صورت «متقابل» مطرح شود؟ یکی از شرایط اقامه دعوی متقابل، وحدت منشاء و یا ارتباط کامل آن با دعوی اصلی است. در نتیجه، چنانچه دعوی خوانده واجد یکی از این دو شرط باشد، می‌تواند با وجود سایر شرایط مذکور، به صورت متقابل اقامه شود؛ در این حال، دادگاه پس از رسیدگی چنانچه خواهان متقابل را جزئاً یا کلاً در دعوی اقامه شده و خواهان اصلی را نیز ذی‌حق تشخیص دهد، تهاتر را نیز در رأی صادره لحاظ و نتیجه را اعلام خواهد نمود؛ اما چنانچه دعوی که خوانده باید اقامه کند، به این علت که با دعوی اصلی دارای منشاء واحد نبوده و با آن ارتباط کامل نیز نداشته باشد و یا در مهلت مقرر اقامه نشده باشد، دعوی متقابل شمرده نشود، راهی جز این ندارد که آن را دعوی مستقل شمرده و در دادگاه صالح اقامه کند.

مبحث سوم: تکلیف دادگاه در برابر دعوی متقابل

چنانچه خوانده اقدام به اقامه دعوی متقابل نماید، دادگاه در فروض مختلف، تکالیفی بر عهده دارد که به ترتیب بررسی می‌شود:

نداشتن صلاحیت ذاتی: چنانچه دعوی متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده دعوی متقابل را حسب مورد به دادگاه صالح و یا به دیوان عالی کشور جهت تعیین مرجع صالح بفرستد. در این صورت، اگر رسیدگی به دعوی اصلی متوقف به رسیدگی به دعوی طاری (متقابل) باشد، دادگاه رسیدگی به دعوی اصلی را متوقف نموده تا دعوی متقابل، در مرجعی که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد، خاتمه پذیرد.

نداشتن صلاحیت محلی: چنانچه دعوی متقابل در صلاحیت محلی دادگاهی غیر از دادگاهی باشد که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده، دادگاه مرجع دعوی اصلی، در صورتی که ذاتاً صالح باشد، به دعوی متقابل نیز توأم با دعوی اصلی، رسیدگی و اصولاً اقدام به صدور رأی واحد می‌نماید.

احراز نشدن شرایط دعوی متقابل: در صورتی که خوانده، دعوی خود را در قالب دعوی متقابل اقامه نموده باشد، اما دادگاه آن را به علت احراز نشدن هر یک از شرایط آن، متقابل نداند، به دعوی مزبور چنانچه از صلاحیت او خارج نباشد، جداگانه و به صورت دعوی مستقل رسیدگی می‌نماید و چنانچه از صلاحیت ذاتی یا محلی او خارج باشد، آن را با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع مربوطه می‌فرستد تا ترتیب رسیدگی به آن، به طور جداگانه داده شود.

چنانچه دعوی متقابل خارج از مهلت قانونی، یعنی پس از اولین جلسه دادرسی اقامه شود، دادگاه چنانچه صالح باشد باید جداگانه به آن رسیدگی نماید مگر اینکه شرایط ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م فراهم شود که در این صورت، با صدور قرار رسیدگی توأم، همراه با دعوی اصلی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

حاصل بودن شرایط قانونی: چنانچه خوانده دعوا را به صورت متقابل مطرح نموده باشد، دفتر دادگاه در صورتی که فرصت باقی باشد، چنانچه دادخواست تکمیل نباشد، اخطار رفع نقص صادر نموده و دادگاه در صورت رفع نقص و احراز شرایط، دستور تعیین وقت و ابلاغ آن را به خوانده تقابل صادر می‌نماید. در این صورت، «چون دعوی متقابل باید با دعوی اصلی، توأم رسیدگی شود»، دفتر دادگاه همان وقتی را که برای رسیدگی به دعوی اصلی از پیش تعیین نموده است، برای رسیدگی به دعوی متقابل نیز تعیین و به اصحاب آن ابلاغ می‌نماید؛ اما اگر فرصت کافی نباشد، دفتر دادگاه باید دادخواست را به همان شکلی که تقدیم گردیده، ثبت نموده و به ضمیمه پرونده اصلی برای ملاحظه دادگاه در جلسه اول دادرسی، به دادگاه احاله نماید. در این صورت اگر دادگاه شرایط دعوی متقابل را احراز کند، به دفتر دادگاه دستور رفع نقص و اقدامات بعدی را به منظور تعیین جلسه رسیدگی واحد با دعوی اصلی، خواهد داد.

در صورتی که دادخواست تقابل در مهلت مقرر داده شده باشد و کامل نیز باشد، حتی در اولین جلسه دادرسی و به خواننده تقابل هم ابلاغ نشده باشد، چنانچه خواننده تقابل آمادگی دفاع در برابر آن را اعلام نماید، دادگاه در همان جلسه، نسبت به دعوی متقابل نیز رسیدگی می‌نماید؛ اما اگر دادخواست تقابل ابلاغ نشده باشد و خواننده تقابل آمادگی دفاع را اعلام ننماید، دادگاه دستور تجدید جلسه رسیدگی واحد را صادر می‌نماید تا به هر دو دعوا، توأم رسیدگی شود. دادگاه پس از رسیدگی به دعوی اصلی و متقابل، تکلیف هر دو دعوا را به طور جداگانه، اصولاً در یک رأی با لحاظ اثر هر یک بر دیگری تعیین می‌نماید.

اثر توقیف دادرسی و زوال دعوی اصلی بر دعوی متقابل: اگر جهات توقیف دادرسی بر اساس ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م نسبت به هر یک از اصحاب دعوا پیش آید، موجب توقیف دادرسی می‌شود و در نتیجه با فوت، حجر و ... هر یک از اصحاب دعوا، دادرسی دعوی اصلی و تقابل بر اساس ماده مزبور توقیف می‌گردد.

اما در خصوص استرداد دادخواست یا دعوا و همچنین در سایر مواردی که دادخواست ابطال و یا دعوا با قرار رد روبرو می‌شود (در مورد دعوی اصلی یا متقابل) و یا دعوا زایل شود، این امور فی‌نفسه تأثیری بر دعوی دیگری نداشته و به این علت آن را با زوال یا ... روبرو نمی‌نماید.

آثار و احکام دعوی متقابل را باید متفاوت از آثار و احکام فرجام تبعی (ماده ۴۱۳ به بعد ق.آ.د.م) دانست. در حقیقت ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م نیز استرداد دادخواست یا رد دادخواست فرجام اصلی را موجب بلااثر شدن فرجام تبعی اعلام نموده، در حالی که علاوه بر علل ذکرشده، چنین تصریحی در خصوص دعوی متقابل وجود نداشته و ندارد؛ بنابراین اگر در دعوی طلاق که زوجه در مقابل دعوی تمکین زوج اقامه می‌نماید، با فوت زوج و زوال دعوی تقابل، دعوی اصلی نیز سالبه به انتفای موضوع باشد، علت این امر (سالبه به انتفای موضوع شدن دعوی تمکین) پیوند دعوی اصلی و متقابل نمی‌باشد، بلکه فوت زوجه است که رسیدگی به هر دو دعوا را، سالبه به انتفای موضوع و بنابراین دعوی تمکین را زایل می‌نماید.

به توصیه مخلصانه: از بهترین راه‌های دستیابی به اهداف این است که انرژی‌مان را در بخشش به دیگران متمرکز کنیم. اگر می‌خواهیم اعتماد به نفس خودمان بیشتر شود، سعی کنیم اعتماد به نفس اطرافیانمان را بالا ببریم. اگر حس امیدواری و مثبت‌اندیشی می‌خواهیم باید در شخص دیگری این‌ها را القا کنیم و اگر موفقیت را برای خودمان می‌خواهیم برای دیگران هم بخواهیم. این «اثر دیگران» است بر زندگی ما! اثر موجی کمک به دیگران و بخشیدن سخاوتمندانه وقت و انرژی‌مان به آنها این است که خودمان بزرگ‌ترین ذینفع این «نوع دوستی» خواهیم بود. وقتی هم آموختیم یکی از تأثیرگذارترین بخش‌ها بر زندگی هر کس اطرافیان‌ش می‌باشد، لذا با بهبود وضع اطرافیان در واقع زندگی خودمان را به سمت خوبی تغییر داده‌ایم. اثر دیگران یعنی اینکه اگر دوستم جزوه آیین دادرسی مدنی را خوانده است و از آن متأثر شده، آن را به من هدیه کند، من به دیگری

هدیه کنم یا با نوشتن مطلبی درباره این جزوه، دیگران را تشویق به خواندن آن کنم تا هم خودم لذت ببرم، هم جامعه و اطرافیانم هم موجی از لذت و تغییر مثبت را احساس کنند. من متوجه شده‌ام بهترین راه برای به دست آوردن چیزهایی که در زندگی‌ام می‌خواهم این است که انرژی‌ام را روی بخشش به دیگران متمرکز کنم. اگر این جزوه به تو کمک کرده اوون رو برای پنج نفر بفرست؛ چون بدون تو حتی ممکن نبود آن را پیدا کند.

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «مختصر آیین دادرسی مدنی - دکتر توکلی» و نیز کتاب‌های دکتر شمس کمک گرفته‌ایم. آخرین به‌روزرسانی جزوه: ۱۳۹۹ اینستاگرام شخصی نویسنده: @omid_molla karimi

امید ملاکریمی هستم؛ یه حواس‌پرت متولد دهه ۶۰ توو تهران! ارزش اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک‌گذاری آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایش کیفیت یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزه آموزش و نویسندگی در رشته حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیت بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»



داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دوره کارشناسی ارشد شدم؛ البته باید بگم که یه کار ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوق ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بدم دست آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد و یا حتی دکتری در بهترین حالت می‌خوام یه کارمند سطح بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوق کارمندی خوب نقطه اوج آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوق ثابت خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلی غرور و کمال رضایت از مفید بودن خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذات زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشه. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوق ثابت را به لقایش ببخشم و از اول فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاق سوزان باید اول اول توو خود آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کار ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»، یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنی و نهایتاً سه هزار تا ور می‌دارن و تو بدون سهمیه عمراً شانس نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اول فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همه توانم پیش برم؛ البته قبلشم از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمک کنن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسک شیرین بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجود تمام ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جمله یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اول برو یه جاسوئیچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطلی، رفتم یک سنجاق سینه کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی کت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی برام می‌اومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعت کار اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نهبان مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوه شیرین اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مع العسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیت همه جا پیچه!» چشم‌انتظار خواندن داستان موفقیت‌تان هستم. به امید موفقیت تو؛ امید ملاکریمی

پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

Telegram: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

به شماره همراه ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ واتس‌آپ بدین و از من بخواهید تا تمام جزواتی را که تضمین‌کننده قبولی شما

در آزمون وکالت، قضاوت، سردفتری، کارشناسی ارشد و دکتری است را به رایگان برایتان ارسال کنم!